مجلّهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان

علمی-پژوهشی / (زبان و ادبیات)

سال شانزدهم - شماره ۴- شمارهٔ پیاپی ۳۷- زمستان ۱۴۰۳

- بررسی جنبه‌های اجتماعی و ارتباطی استعاره در مناظره‌های انتخاباتی: کاربست نظریهٔ نظام‌های پویا در تحلیل گفتمان استعاری — محمود نقی‌زاده
- تبیین مرکب‌های گروهی در فارسی در چارچوب صرف توزیعی و رویکرد هارلی (۲۰۰۸) و صدیقی (۲۰۰۹) — ام‌البنین خزایی، شجاع تفکری رضایی، ناهید اسلامی‌هنر، هدی مردوخی
- نمود تقریب و ساخت افعال متوالی زبان فارسی — آزاده سخن‌آفرین، والی رضایی
- بررسی اثر رقابتی بار هیجانی و پدیدهٔ شکل - زمینه بر یادآوری واژگان با استفاده از دستگاه ردیاب چشمی — محمدرضا پهلوان‌نژاد، سپیده علمی
- حرکت تکواژ به‌عنوان راهکار رفع التقای واکه‌ها در کردی کلهری: تحلیلی در نظریهٔ بهینگی — طاهره جعفری، مهدی فتاحی
- مشخّصه‌های آکوستیکی و نرخِ تغییراتِ واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خواف — نوید فیروزی، سیدمحمد صاحبی

سال ۱۶- شمارهٔ ۴- زمستان ۱۴۰۳

۳۷

- بررسی جنبه‌های اجتماعی و ارتباطی استعاره در مناظره‌های انتخاباتی: کاربست نظریهٔ نظام‌های پویا در تحلیل گفتمان استعاری — محمود نقی‌زاده
- تبیین مرکب‌های گروهی در فارسی در چارچوب صرف توزیعی و رویکرد هارلی (۲۰۰۸) و صدیقی (۲۰۰۹) — ام‌البنین خزایی، شجاع تفکری رضایی، ناهید اسلامی‌هنر، هدی مردوخی
- نمود تقریب و ساخت افعال متوالی زبان فارسی — آزاده سخن‌آفرین، والی رضایی
- بررسی اثر رقابتی بار هیجانی و پدیدهٔ شکل - زمینه بر یادآوری واژگان با استفاده از دستگاه ردیاب چشمی — محمدرضا پهلوان‌نژاد، سپیده علمی
- حرکت تکواژ به‌عنوان راهکار رفع التقای واکه‌ها در کردی کلهری: تحلیلی در نظریهٔ بهینگی — طاهره جعفری، مهدی فتاحی
- مشخّصه‌های آکوستیکی و نرخِ تغییراتِ واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خواف — نوید فیروزی، سیدمحمد صاحبی

سال شانزدهم، شمارهٔ ٤

شمارهٔ پیاپی ۳۷، زمستان ۱٤۰۳

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی ـ پژوهشی)

صاحب‌امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد **مدیرمسئول: شهلا شریفی**
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
سردبیر: محمدرضا پهلوان‌نژاد

اعضای هیئت تحریریه:

عباس علی آهنگر (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان) **مصطفی عاصی** (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
محمد عموزاده مهدیرجی (استاد دانشگاه اصفهان) **اعظم استاجی** (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
آزیتا افراشی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) **علی درزی** (استاد دانشگاه تهران)
رحمن صحراگرد (استاد دانشگاه شیراز) **مهرداد نغزگوی کهن** (استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان)
امید طبیب‌زاده قمصری (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) **علی علیزاده** (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
شهلا شریفی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد) **محمدرضا پهلوان‌نژاد** (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
سیّد محمد حسینی معصوم (دانشیار دانشگاه پیام نور) **بلرام شکلا** (استاد دانشگاه دهلی، هندوستان)
کلاوس ولینگ پدرسن (دانشیار دانشگاه کپنهاگ، دانمارک)

مدیر داخلی: سیّد محمد حسینی معصوم (دانشیار دانشگاه پیام نور)
ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (دکتر عبدالله نوروزی)
ویراستار ادبی: دکتر جواد میزبان
مدیر اجرایی مجله: مریم خوش‌بیان
حروفچین و صفحه‌آرا: محمد کریمی طرقبه
نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی
کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۸۸۳
تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۲۷
نشانی اینترنتی: http://jlkd..um.ac.ir/index.php/lj E-mail: lj@.um.ac.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

(نشریهٔ علمی)

زبانشناسی و گویش‌های خراسان

(علمی-پژوهشی)

این مجله بر اساس مجوّز شمارهٔ ۳/۱۱/۶۰۳۷۲ مورّخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فنّاوری منتشر می‌شود.

شمارهٔ ۴ - سال ۱۶

شمارهٔ مسلسل ۳۷- زمستان ۱۴۰۳

(تاریخ انتشار این شماره: زمستان ۱۴۰۳)

این مجلّه در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطّلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطّلاعات نشریّات کشور (Magiran)

شرایط مجلّه برای پذیرش و چاپ مقاله

۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده‌نویسی)، کلیدواژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدّمه، پیشینهٔ پژوهش، روش پژوهش، ارائه و تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۵ صفحهٔ A4 تایپ شدهٔ ۲۳ سطری) معذور است.

۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبهٔ دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحهٔ جداگانه بیاید.

۳- ارسال مقاله به‌صورت تایپ‌شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.

۴- ارسال چکیدهٔ انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحهٔ جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/ نویسندگان و مؤسسه/ مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.

۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده / نویسندگان به شرح زیر آورده شود.

کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.

- **کتاب ترجمه شده:** نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.
- **مقاله:** نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه (ایتالیک). دوره/ سال. شماره. شماره صفحات مقاله.
- **مجموعه‌ها:** نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات (ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.
- **پایگاه‌های اینترنتی:** نام خانوادگی، نام نویسنده. آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به‌صورت ایتالیک.

۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شمارهٔ صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل‌قول‌های مستقیم بیش از ۴۰ واژه به‌صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانتی‌متر) از دو طرف درج شود.

۷- برابرهای لاتین در پانویس درج شود.

۸- مقاله نباید در هیچ‌یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده / نویسندگان موظف‌اند درصورتی که مقالهٔ آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.

۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی (نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، ساختواژه، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان‌نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبان‌های باستانی، ترجمه و آموزش زبان دوم، در حوزهٔ موضوع‌های این مجله نیست.

۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.

۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آرا، نظریات و مطالب ارائه شده در مقالهٔ خود مسئول هستند.

۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی-پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@um.ac.ir ارسال کنند.

پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

بررسی جنبه‌های اجتماعی و ارتباطی استعاره در مناظره‌های انتخاباتی: کاربست نظریهٔ نظام‌های پویا در تحلیل گفتمان استعاری	محمود نقی‌زاده	۱-۲۴
تبیین مرکب‌های گروهی در فارسی در چارچوب صرف توزیعی و رویکرد هارلی (۲۰۰۸) و صدیقی (۲۰۰۹)	ام‌البنین خزایی، شجاع تفکری رضایی، ناهید اسلامی‌هنر، هدی مردوخی	۲۵-۵۰
نمود تقریب و ساخت افعال متوالی زبان فارسی	آزاده سخن‌آفرین، والی رضایی	۵۱-۶۶
بررسی اثر رقابتی بار هیجانی و پدیدهٔ شکل - زمینه بر یادآوری واژگان با استفاده از دستگاه ردیاب چشمی	محمدرضا پهلوان‌نژاد، سپیده علمی	۶۷-۸۶
حرکت تکواژ به‌عنوان راهکار رفع التقای واکه‌ها در کردی کلهری: تحلیلی در نظریهٔ بهینگی	طاهره جعفری، مهدی فتاحی	۸۷-۱۱۰
مشخّصه‌های آکوستیکی و نرخِ تغییراتِ واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خواف	نوید فیروزی، سیدمحمد صاحبی	۱۱۱-۱۲۷

Journal of Linguistics and Khorasan Dialects
https://jlkd.um.ac.ir

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89453.1267

Quarterly Journal of Linguistics & Khorasan Dialects
Vol. 16. No. 4 /Serial Number:37 (Winter 2025)

An Inquiry into Social and Communicative Aspects of Metaphor in Election Debates: A Complex Dynamic Systems Approach to Metaphor Analysis

Mahmood Naghizadeh[1]
Assistant Professor in Linguistics, Payame-Noor University, Tehran, Iran
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0002-9442-620X

Received: August 17, 2024 ⁘ Revised: December 24, 2024
Accepted: December 24, 2024 ⁘ Published Online: February 23, 2025

How to cite this article:
Naghizadeh, M. (2025). An Inquiry into Social and Communicative Aspects of Metaphor in Election Debates: A Complex Dynamic Systems Approach to Metaphor Analysis. Journal of Linguistics and Khorasan Dialects, 16 (4), 1-24. (in Persian with English abstract) https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89453.1267

Abstract

Dynamical systems approach provides a theoretical framework for describing metaphor in face-to-face conversation and relies on the idea that metaphor is not static mapping between domains, but it is considered as a temporary stability that emerges from the interaction of interconnected systems of social use and cognitive activities in language. Drawing on dynamical systems approach, this study tried to study creating and understanding systematic metaphors in election debates in Persian. The data of this descriptive-analytical study were collected through observing debates for Iran parliament election in 2023. The results indicated that in creating metaphor as a self-organized process, embodied aspects of repeated biological experience such as far-near (getting away from the issue) and primary metaphors like مقاومت، ایستادن به‌صورت عمودی است (persistence is standing upright) are considered as points of equilibrium and basins for the emergence of metaphorical utterances. Furthermore,

1. Email: m.naghizadeh@pnu.ac.ir

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

different vehicle terms (gambling, right) were used to conceptualize the same topic (election). This variety in conceptualization might lead to different understanding and reasoning of the world and various unpredictable metaphorical expressions (phase change). Finally, creating such conceptual metaphors (سیس‌تان جسد نیمه‌جان یک انسان است personalizing Sistan province as a dying human being), force schema (to overload a parliament bill) and novel metaphorical expressions (تقدیم کادو به مخالفین شرکت در انتخابات یا رقیب انتخاباتی meaning "giving gifts to the opposition or rival candidates") together with cultural components and contextual-cognitive elements may be considered as the ground for creating metaphors that are activated in nonlinear patterns and in different temporal and social scales.

Keyterms: Dynamical System Approach, Election Debates, Metaphor, Social and Commutative Aspects.

نشریه علمی
زبانشناسی و گویش های خراسان
https://jlkd.um.ac.ir

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89453.1267

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان، شمارهٔ ۳۷، زمستان ۱۴۰۳
مقالهٔ پژوهشی

بررسی جنبه‌های اجتماعی و ارتباطی استعاره در مناظره‌های انتخاباتی: کاربست نظریهٔ نظام‌های پویا در تحلیل گفتمان استعاری

محمود نقی‌زاده

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران [1]

HTTPS://ORCID.ORG/0000-0002-9442-620X

صص ۱-۲۴

ارجاع به این مقاله:

نقی‌زاده، م. (۱۴۰۳). «بررسی جنبه‌های اجتماعی و ارتباطی استعاره در مناظره‌های انتخاباتی: کاربست نظریهٔ نظام‌های پویا در تحلیل گفتمان استعاری»، در نشریهٔ علمی زبانشناسی و گویش‌های خراسان، زمستان، صص ۱-۲۴.

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89453.1267

چکیده

رویکرد نظام‌های پویا چارچوبی را جهت توصیف استعاره در گفتگوهای رودررو ارائه می‌دهد که در آن استعاره نگاشت ثابت میان حوزه‌ها نیست؛ بلکه نوعی پایداری موقت است که از فعالیت نظام‌های در هم تنیده و مرتبط با کاربرد اجتماعی زبان و فعالیت شناختی حاصل می‌شود. هدف از انجام تحقیق حاضر بررسی کاربرد و درک عبارات استعاری در مناظره‌های انتخاباتی در زبان فارسی در چارچوب نظریهٔ نظام‌های پویا می‌باشد. این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی است و داده‌های تحقیق از طریق مشاهدهٔ مناظره‌های مردمی مربوط به انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۴۰۲ و از برنامهٔ تلویزیونی به‌اضافهٔیک جمع‌آوری شده است. نتایج نشان می‌دهد که در کنش استعاری به عنوان فرایندی خودسازمانده، جنبه‌های بدنمند مربوط به تجارب پرتکرار زیستی از قبیل طرحواره‌های ذهنی دوری-نزدیکی (دور شدن از بحث) یا استعاره‌های اولیه‌ای نظیر مقاومت، ایستادن به صورت عمودی است(قد عَلَم کردن) نقطهٔ تعادل و بستر ظهور عبارات استعاری محسوب می‌شوند. به علاوه، تنوع در مفهوم‌سازی یک موضوع واحد (انتخابات) با استفاده از واژه‌های حامل متفاوت (قمار، حق)، باعث فهم و استدلال متفاوت از دنیای پیرامون و ظهور عبارات استعاری متنوع (تغییر فاز) در گفتمان می‌شود.

دریافت: ۲۷ /۰۵/ ۱۴۰۳ ⁘ بازنگری: ۰۴ /۱۰/ ۱۴۰۳ ⁘ پذیرش: ۰۴/۱۰/ ۱۴۰۳ ⁘ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵

پست الکترونیکی: 1. m.naghizadeh@pnu.ac.ir

ضمناً، بکارگیری استعاره‌های مفهومی(سیستان جسد نیمه‌جان یک انسان است)، استفاده از طرحوارهٔ نیرو (سنگین کردن بار طرح) و کاربرد عبارات استعاری بدیع (تقدیم کادو به مخالفین شرکت در انتخابات یا رقیب انتخاباتی) در کنار مؤلفه‌های فرهنگی و عناصر بافتی-شناختی به صورت غیرخطی و در مقیاس‌های زمانی و اجتماعی متفاوت شرایط مقتضی برای بیان نگرش و اقناع مخاطبین جهت شرکت یا عدم شرکت در انتخابات را فراهم می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: استعاره، جنبه‌های اجتماعی و ارتباطی، مناظره‌های انتخاباتی، نظریهٔ نظام‌های پویا

۱. مقدمه

رویکرد پویا[1] به استعاره به عنوان رویکردی نوین به کاربرد عبارات استعاری در تعاملات اجتماعی و بافت‌های زبانی، شناختی، عاطفی، فیزیکی و فرهنگی می‌پردازد(کامرون[2]، ۲۰۱۰: ۷۷). پژوهشگران در این حوزه با مطالعهٔ استعاره در جهتِ توجیهِ شیوهٔ کاربرد استعاره، طریقهٔ ساختاری شدن عبارات استعاری، نحوهٔ بروز واکنش به استعاره، روش بسط استعاره در طول گفتگو و چگونگی استفاده از استعاره برای بیان اهداف گفتمانی گام برمی‌دارند(کامرون، ۲۰۰۷ ب). از این منظر، گفتمان حاصل تعامل نظام‌های پیچیدهٔ متعدد از قبیل ذهن، زبان و سازوکارهای مفهومی است که در مقیاس‌های زمانی و سطوح اجتماعی مختلف با هم در کنش متقابل هستند. در نظام‌های پویا، هم عناصر موجود در نظام و هم روابط میان عناصر به طور پیوسته در حال تغییر و دگرگونی هستند(کامرون، ۲۰۰۳). در رویکرد پویا به استعاره، از مفاهیمی نظیر اصل خودسازماندهی[3] (عدم دخالت نیروهای بیرونی در ظهور ساختار نظام پویا)، مفهوم ظهوریافتگی[4] (غیرقابل پیش‌بینی بودن ساختارهای استعاری، گذرا بودن) و اصل تغییر (عدم پایداری) برای توصیف فرایند خلق و درک عبارات استعاری بهره برده می‌شود(گیبز[5] و کامرون، ۲۰۰۸).

مطالعات شناختی پیشین در حوزهٔ استعاره اغلب به بررسی توانایی شناختی افراد در ایجاد نگاشت میان حوزه‌های مختلف و کنکاش راجع به سازوکارهای دخیل در خلق عبارت‌های استعاری پرداخته و استعاره را پدیده‌ای صرفاً ذهنی، فردی یا عصب‌شناختی در نظر می‌گرفتند (گیبز، ۲۰۰۳). از همین رو، بعضی محققین (کامرون و دیگران،

1. dynamic approach
2. Cameron
3. self-organization
4. emergence
5. Gibbs

۲۰۰۹؛ گیبز، ۲۰۱۲) بر این باورند که در رویکرد شناختی به موضوعِ تأثیرِ زبان بر استعاره کمتر پرداخته شده و نقش مؤلفه‌های بافتی و ماهیتِ گفتگویی کاربرد استعاره نادیده گرفته شده است. برخی دیگر (چارتریس بلک[1]، ۲۰۰۶؛ گوتلی[2]، ۲۰۰۷) معتقدند که برداشت مفهومی صرف از استعاره باعث غفلت از جنبه‌های اجتماعی- ارتباطی و همچنین کارکرد بلاغی این پدیده در گفتمان می‌شود.

ادعای اساسی در پژوهش حاضر این است که در حین گفتگو و در ارتباط دوجانبهٔ میان زبان و تفکر در یک گفتمان طبیعی، عوامل بدنمند اجتماعی، عاطفی، زبان‌شناختی و شناختی مختلف در راستای اهداف گفتمان و در مقیاس‌های زمانی متفاوت فعال شده و به شیوه‌ای پیچیده، به صورت همزمان و غیرخطی با هم در تعامل هستند. این تعامل بر پایهٔ موضوع[3] (حوزهٔ مقصد) و واژه‌های حامل[4] (حوزهٔ مبدأ) منجر به ایجاد الگوهای گوناگون و غیرقابل‌پیش‌بینی در رفتار استعاری افراد می‌شود که پیامد آن ظهور عبارات استعاری متنوع در گفتمان است(کامرون، ۲۰۰۷ ب). در این تحقیق تلاش می‌شود با لحاظ کردن مؤلفه‌های مربوط به نظام‌های پویا، تفسیری نو در زمینهٔ خلق و درک استعاره ارائه شود. در این مطالعه، با هدف شناخت ماهیت استعاره و شیوهٔ کاربرد آن، رفتار استعاری افراد در یک گفتمان مناظره‌محور و پویا مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه تلاش خواهد شد که بر مبنای نظریهٔ نظام‌های پویای پیچیده به سؤالات زیر پاسخ دهیم.

۱. جنبه‌های بدنمند عوامل پویا چگونه در بروز و ظهور عبارات استعاری نقش ایفا می‌کنند؟

۲. چگونه می‌توان در قالب مفاهیم خودسازماندهی و ظهوریافتگی از استعاره به عنوان ابزاری برای آشکار کردن اندیشه‌ها، نگرش‌ها و ارزش‌های فردی و اجتماعی در یک گفتمان طبیعی بهره برد؟

۳. رویکرد پویا به استعاره چگونه می‌تواند الگوهای متنوع و غیرقابل پیش‌بینی در کاربرد استعاره در گفتمان را توجیه نماید؟

۲. پیشینهٔ پژوهش

مطالعات پیشین در باب استعاره را می‌توان از چند منظر از جمله از منظر ادبی، کاربردشناختی، شناختی و اجتماعی- فرهنگی مورد بررسی قرار داد. از دیدگاه سنتی، استعاره به عنوان یک آرایهٔ ادبی و با هدف فشرده نمودن اطلاعات در یک عبارت، ایجاد تصویری شفاف و به یادماندنی، اقناع مخاطبین، رعایت ادب و نهایتاً با انگیزهٔ ارائهٔ مفاهیمی به کار

1. Charteris-Black
2. Goatly
3. topic
4. vehicle terms

برده می‌شود که بیان آنها به صورت تحت‌اللفظی مشکل است(گیبز، ۲۰۱۷: ۲). در اواسط قرن بیستم، فیلسوفانی نظیر آستین، گرایس و سرل با مطالعهٔ نقش بافت در استنباط منظور گوینده به جنبه‌های کاربردشناسی عبارات استعاری پرداختند. این نظریه‌پردازان بر این باور بودند که معناشناسی به تنهایی قادر به توجیه کاربرد استعاره نیست زیرا عبارات استعاری ماهیت غیرمستقیم داشته و بر تعارض میان آنچه گفته می‌شود و آنچه منظور گوینده می‌باشد استوار است(سادوک،۱۹۹۳: ۵۷).

مطالعات شناختی در باب استعاره با پیدایش زبان‌شناسی شناختی و با تکیه بر مطالعات لیکاف و جانسون[1] (۱۹۸۰) آغاز شده است. در این رویکرد، استعاره ماهیت مفهومی به خود گرفته و به عنوان نگاشت ذهنی میان دو حوزه از تجارب بشری تعریف می‌شد. از میان پژوهش‌های شناختی که در حوزهٔ استعاره و با در نظر گرفتن تأثیر مؤلفه‌های زبانی، شناختی، اجتماعی و فرهنگی بر تولید و درک عبارات استعاری انجام شده است می‌توان به کووچش[2] (۲۰۰۵، ۲۰۱۵) اشاره کرد. کووچش (۲۰۰۵) با مطالعهٔ ارتباط میان جنبهٔ همگانی و تنوع میان‌فرهنگی و درون‌فرهنگی در تفکر استعاری، از استعاره به عنوان ابزاری جهت شناخت فرهنگ یاد کرده و بر این باور است که تأثیر محیط و شرایط اجتماعی در مفهوم‌سازی استعاری را نمی‌توان انکار کرد. کووچش (۲۰۱۵) عوامل بافتی دخیل در خلق استعاره‌ها در یک گفتمان طبیعی را به عوامل موقعیتی، عوامل زبانی، عوامل مفهومی-شناختی و عوامل جسمانی تقسیم‌بندی می‌نماید و معتقد است در استعارهٔ مفهومی نباید تنها به وجود نگاشت میان دو حوزهٔ مبدأ و مقصد بسنده کرد. تأکید صرف بر جنبه‌های ذهنی، فردی و عصب‌شناختی استعاره در اغلب مطالعات شناختی و غفلت از جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی در کاربرد استعاره، برخی پژوهشگران (گیبز، ۲۰۱۳؛ گیبز و کامرون، ۲۰۰۸؛ کامرون و دیگران، ۲۰۰۹؛ کامرون و دیگنان[3]، ۲۰۰۶) را بر آن داشت تا با نقد الگوی شناختی، رویکردی نوآورانه به کاربرد استعاره در قالب نظریهٔ نظام‌های پویا ارائه دهند. از نمونه مطالعات انجام شده در چارچوب این رویکرد می‌توان به گیبز و کامرون (۲۰۰۸) اشاره کرد که به کنکاش در باب عوامل مؤثر در تولید و درک زبان استعاری در چارچوب رویکرد نظام‌های پویا پرداخته و شیوهٔ تأثیر همزمان مؤلفه‌های اجتماعی-شناختی مختلف در مقیاس‌های زمانی متفاوت را مورد مطالعه قرار داده است. آنها بر این باورند که عناصر دخیل در ایجاد استعاره ثابت و ایستا نیستند، بلکه دارای ماهیت پویا بوده و به صورت غیرخطی برای شکل‌دهی به کنش استعاری عمل می‌نمایند.

1. Lakoff & Johnson
2. Kovecses
3. Deignan

در همین راستا و در مطالعاتی مرتبط، کامرون و دیگنان (۲۰۰۶) و کامرون و همکاران (۲۰۰۹) به بررسی نقش عوامل پویای گفتمانی در کاربرد استعاره و همچنین مطالعهٔ عبارات استعاری به عنوان ابزاری جهت آشکار نمودن نیات، اندیشه‌ها و ارزش‌ها در چارچوب رویکرد نظام‌های پویا پرداخته‌اند. این پژوهشگران با نقد نگاه مفهومی صرف به استعاره بر ارتباط دو طرفهٔ میان زبان و تفکر تاکید نموده و استعاره را حاصل تعامل میان اندیشه و زبان می‌دانند.

از جملهٔ افرادی که در آثار خود به طور مفصل و از جنبه‌های متعدد به مطالعهٔ استعاره از دیدگاه نظام‌های پویا پرداخته است ریموند گیبز می‌باشد. گیبز (۲۰۱۲) به بررسی استعاره در چارچوب نظام‌های پویا پرداخته و با مقایسهٔ میان ساختار استعاره و ساختار پدیده‌های زیبای طبیعت نظیر دانه‌های برف و لانهٔ موریانه به این نتیجه می‌رسد که استعاره نیز مانند سایر رخدادهای طبیعی از فرایند خودسازماندهی نشأت می‌گیرد. گیبز (۲۰۱۳) در پژوهشی دیگر با انتقاد از رویکرد سنتی که قائل به جدایی فرایندهای ذهنی و فرایندهای اجتماعی هستند به مطالعات متعددی در زبان‌شناسی و روان‌شناسی اشاره دارد که شناخت را نوعی فعالیت اجتماعی و محیطی می‌دانند. وی مدعی است که رفتار استعاری افراد در حوزه‌های مرتبط با زبان از جمله زبان بدن، هنر و موسیقی را نمی‌توان به مؤلفه‌های فردی موجود در ذهن یا زبان تقلیل داد. گیبز (۲۰۱۶) به مطالعهٔ دلایل و اسباب بروز و ظهور رفتار استعاری در گفتمان پرداخته و ضمن تأکید بر نقش عنصر خودسازماندهی و تعامل نیروهای درونی یک نظام در خلق ساختارهای جدید بر این باور پافشاری می‌نماید که تعامل عوامل متعدد سبب ایجاد افکار، زبان و کنش‌های استعاری می‌شود. گیبز (۲۰۱۹) مطالعهٔ استعاره با رویکرد پویا و محیطی را برای شناخت نقش همه‌جانبهٔ استعاره در زندگی افراد ضروری می‌داند و معتقد است ایجاد تمایز میان تفکر استعاری و کنش استعاری امکانپذیر نمی‌باشد زیرا تفکر استعاری خود منبع و منشأ بدنمند دارد.

در زبان فارسی نیز مطالعات فراوانی در حوزهٔ استعاره از دیدگاه شناختی و در باب نقش ایدئولوژی و فرهنگ در ساخت و گزینش استعاره در گفتمان انجام شده است که از آن جمله می‌توان به لعل عارفی و همکاران(۱۴۰۰) و رضاپور(۱۳۹۶) اشاره کرد. در این مقالات، نویسندگان بر اهمیت جنسیت، نگرش و اندیشه شاعر، احساسات او و فضای اجتماعی حاکم بر روزگار شاعران در نوع مفهوم‌سازی عبارات استعاری تاکید نموده‌اند. اما چنانکه گفته شد رویکردهای غیرپویا به استعاره عبارات استعاری را در سطح واژگانی یا مفهومی مورد بررسی قرار داده‌اند. در این مطالعات به رفتار پویا و تکوینی استعاره و چگونگی بروز و ظهور این پدیده در گسترهٔ گفتمان و در طول گفتگو اشاره نشده است. بنابراین، اتخاذ دیدگاه شناختی یا اجتماعی-فرهنگی صرف نیز تصویری کامل و گویا از کاربرد استعاره را

به دست نمی‌دهد(کامرون، ۱۹۹۹: ۴). تحقیق حاضر در راستای پژوهش‌های انجام شده در چارچوب نظریهٔ نظام‌های پویا (کامرون، ۲۰۱۰؛ گیبز و کامرون، ۲۰۰۸؛ گیبز، ۲۰۱۲) بر آن است تا با استفاده از مفاهیم موجود در این نظریه مؤلفه‌های دخیل در تولید و درک استعاره در یک گفتمان طبیعی را مورد بررسی قرار دهد.

۳. چارچوب نظری

رویکرد پویا به استعاره برگرفته از نظریهٔ نظام‌های پیچیدهٔ پویا می‌باشد که در حوزهٔ علوم پایه نظیر زیست‌شناسی، ریاضی، فیزیک و سایر علوم طبیعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد(گیبز و کامرون، ۲۰۰۸). این رویکرد با تلقی پدیده‌های زبانی و زبان‌شناختی به عنوان فرایند، جریان و حرکت(کامرون، ۲۰۰۳؛ کامرون و دیگنان، ۲۰۰۶؛ گیبز و کامرون، ۲۰۰۸) و با تأکید بر بعد زمانی فرایندهای اجتماعی و شناختی به دنبال کشف قوانین کلی حاکم بر چگونگی ظهور ساختارهای خودسازمانده، نحوهٔ شکل‌دهی به این ساختارها و شیوه‌های پیش‌بینی تغییراتی ساختاری می‌باشد که منجر به تغییرات بنیادین در کل نظام می‌شود(گیبز،۲۰۱۲: ۳۵۳). دیدگاه پویا به استعاره به میزان زیادی تحت تأثیر نظریهٔ استعارهٔ مفهومی (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰) قرار دارد، اما آنچه این دو رویکرد را از هم متمایز می‌نماید تأکید رویکرد پویا بر کاربرد زبان در موقعیت‌های اجتماعی(کامرون و دیگران، ۲۰۰۹) و اهمیت مقیاس‌های زمانی در تولید و درک عبارات استعاری است(لی[1] و دیگران، ۲۰۲۴). از نظر گیبز و کامرون(۲۰۰۸)، رویکرد پویا به استعاره با بهره‌مندی از سه اصل خودسازماندهی، ظهوریافتگی و تغییر قادر به توجیه کاربرد عبارات استعاری در گفتمان می‌باشد.

بر اساس اصل خودسازماندهی، کنش استعاری در نتیجهٔ اِعمال کششگرهای[2] مختلف، پویایی در پردازش اطلاعات، سلسله مراتب در مقیاس زمانی و اجتماعی و همچنین تعامل میان عناصر درونی موجود در یک نظام ظهور می‌یابد(گیبز،۲۰۱۲: ۳۵۳). کششگرها نقاط پایداری[3] یا تعادل[4] در نظام پویا هستند که برخاسته از الگوهای رفتاری پرتکرار در بافت‌های محیطی می‌باشند و با اعمال نیرو بر نظام باعث جلب رفتار و نزدیکی مشی نظام به خود می‌شوند(گیبز و کامرون، ۲۰۰۸). به عنوان مثال، طرحواره‌های تصویری[5] (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰) از قبیل مبدا-

1. Li
2. attractors
3. stability
4. equilibrium
5. image schemas

مسیر-هدف[1]، مقاومت[2] و عمودی بودن[3] و استعاره‌های اولیه[4] (گریدی[5]، ۱۹۹۹) نظیر بالا بیشتر است[6] یا دیدن دانستن است[7] از جمله کششگرهای متفاوت در خلق و درک عبارات استعاری محسوب می‌شوند.

مفهوم ظهوریافتگی به تأثیر عناصر جزئی بر روند پیشرفت نظام، غیرقابل پیش‌بینی بودن ساختارهای استعاری، موقتی و گذرا بودن و نیز بزرگتر بودن کلیت پدیده از مجموع عناصر تشکیل دهندهٔ آن اشاره دارد(گیبز، ۲۰۱۶: ۵۵). نظریهٔ نظام‌های پویا در راستای اصل ظهوریافتگی، چارچوبی را جهت توصیف استعاره در گفتگوی چهره به چهره فراهم می‌آورد که دارای دو ویژگی متمایز می‌باشد. ویژگی اول اینکه جنبه‌های زبانی، شناختی، عاطفی و اجتماعی-فرهنگی به عنوان کششگرهای متفاوت به صورت غیرخطی در فرایند خلق استعاره دخالت دارند. ویژگی دوم نیز بر ارتباط تنگاتنگ بین زبان و تفکر دلالت دارد. تفکیک‌ناپذیر بودن تفکر و زبان در این رویکرد بیانگر این نکته است که صورت‌های زبانی بر نحوهٔ ساختاری شدن تفکرات و عقاید افراد تأثیرگذار است(کامرون، ۲۰۰۷ الف). در حقیقت، بیشتر استعاره‌ها از حیث جایگاه ارزشی خود خنثی نیستند، بلکه حاوی مؤلفه‌های ایدئولوژیک و نگرشی می‌باشند(مون[8]، ۱۹۹۸ به نقل از لی و دیگران، ۲۰۲۴) و این خود حاصل تعامل سه عنصر گفتمان، شناخت و فرهنگ است(هامپه[9]، ۲۰۰۵: ۱۰۶؛ سینکی[10]، ۱۹۹۷: ۵).

عامل تغییر نیز یک رکن ادراکی بااهمیت در نظام‌های خودسازمانده می‌باشد که باعث می‌شود یک کششگر خاص ظهور پیدا کرده، برای مدت زمانی پابرجا بماند و سپس ناپدید شود(گیبز، ۲۰۱۲: ۳۵۹). از این منظر، استعاره در نتیجه درهم‌کنش عناصر پویا در گفتمان و کاربرد زبان در میان افراد تکامل پیدا کرده و دچار تغییر و تحول می‌شود. این نوع جرح و تعدیل در رفتار استعاری به ظهور یا ایجاد ثبات در صورت‌های زبانی، محتوا، عواطف و جنبه‌های کاربردشناختی استعاره منجر می‌شود(کامرون، ۲۰۱۰: ۸۹).

در نتیجهٔ تعامل نیروهای پویا و غیرخطی در یک نظام پیچیده (یک گفتگو)، این امکان وجود دارد که در نظام

1. source-path-goal
2. resistance
3. verticality
4. primary metaphors
5. Grady
6. more is up
7. seeing is knowing
8. Moon
9. Hampe
10. Cienki

ارتباطی، تغییراتی ناگهانی از یک کششگر به کششگر دیگر ایجاد شود که به آن تغییر فاز[1] گفته می‌شود(کامرون و دیگنان، ۲۰۰۶). نوعی تغییر فاز یا تغییر کششگر را می‌توان در شکل زیر مشاهده کرد. شکل (۱) تصویری مبهم (زن جوان/زن پیر) را نشان می‌دهد که ترکیبی پیچیده از خطوط و سایه روشن‌هاست. زن پیر یا جوان هیچ کدام روی صفحهٔ کاغذ وجود ندارد، بلکه در ذهن ما شکل گرفته است و از همین روست که با جلو و عقب رفتن تصویر ماهیت آن تغییر کرده یا به عبارت دیگر، نظام پویا دچار تغییر فاز می‌شود(گیبز، ۲۰۱۲؛ ۳۵۷). تغییر در ماهیت تصویر شمارهٔ (۱) در راستای نگاه پویا و غیرخطی به پدیده‌ها و تمرکز بر دو کششگر متفاوت (دو تصویر متفاوت) در زمان‌های مختلف می‌باشد.

شکل (۱). زن پیر / زن جوان برگرفته از گیبز (۲۰۱۲)

نکتهٔ حائز اهمیت در خصوص نقش کششگرها در فرایند خلق استعاره در نظام پیچیدهٔ زبان این است که با توجه به این‌که در خلال گفتگو یا مناظره، نیروهای پویای متعددی از قبیل ذهن، زبان، فرهنگ و مؤلفه‌های اجتماعی در مقیاس‌های زمانی متفاوت در یک نظام پیچیده در حال تعامل هستند، کششگرهای جدید (طرحواره‌های تصویری، استعاره‌های اولیه،...) به صورت پیوسته بروز و ظهور نموده و با گذر زمان جای خود را به کششگرهای جدید می‌دهند(گیبز و کامرون، ۲۰۰۸). در این موقعیت، درهم‌کنش نیروهای درونی در نظام پویای زبان مقدمات خودسازماندهی، ایجاد و درک عبارت استعاری با استفاده از الگوها و کششگرهای جدید را برای زمان مشخصی فراهم آورده و با تغییر موقعیت زمانی و بعد از آن بروز شرایط و کششگرهای جدید، نظام پویای زبان دوباره دستخوش تغییر می‌شود(گیبز، ۲۰۱۲: ۳۵۸). بر این اساس، کاربرد استعاره تحت تأثیر فرایندهای گفتمانی شکل می‌گیرد که

1. phase change

در تعامل پیوسته و پویای بدن با دنیای پیرامون و افراد جامعه عمل کرده و در راستای ارتباط میان شناخت فردی، محیط اجتماعی و بافت فیزیکی فعال می‌شوند(گیبز و کامرون، ۲۰۰۸). در تحقیق حاضر تلاش می‌شود در چارچوب رویکرد نظام‌های پویا و با بهره‌مندی از مؤلفه‌های اساسی در این رویکرد، به تحلیل عبارات استعاری مورد استفاده در مناظره‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بین دودیدگاه مختلف پرداخته تا از این راه بتوانیم از استعاره به عنوان ابزاری برای کشف عقاید، ارزش‌ها و نگرش گویشوران زبان فارسی بهره برده و دنیای اجتماعی و روان‌شناختی موجود در ورای این گفتمان‌ها را کشف و درک نماییم.

۴. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی است. در این نوع پژوهش داده‌های جمع‌آوری شده با هدف رسیدن به یک فهم عمیق از نگرش‌ها، دیدگاه‌ها و الگوهای فکری رایج در بین افراد جامعه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند(نساجی، ۲۰۱۵). در این مقاله، داده‌های تحقیق از مناظره‌های مردمی مربوط به انتخابات مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۴۰۲ و از برنامهٔ به‌اضافهٔ یک که از تاریخ ۱۲ بهمن تا ۱۰ اسفندماه ۱۴۰۲ از شبکهٔ سوم سیما پخش می‌شد جمع‌آوری شده است. در این برنامه که با حضور اقشار مختلف از جمله دانشجویان، فارغ‌التحصیلان دانشگاه در مقاطع مختلف، معلمان، وکلا و فعالان حوزهٔ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برگزار می‌شد، افراد در دو دستهٔ مخالف (منتقد) و موافق شرکت در انتخابات به بحث و تبادل نظر راجع به انگیزه‌ها یا علل شرکت یا عدم شرکت خود در انتخابات می‌پرداختند. در این بخش، بعد از پیاده‌سازی اظهارات افراد، ابتدا پارگفت‌های[1] حاوی عبارات استعاری در مناظره‌ها را مشخص کرده و سپس با استفاده از مفاهیم موجود در چارچوب نظام‌های پویا از قبیل فرایند خودسازماندهی و مفهوم ظهوریافتگی به تحلیل رفتار و تفکر استعاری موجود در گفتمان‌های ارئه شده می‌پردازیم.

۵. تحلیل داده‌ها

در این بخش از مقاله، داده‌ها به صورت موضوعی و بر اساس سازوکار مورد استفاده در پارگفت‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. در گفتمان طبیعی موجود در پارگفت‌های (۳-۱)، وجود کششگرهایی از قبیل طرحواره‌های تصویری، استعاره‌های اولیه و استعاره‌های مفهومی بستر مناسب جهت بروز رفتار استعاری در گفتمان را فراهم می‌آورد.

۱. هیچ انسان عاقلی حق خودشو دور از خودش نمی‌بینه و جدا نمیندازه...

1. utterance

۲. ما حقمون رو تو مشتمون نگه می‌داریم.

در پارگفت‌های (۲-۱) همبستگی میان عامل فیزیکی نزدیکی (دور ندیدن حق و جدایی نینداختن) به عنوان تجربه‌ای بدنمند و همچنین مفهوم مالکیت (افراد معمولاً اموال خود را جهت محافظت بهتر نزدیک به خود نگه می‌دارند) بستر لازم جهت بروز پدیدهٔ خودسازماندهی بر پایهٔ تجارب مکرر روزمره (کششگرها) را فراهم می‌آورد. تأکید بر عامل نزدیکی و کاربرد فعل دیدن که علاوه بر معنای صلاح دانستن (معین، ۱۳۸۲) می‌تواند دلالت بر نگهبانی و نظارت بر اموال نیز داشته باشد. از نگاه رویکرد پویا، کاربرد واژهٔ انتزاعی حق و استفاده از حرکات بدن[1] نظیر نشان دادن مشتِ بسته به هنگام کاربرد پارگفت (۲) تصویری دوگانه در ذهن ایجاد می‌نماید که نمایانگر پویایی بین معنای تحت‌اللفظی و معنای استعاری یا به بیان گیبز و کامرون(۲۰۱۲) حرکت از تعادل به عدم تعادل و بازگشت دوباره به حالت تعادل است. این فرایند ذهنی را می‌توان در پارگفت (۳) نیز مشاهده کرد. در این پارگفت، عبارت دور شدن از بحث بر مبنای اصل خودسازماندهی و با استفاده از طرحوارهٔ تصویری دوری-نزدیکی دو تصویر متفاوت را خلق نموده است.

۳. تا از بحث دور نشدیم بگم که بله مجلس قدرت داره اما این یه پتانسیله.

در تصویر نخست، دوری و نزدیکی فیزیکی به ذهن متبادر شده و در تصویر دوم پس از ایجاد ناپایداری موقت و ناپدید شدن معنای اول، معنای استعاری دیگری از واژهٔ دوری خلق و درک می‌شود. در میان تغییر فاز از حوزهٔ فاصلهٔ فیزیکی به حوزهٔ معنای استعاری و در اثر درهم کنش پیوستهٔ میان ذهن، بدن و جهان پیرامون استعاره‌های اولیه‌ای شکل می‌گیرد که مبنای بروز و ظهور رفتار استعاری در پارگفت(۳) محسوب می‌شود. بر اساس نظریهٔ نظام‌های پویا، طرحوارهٔ دور-نزدیک و استعارهٔ اولیهٔ نزدیکی برای مفاهیم مالکیت و نظارت در نمونه‌های(۳-۱) با هم جفت[2] شده‌اند.

بر اساس آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در خلق معنای استعاری در داده‌های (۳-۱) درهم‌کنش طرحواره‌های ذهنی(دوری —نزدیکی) و استعاره‌های اولیه (نزدیکی یعنی نظارت یا کنترل) در کنار سایر مؤلفه‌های بافتی و در مقیاس‌های زمانی متفاوت حائز اهمیت است. ویژگی گذرایی و وابسته به زمان بودن در طرحواره‌های ذهنی موجود در نمونه‌های (۳-۱) و همچنین ماهیت پویای فرایند خلق استعاره باعث تنوع استعاره‌ها بر اساس بافت گفتمان و نیز عدم امکان پیش‌بینی عبارات استعاری بر اساس اجزاء تشکیل دهنده آنها می‌شود. از نگاه رویکرد پویا به استعاره،

1. gesture
2. couple

همانطور که در طبیعت عناصری نظیر درجه حرارت، فشار هوا و میزان رطوبت در ایجاد دانه‌های زیبای برف دخالت دارند، در خلق عبارات استعاری فوق نیز عواملی نظیر تجارب مکرر و روزمرهٔ ما، مؤلفه‌های فرهنگی، ویژگی‌های بیولوژیک بشر، مناسبات اجتماعی، فضا و زمان گفتگو به صورت غیرآگاهانه و غیرخطی تأثیرگذار بوده و نقش ایفا می‌نمایند.

از دیگر ویژگی‌های طرحواره‌های ذهنی که در نظریهٔ نظام‌های پویا بر آن تأکید شده و نقش کششگر را در ایجاد بستر مناسب برای خلق استعاره ایفا می‌نماید مفهومی است که هامپه (۲۰۰۵) آن را مؤلفهٔ دوقطبی بودن[1] یا وجه ارزشی[2] می‌نامد. در پارگفت (۴)، طرحوارهٔ عمودی بودن باعث خلق استعارهٔ اولیهٔ "بالا خوب است و پایین بد است" شده و شرایط لازم را برای به‌کارگیری دو عبارت افت کردن یا نزول کردن در معنای استعاری فراهم آورده است. در پارگفت (۵) نیز استفاده از دو واژهٔ رأس و ذیل ایجاد نوعی محور عمودی و ارزشی می‌نماید. تجربهٔ روزمرهٔ ما از دو مفهوم بالا و پایین (عمود بودن) که در راستای ویژگی‌های زیست‌شناختی ما از قبیل وضعیت بدن، شیوهٔ ایستادن و حفظ تعادل عمل می‌کند در کنار مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی (کووچش، ۲۰۰۵: ۲۴۶) کاربرد عبارات استعاری فوق را تسهیل می‌نماید.

۴. اگر ببینیم که ارزش رأی ما افت کرده، نزول کرده باز هم عرصه رو خالی نخواهیم کرد.

۵. مجلس قراره در رأس امور باشه نه در ذیل امور...

نکتهٔ قابل ذکر در باب طرحواره‌های مورد استفاده در پارگفت‌های(۵-۴) این است که این طرحواره‌ها را نباید بازنمون ثابت و از قبل تعریف شدهٔ ذهنی و مجزا از تجارب جسمانی افراد دانست. میان طرحواره‌های ذهنی نظیر عمودی بودن (بالا-پایین) و استعاره‌های اولیه‌ای از قبیل "بالا خوب است و پایین بد" رابطه‌ای در راستای ویژگی‌های حسی-حرکتی انسان وجود دارد که نشأت گرفته از تجارب بدنمند ما از دنیای پیرامون است. نکتهٔ حائز اهمیت در مورد نمونه‌های (۵-۴) بیان اندیشه‌ها نگرش‌ها، و ارزش‌های فردی و اجتماعی در قالب عبارات استعاری است. بر اساس ویژگی نظام‌مندی استعاره (کامرون، ۲۰۱۰)، در پارگفت‌های (۵-۴)، واژه‌های افت، نزول و رأس به عنوان واژه‌های حامل (گیبز و کامرون، ۲۰۰۸) با تبعیت از شرایط فرهنگی و محیطی جامعهٔ فارسی زبان نوعی بار معنایی منفی و مثبت را منتقل نموده‌اند. در قالب اصل خودسازماندهی و در راستای درهم‌کنش غیرخطی نیروهای درونی در

1. axiological
2. evaluative

نظام‌های پیچیدهٔ پویا و همچنین در تعامل میان زبان، ذهن و محیط پیرامون، این معنای ارزشی سهم قابل ملاحظه‌ای در بیان نگرش‌ها و انتقال ارزش‌های فردی و جمعی گویشوران زبان فارسی خواهد داشت.

در پارگفت (۶) نیز انتخابات به عنوان یک طرحوارهٔ ذهنی ظرف و مظروفی و فرایند رأی دادن به صورت طرحوارهٔ مسیرحرکت به سوی یک هدف مفهوم‌سازی شده است. طرحوارهٔ مبدأ–مسیر–هدف در پیوند با استعارهٔ اولیهٔ "تکمیل یک کار رسیدن به هدف است" به عنوان دو کششگر یا دو الگوی ظهوریافته در کل نظام پویا و در تعامل میان سه عنصر ذهن، بدن و دنیای پیرامون مقدمات ایجاد خلق الساعه عبارات استعاری را فراهم می‌آورد.

۶. و قطعاً در انتخاباتی که ببینیم رأی‌مون اثرگذار است و به یک نتیجهٔ مشخص منتهی خواهد شد شرکت خواهیم کرد...

این دو طرحوارهٔ ذهنی میان تجاربی ملموس از قبیل رأی دادن به عنوان کنش حسی–حرکتی و استدلال‌های انتزاعی (مشارکت با هدف تأثیرگذار بودن در سرنوشت کشور) ارتباط ایجاد می‌نمایند. آنچه باید در باب طرحواره‌های ذهنی نظیر ظرف و مسیر حرکت در نمونهٔ (۶) بیان کرد این است که این نوع طرحواره‌ها به صورت ناخودآگاه و در حین گفتگو میان شرکت‌کنندگان خلق و درک می‌شوند، ماهیتی گذرا و آنی دارند و از تجارب بدنمند ما در رابطه با انتخابات پیشین نشأت می‌گیرند.

در یک مناظره (گفتگو)، مجموعه‌ای از استعاره‌های نظام‌مند از طریق کاربرد واژه‌های حامل به عنوان روشی برای به اشتراک گذاشتن اندیشه‌ها و عقاید ظهور پیدا می‌کنند. واژه‌های حامل در پارگفت (۷) عبارت از گرم، پای، هدیه، کادو، راه و سیاه بوده که به صورت لایه‌ای و تودرتو در تعامل با سایر عوامل پویا منجر به ظهور الگوهای متنوع در سطوح و مقیاس‌های متفاوت در گفتمان می‌شود. نکتهٔ قابل ذکر این که کاربرد استعاری این واژه‌ها اگر چه بر مبنای استعاره‌های اولیه‌ای نظیر "گرما خوب است و سرما بد" یا سفید خوب است و سیاه بد" استوار است، اما این استعاره‌ها را نمی‌توان عباراتی ثابت و ذخیره شده در ذهن دانست که به محض نیاز انتخاب شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند. عبارات استعاری موجود در نمونهٔ (۷) بسته به موقعیت نظام پویا، شرایط بافتی گفتمان و کنش بین شرکت‌کنندگان در گفتگو تولید می‌شوند.

۷. اونی که می‌خواد انتخابات گرم نباشه، اونی که می‌خواد مردم پای انتخابات نیان و اعتراضی که مردم می‌خوان با شرکت نکردن در انتخابات نشان بدن... او داره کادوشو می‌گیره، او داره هدیه‌شو دریافت می‌کنه از مردم... کسی که در انتخابات رأی نمیده، هدیه‌شو داره تقدیم می‌کنه به کسانی که مسبب وضع موجودن... کسانی که می‌خوان با پایین آوردن مشارکت مردم راه خودشونو و جعبه سیاه تصمیمات خودشونو سیاه‌تر کنن.

در علم فیزیک، گرما بر جابجایی مولکول‌ها در اجسام دلالت دارد(کریپکه[1]، ۱۹۸۰: ۱۲۹)، اما کاربرد مفاهیم مربوط به دما در زبان فارسی و در راستای اصل بدنمندی معنا، برای بیان عواطف یا هیجانات چشمگیر است. در پارگفت (۷)، کاربرد واژهٔ گرم به معنای پررونق و شلوغ(دهخدا، ۱۳۱۰) برای بیان حضور یا جنب و جوش پرشور مردم در انتخابات به کار رفته است. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که استعارهٔ اولیهٔ گرما مطلوب است به صورت منفعل در ذهن سخنوران وجود ندارند، بلکه حاصل تعامل میان ذهن، بدن و بافت موجود در جهان پیرامون می‌باشد. حال سوالی که باید به آن پاسخ داد این است که تأثیر مؤلفه‌های نظام‌های پویا از قبیل اصل ظهوریافتگی یا اصل خودسازماندهی را چگونه می‌توان در تولید عبارات استعاری مشاهده کرد؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان به نمونه‌ای از ساختار خودسازمانده در طبیعت اشاره کرد. لانهٔ موریانه‌ها در استرالیا از جمله ساختارهای زیبای معماری در طبیعت محسوب می‌شود. در ایجاد این ساختارها موریانه‌ها طرح یا ساختار کلی از لانه در ذهن ندارند. هر موریانه با دیدن دانه‌های خاک بر اساس غریزه آن را در مکان مناسب قرار می‌دهد. در این فرایند، پیشرفت ساختار لانه و تکامل تدریجی آن شیوهٔ رفتار آتی تک‌تک موریانه‌ها را مشخص می‌نماید(همان:۲۶۲). شکل زیر یکی از مظاهر نظام‌های پیچیدهٔ پویا در طبیعت را نشان می‌دهد.

شکل ۲. لانهٔ موریانه

برگرفته از https://australian.museum/learn/animals/insects/termites

بر اساس رویکرد پویا، تولید عبارات استعاری موجود در پارگفت (۷) نیز از همین رویه پیروی می‌نماید. جنبه‌هایی از استعاره نظیر منشأ عبارات استعاری، چرایی کاربرد واژه‌های نشان دهندهٔ دما در این عبارات، شیوهٔ شکل‌دهی به

1. Kripke

استعاره‌ها (قیاس عدم حضور در انتخابات با کادو دادن) و چگونگی کاربرد طرحوارهٔ تصویری (عمودی بودن) از مظاهر اصل خودسازماندهی و ظهور یافتگی در تولید استعاره می‌باشند. در روند تولید این عبارات استعاری عوامل متعددی از قبیل بافت، کششگرهای فرهنگی، ویژگی‌های زیستی، معماری ذهن و زمان گفتگو در تعامل غیرخطی با هم نقش ایفا می‌کنند.

از دیگر عوامل تأثیرگذار در تولید و درک عبارات استعاری می‌توان به مقیاس‌های زمانی اشاره کرد که ممکن است در دوره‌های زمانی متفاوت نظیر چند هزارم ثانیه، چند سال یا چند هزار سال رخ دهد. عبارات استعاری موجود در پارگفت‌های (۵-۱) بر مبنای کششگرهای متنوع از قبیل طرحواره‌های تصویری دور-نزدیک و یا طرحوارهٔ بالا-پایین شکل می‌گیرند و ریشه در فرهنگ، سبک زندگی، مبانی فیزیولوژیک و معماری شناختی جوامع بشری دارند. اما در پارگفت (۷) تقدیم کادو به مخالفین شرکت در انتخابات یا رقیب انتخاباتی ممکن است از آن دسته عبارات استعاری باشد که از نظر گالس[1] و لیکاف (۲۰۰۵) محصول در هم کنش ذهن، زبان و شرایط محیطی در بازهٔ زمانی کوتاه‌تری باشد. چنین عباراتی ممکن است شامل افکار موجود در ذهن افراد در باب یک موضوع مورد مذاکره، یک پارگفت استعاری که به تازگی بیان شده یا حرکات بدن با معنای استعاری باشد. در چنین موقعیتی، گوینده تلاش می‌کند شنونده را برای پذیرش یک نقطه نظر یا انجام یک رفتار هیجانی خاص اقناع نماید. شایان ذکر است این مقیاس‌های زمانی ماهیت مستقل ندارند، بلکه به صورت سلسله مراتبی در برِ هم قرار گرفته و در هم تنیده هستند.

نکته‌ای که در باب پارگفت (۷) راجع به الگوهای متنوع و غیرقابل پیش‌بینی در کاربرد عبارت استعاری "دادن کادو یا هدیه به کسانی که مسبب وضع موجودن" می‌توان بیان کرد این است که در این عبارت در قیاس با سایر عبارات از جمله طرحوارهٔ عمودی بودن یا استعارهٔ اولیهٔ "گرما مطلوب است"، می‌توان نوعی بدعت یا تنوع مشاهده کرد. حال ممکن است این سؤال در ذهن متبادر شود که: چه عامل یا عنصری باعث ایجاد تنوع یا غیرقابل پیش‌بینی شدن عبارات استعاری شده است؟

در پاسخ می‌توان گفت در راستای اصل ظهوریافتگی در نظام‌های پویا(کامرون و دیگنان، ۲۰۰۶: ۶۸۷)، یک عنصر به ظاهر ناچیز در ذهن گوینده راجع به افراد، تجارب بدنمند سخنوران، بی‌طرف بودن یا جانبدار بودن مجری برنامه یا نکته‌ای که شرکت‌کنندهٔ پیشین بیان کرده است می‌تواند بر کل نظام تأثیر گذاشته و تغییراتی قابل توجه در گفتمان ایجاد نماید. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت تفاوت‌های جزئی در تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی

1. Gallese

در یک جامعه و همچنین تحصیلات، سبک زندگی و عوامل متعدد دیگر باعث ظهور عبارات استعاری متفاوت یا اصطلاحاً تغییر فاز در مسیر گفتمان می‌شود. اما امکان پیش‌بینی این امر که کدام تغییرات جزئی به تغییر فاز یا ایجاد عبارات استعاری نوین منجر خواهد شد وجود ندارد.

یکی از فرایندهایی که در مناظره یا گفتگوی چهره به چهره میان افراد شکل می‌گیرد فرایندی است که کامرون (۲۰۰۳) آن را تکلم-و—تفکر می‌نامد. چنانکه در پارگفت‌های (۹-۸) می‌توان دید، تکلم-و-تفکر در یک فرایند پویا رخ می‌دهد و در این فرایند شرکت‌کنندگان به طور پیوسته در حال تفسیر سخن همدیگر و در عین حال جرح و تعدیل سخنان خود همزمان با شکل‌گیری نیات و پیشبرد عواطف می‌باشند. در پارگفت (۸) واژه‌های شفاف، غرق شدن، بار طرح را سنگین کردن، مقابل موضوع ایستادن، سنگین کردن و هزینه گذاشتن روی دست حاوی ترکیبات، استعاره‌های مفهومی و طرحواره‌های تصویری هستند که مبنای ظهور و بروز معنای استعاری محسوب می‌شوند.

۸. به مجلس گفتن شفاف شو... مجلس گفت اگه من شفاف بشم من که غرق می‌شم بذار دیگران رو هم با خودم غرق کنم...

۹. مجلس بارِ این طرح رو چنان سنگین کرد که مجمع در مقابل این موضع ایستاد و گفت این سنگین کردن، هزینه گذاشتن رو دسته...

در عبارات استعاری موجود در نمونهٔ (۸)، گوینده با استفاده از طرحواره‌هایی نظیر شفافیت مطلوب است این وضعیت را برای مردم امتیاز اما برای مسئولین معادل غرق شدن و هلاک شدن می‌داند. کاربرد جنبه‌های بصری از قبیل شفافیت، استفاده از عباراتِ بدنمند در حوزهٔ اقتصادی نظیر گذاشتن هزینه روی دست، بهره بردن از طرحوارهٔ نیرو مانند سنگین کردن بار طرح و کاربرد طرحوارهٔ عمودی بودن برای نشان دادن مقاومت در برابر یک عقیده (لازمهٔ مقاومت ایستادن به صورت عمودی است) از نمونه‌های وجود کششگرهای متفاوت و نقش آنها در ایجاد رفتار استعاری می‌باشد.

نمونه‌ای دیگر از دخالت عوامل پویا در ظهور عبارات استعاری را می‌توان در نمونه‌های (۱۱-۱۰) دید. در این پارگفت‌ها، از تضاد در واژهٔ حامل استفاده می‌شود. این فرایند را می‌توان نوعی راهکار در جهت تغییر استعاره[1] است(کامرون، ۲۰۱۰: ۸۹) دانست. در پارگفت (۱۰)، سیستان به صورت یک پیکر نیمه‌جان تصور می‌شود که در حال مرگ است و از همین رو گوینده از واژه‌های حاملِ نفس‌های آخر را کشیدن جهت بیان بدنمند این وضعیت نامطلوب استفاده کرده است. در این مرحله، گوینده طرحوارهٔ جسد نیمه‌جان را به عنوان کششگر غالب ارائه می‌دهد.

1. metaphor shifting

این کششگر تحت تأثیر دانش پیشین ما از استان سیستان شامل فقر، بی‌آبی، گرد و خاک موسمی، عدم وجود امکانات زندگی و .. ایجاد می‌شود.

۱۰. من بچهٔ سیستان هستم. سیستان نفس‌های آخر خودشو داره می‌کشه و تا عید آب شرب هم دیگه نداریم. یعنی هوا که نداشتیم، آب هم دیگه نداریم.

۱۱. سیستان بحران‌های بسیاری رو پشت سر گذاشته... این بحران رو هم پشت سر خواهد گذاشت.

مفهوم‌سازی دوم در پارگفت (۱۱) تحت تأثیر استعارهٔ مناطق جغرافیایی موجود زنده و در حال حرکت هستند ایجاد شده است. چنانچه در بحث مربوط به تصویر (۱) در بالا اشاره شد، استعاره‌های مفهومی در کنار طرحواره‌های تصویری گوینده را قادر می‌سازند تا با بهره‌مندی از مؤلفه‌های بدنمند، تصویری از جهان پیرامون ارائه دهد که لزوماً وجود خارجی نداشته باشد بلکه ساخته و پرداختهٔ ذهن فرد باشد. از همین رو است که در پارگفت‌های بالا، استان سیستان گاهی به صورت یک جسد نیمه جان و گاهی به شکل یک انسان زنده و پویا تصویرسازی می‌شود. شکل زیر وجود و کاربرد کششگرهای مختلف در ایجاد پایداری و ناپایداری در نظام پیچیدهٔ زبان و مناظره‌ها را نشان می‌دهد.

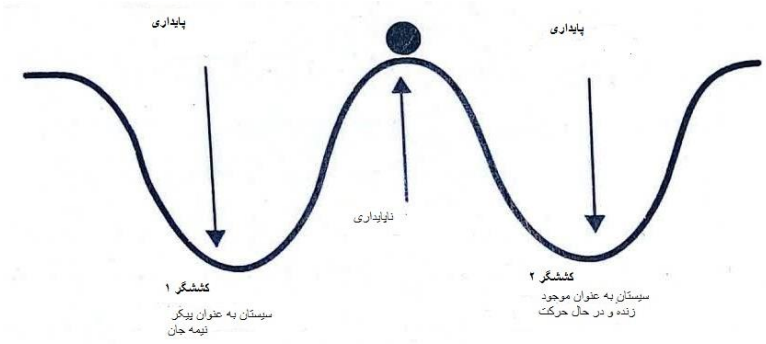

شکل (۳). وجود کششگرهای مختلف در نظام‌های خودسازمانده برگرفته از گیبز ۲۰۱۲

در پارگفت‌های (۱۱-۱۰)، موقعیت- محوری طرحواره‌های ذهنی و وابستگی آنها به بافت محیطی و فرهنگی گفتمان را می‌توان مشاهده کرد. وقتی گویندهٔ اول به عنوان یک فرد بومی استان سیستان بر مبنای مؤلفه‌های شناختی، فرهنگی- اجتماعی و بدنمند پارگفت(۱۰) را بیان کرده یا زمانی که گویندهٔ دوم(مجری برنامه، اهل تهران) با اظهار پارگفت(۱۱) با گوینده اول مخالفت می‌نماید، می‌توان نوعی جرح و تعدیل در گفتمان را مشاهده کرد که سبب توسعه و جریان یافتن گفتگو می‌شود. چنان که در پارگفت‌های (۱۱-۱۰) می‌توان دید، گاهی نه یک عبارت استعاری بلکه خوشهٔ

استعاری[1] در گفتمان با هدف تبیین موضوعات حساس و حیاتی به کار گرفته می‌شود. در چنین زمانی، به نظر می‌رسد ظهور عبارات استعاری (سیستان به عنوان موجودی نیمه جان یا موجودی زنده و پویا) با هدف گشودن نوعی گره گفتمانی(کامرون، ۲۰۰۷) بوده است که مانع جریان روان و رو به جلوی گفتگو شده است.

تأثیر دو عامل تغییر و ظهوریافتگی در کنار سایر عناصر فرهنگی و مؤلفه‌های بافتی-شناختی در پارگفت‌های (۱۱-۱۰) شرایط مقتضی برای خلق عبارات استعاری را فراهم آورده است. چنانکه در شکل (۳) می‌توان دید، ایجاد و درک عبارت استعاری اول باعث ایجاد نوعی ثبات یا پایداری در وضعیت فعلی نظام پیچیدهٔ گفتگو می‌شود. در مرحلهٔ دوم و پس از گذشت زمان و ایجاد ناپایداری موقت در نظام پویا، کششگر دوم بر مینای شرایطی متفاوت از شرایط پیشین اما تحت تأثیر کاربرد عبارت استعاری پیشین دربارهٔ شرایط استان سیستان ساخته می‌شود و پس از دورهٔ کوتاه ناپایداری، نظام پویا دوباره حالت پایداری را تجربه می‌نماید. از نظر بعضی محققین(گیبز و کولستون[2]، ۲۰۱۲: ۱۳۴)، تفاوت دیدگاه پویا با منظرهای پیشین به ویژه دیدگاه مفهومی استعاره این است که در رویکرد پویا به استعاره، نگاشت‌های استعاری از ابتدا در ذهن ما وجود ندارد، بلکه تحت تأثیر عوامل بافتی و محیط پیرامون از جمله وجود یا عدم وجود استعاره‌های مفهومی، حرکات بدن، سن، جنسیت و رابطهٔ عاطفی میان گوینده و شنونده در ذهن شکل می‌گیرند. وجود تفاوت‌های جزئی در این عوامل و همچنین در هم کنش غیرخطی آنها در مقیاس‌های زمانی متفاوت باعث می‌شود تولید و درک پارگفت‌های استعاری در نظام پویا غیرقابل پیش‌بینی شود. آنچه کاربرد و درک پارگفت‌های استعاری (۱۱-۱۰) را رقم می‌زند اجزاء پارگفت و معنای تک‌تک عبارات استعاری نیست، بلکه نوعی سلسله مراتبی از بالا به پایین وجود دارد که در مقیاس‌های زمانی مختلف، تحت تأثیر اسباب و علل غیرخطی و در راستای سایر عبارات استعاری بیان شده در پارگفت‌های پیشین در تعامل میان ذهن، زبان و محیط پیرامون ظهور می‌نمایند.

در پارگفت‌های زیر عباراتی همچون بازنده، باختن و زیر میز بازی زدن عناصر مربوط به بازی قمار را در ذهن متبادر می‌کند. استعارهٔ مفهومی "سیاست قمار است" می‌تواند کششگر اصلی در سوق دادن گوینده به سوی تولید پارگفت‌های (۱۲) باشد. از طرف دیگر، واژه‌های تماشاگران، تبانی و بازیکن‌ها تصاویر ذهنی دیگری را خلق می‌نماید که برگرفته از استعارهٔ مفهومی "زندگی بازی است" می‌باشد. مفهوم‌سازی زندگی به عنوان قمار یا بازی به نظر می‌رسد از آن گونه استعاره‌هایی باشد که به گفتهٔ گیبز (۲۰۱۲) در طی مقیاس زمانی بسیار طولانی و بر مبنای مؤلفه‌های

1. metaphorical cluster
2. Colston

فرهنگی و ساختار بیولوژیک و سبک زندگی شکل می‌گیرند.

۱۲. بعضی‌ها می‌گن چون ما بازنده‌ایم، باختیم نمی‌یایم... ما بازنده‌هایی نیستیم که قصدمون این باشه که زیر میز بازی بزنیم... اتفاقا ما تماشاگرانی بودیم که در تمام طول این سال‌ها شاهد تبانی کهنه بازیکن‌ها و پیرمردهای سیاس بی‌سیاست در عرصه سیاسی کشورمون بودیم. اما این بار فرق می‌کنه... فرقش اینه که ما می‌خوایم نماینده‌ای داخل مجلس باشه که در مقابل این نهادهای موازی قد علم کنه...

نکتهٔ حائز اهمیت اینکه بر خلاف آنچه در رویکردهای پیشین از قبیل استعارهٔ مفهومی(لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰) و فضای آمیخته (فوکونیه و ترنر[1]، ۲۰۰۲) تصور می‌شود، استعاره در رویکرد پویا محصولی ایستا و قابل پیش‌بینی تلقی نمی‌شود. فرایند تولید و درک استعاره در راستای اصل خودسازماندهی نظام زبان و در اثر درهم کنش مؤلفه‌های مختلف و عناصر درونی نظام مراحل متعدد پایداری، عدم پایداری و برگشت به حالت پایداری را طی می‌نمایند. در پارگفت‌های فوق، فرد مخالف شرکت در انتخابات با اشاره ضمنی به تحولات چند دههٔ گذشته در ایران، خود و همفکران خود را بازنده معرفی می‌نماید. در کاربرد استعاری این عبارات علاوه بر عوامل واژگانی، مفهومی، کاربردشناختی و اجتماعی-فرهنگی مختلف، درهم‌کنش این عناصر در مقیاس‌های زمانی و گروه‌های اجتماعی خاص (گیبز، ۲۰۱۲) نیز تأثیرگذار است. کاربرد عباراتی دیگر نظیر کهنه بازیکن‌ها که در قیاس با عبارت شناخته شدهٔ کهنه سربازها خلق شده است و همچنین واژه‌های عرصه و قد علم کردن پیرو استعاره اولیهٔ "مقاومت ایستادن به صورت عمودی است "تصویر ذهنی جنگ را به ذهن متبادر کرده و از همین رو، استعارهٔ مفهومی عرصهٔ سیاسی میدان نبرد است به عنوان کششگر اصلی گوینده و شنونده را به سوی خلق و درک عبارات استعاری فوق می‌کشاند. مختصر این که، در عبارات استعاری از این نوع عناصر گوناگون از جمله کششگرهای متنوع، ظرف زمانی و مکانی و تعامل غیرخطی مؤلفه‌های تأثیرگذار از قبیل تجارب روزمرهٔ ما از برد و باخت در بازی‌ها، نقش تماشاگران، فسادِ سیاستمداران و عناصر پویای درون نظام از قبیل عناصر فرهنگی، ساختار اجتماعی و سیاسی و نیز شیوهٔ حکمرانی در کشور نقش اساسی ایفاء می‌نمایند.

۶. نتیجه‌گیری و بحث

تحقیق حاضر با هدف بررسی کاربرد استعاره در چارچوب نظریهٔ نظام‌های پویا و با تأکید بر مفاهیم تغییر،

1. Fauconnier & Turner

خودسازماندهی و ظهوریافتگی در نظام‌های اجتماعی و شناختی انجام شده است. تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده نشان داد که در توجیه رفتار استعاری در قالب اصل خودسازماندهی، عوامل متعددی نظیر کششگرهای متعدد، مقیاس‌های زمانی و عناصر پویای درون نظام از اهمیت بسزایی برخوردار هستند.

در باب شناسایی نقش جنبه‌های بدنمند عوامل پویا در بروز و ظهور عبارات استعاری به این نتیجه رسیدیم که کششگرهایی نظیر طرحواره‌های ذهنی (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰) و استعاره‌های اولیه که ریشه در تجارب پرتکرار و بدنمند بشر دارند (گریدی، ۱۹۹۹) بستر ایجاد پایداری و ثبات در فرایند خلق استعاره محسوب می‌شوند. تحلیل نمونه‌های بررسی شده نشان داد مبنای بدنمند طرحوارهٔ دوری-نزدیکی در پارگفت هیچ انسان عاقلی حق خودشو دور از خودش نمی‌بینه و استعارهٔ اولیهٔ "بالا بیشتر است" در پارگفت مجلس قراره در رأس امور باشه نه در ذیل امور به عنوان کششگرهای متفاوت نقاط پایداری و تعادل در مسیر ایجاد رفتار استعاری محسوب می‌شوند. ضمن اینکه، بر مبنای اصل نظام‌مندی استعاره (کامرون، ۲۰۱۰: ۹۱)، واژه‌های حامل (گیبز و کامرون، ۲۰۰۸) نظیر واژه‌های نشان دهندهٔ محور عمودی(افت، نزول)، کلمات نشان دهندهٔ دما (گرم)، واژه‌های بیانگر فاصله (دور، جدا)و رنگ‌واژه‌ها (سیاه، شفاف) در راستای شرایط فرهنگی و محیطی گویشوران زبان فارسی، نوعی بار معنایی ارزشی(منفی و مثبت) را منتقل می‌نمایند.

در بحث نقشِ مفهومِ ظهوریافتگی در اظهار دیدگاه و بیان اندیشه‌ها و ارزش‌ها، چنانکه گفته شد استعارهٔ زبان‌شناختی با شبکه‌ای از عقاید و الگوهای مفهومی و عاطفی مرتبط است که با کنش‌های جسمانی و تجارب بدنمند انسان در ارتباط بوده و جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی، ارزش‌ها، اندیشه‌ها و احساسات افراد را آشکار می‌نماید. در بررسی داده‌ها دریافتیم که سه ضلعی گفتمان، شناخت و فرهنگ (هوانگ، ۲۰۲۲) نقش قابل توجهی در بیان اندیشه‌ها و ارزش‌ها ایفا می‌کند. بکارگیری استعاره‌های مفهومی (مناطق جغرافیایی جاندار هستند یا به طور اخص سیستان جسد نیمه جان یک انسان است) و کاربرد طرحوارهٔ تصویری (حرکت زندگی است) به عنوان کششگر در کنار سایر عناصر فرهنگی و مؤلفه‌های بافتی-شناختی (هامپه، ۲۰۰۵: ۱۰۶) شرایط مقتضی برای خلق عبارات استعاری را فراهم می‌آورد.

در باب الگوهای خلاقانه و غیرقابل پیش‌بینی در رفتار استعاری، داده‌های تحلیل شده نشان داد که تنوع در موضوعات و واژه‌های حامل (کامرون، ۲۰۰۷ الف) در کنار عوامل شناختی، عاطفی و زبان‌شناختی زمینهٔ ایجاد طرحواره‌های ذهنی و استعاره‌های اولیه‌ای را فراهم می‌نماید که بر پایهٔ تنوع تجارب زیستی و مؤلفه‌های فرهنگی جامعهٔ

گویشوران استوار هستند. چنانچه در تحلیل داده‌ها گفته شد برای مفهوم‌سازی یک موضوع واحد (انتخابات) واژه‌های حامل(کامرون، ۲۰۰۷ الف) متفاوت (قمار، حق) به کار برده شده است. این تنوع مفهوم‌سازی ریشه در شناخت، تجربه، فرهنگ و عوامل عاطفی داشته و در راستای فرایند جفت‌شدگی ادراک و رفتار(گیبز، ۲۰۱۳: ۳۶۱) باعث فهم و استدلال متفاوت از دنیای پیرامون و ظهور عبارات استعاری متفاوت و غیرقابل پیش‌بینی می‌شود. بنابر آنچه گفته شد تفاوت‌های جزئی و اندک در تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی در یک جامعه منجر به ظهور عبارات استعاری متفاوت می‌شود. اما این که کدام تغییرات جزئی به تغییر فاز یا ایجاد عبارات استعاری نوین منجر خواهد شد قابل پیش‌بینی نیست.

بحث پایانی اینکه در حالی‌که مطالعات شناختی گذشته در زمینهٔ استعاره عمدتاً به مطالعهٔ توانایی ذهنی افراد در ایجاد نگاشت میان دو حوزه محدود می‌شد، مطالعهٔ حاضر در قالب نظریهٔ نظام‌های پویا (کامرون، ۲۰۱۰؛ گیبز و کامرون، ۲۰۰۸؛ گیبز، ۲۰۱۲) و با بهره‌مندی از مفاهیم و چارچوب‌های ارائه شده در این رویکرد تفسیری یکپارچه‌تر از کنش‌استعاری در گفتمان به دست می‌دهد که در آن بر نقش جنبه‌های شناختی، معنایی، عاطفی و اجتماعی–فرهنگی استعاره تأکید شده است. نتایج به دست آمده از تحقیق حاضر در قالب رویکرد شناختی و در راستای سایر مطالعات انجام شده در این چارچوب بر مفاهیمی چون طرحواره‌های ذهنی(لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰)، استعاره‌های اولیه(گریدی، ۱۹۹۹) و اصل بدنمندی معنا(گیبز، ۲۰۱۷) استوار است، اما از این جهت که این مفاهیم را در بافت اجتماعی، بافت زمانی و در قالب فرایندی خودسازمانده می‌نگرد با مطالعات شناختی پیشین متفاوت است. بر این اساس می‌توان ادعا نمود که این نگاه به استعاره در قیاس با رویکردهای پیشین شیوه‌ای جامع‌تر در توجیه چگونگی ساختاری شده عبارات استعاری در گفتکوهای رودررو ارائه نموده و با تمرکز بر ارتباط دوجانبهٔ میان ذهن و زبان در گفتمان، به کنکاش در باب تعامل میان عوامل بدنمند اجتماعی، عاطفی، زبان‌شناختی و شناختی مختلف در گفتگوها می‌پردازد. به علاوه، تأکید رویکرد حاضر بر دخالت مقیاس‌های زمانی و اجتماعی متفاوت که به نحوی پیچیده، به صورت همزمان و غیرخطی در خلق و درک استعاره نقش ایفا می‌کنند نگرشی نو در مطالعهٔ استعاره محسوب شده و می‌تواند به شیوه‌ای نظام‌مند رفتار استعاری گویشوران در یک گفتمان مناظره محور را توجیه نماید.

۷. کتابنامه

دهخدا، ع. (۱۳۱۰). فرهنگ دهخدا. انتشارات دانشگاه تهران. برگرفته از https://abadis.ir/dehkhoda

رضاپور، ا. (۱۳۹۶). نقش ایدئولوژی در ساخت و گزینش استعارهٔ مفهومی مرگ در اشعار شاملو و فریدون توللی از منظر نظریهٔ گفتمانی استعاره. زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۱۷(۹)، ۸۱-۱۲۰.

لعل عارفی، ح.، شریعتی‌فر، ع.، و عشقی سردهی، ع. (۱۴۰۰). نقش استعارهٔ مفهومی در ساخت و گزینش استعاره در اشعار احمد شاملو و نادر نادرپور براساس نظریهٔ لیکاف و جانسون. زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۲۴(۱)، ۱۶۹-۱۹۰. https://doi.org/10.22067/jlkd.2021.69343.1016

معین، م. (۱۳۸۲). فرهنگ لغت فارسی. انتشارات زرین. برگرفته از https://abadis.ir/moeen/

Cameron, L. (1994). Organizing the world: children's concepts and categories, and implications for the teaching of English. *ELT*, *48*(1), 28–39.

Cameron, L. (2003). *Metaphor in educational discourse. Advances in applied linguistics.* Continuum.

Cameron, L. (2007a). Confrontation or complementarity? Metaphor in language use and cognitive metaphor theory. *Annual Review of Cognitive Linguistics*, *5*, 107–135. https://doi.org/10.1075/arcl.5.06cam

Cameron, L. (2007b). Patterns of metaphor use in reconciliation talk. *Discourse and Society*, *18*(2), 197–222. https://doi.org/10.1177/095792650707337

Cameron, L. (2010). The discourse dynamics framework for metaphor. In L. Cameron & R. Maslen (Eds.), *Metaphor analysis: Research practice in applied linguistics, social sciences and the humanities* (pp. 77–96). Equinox.

Cameron, L., & Deignan, A. (2006). The emergence of metaphor in discourse. *Applied Linguistics*, *27*(4), 671–690. https://doi.org/10.1093/applin/aml032

Cameron, L., Maslen, R., Todd, Z., Maule, J., Stratton, P., & Stanley, N. (2009). The discourse dynamics approach to metaphor and metaphor-led discourse analysis. *Metaphor and Symbol*, *24*(2), 63–89. https://doi.org/10.1080/10926480902830821

Charteris-Black, J. (2006). *Politicians and rhetoric: The power of metaphor.* Palgrave Macmillan.

Cienki, A. (1997). Some properties and groupings of image schemas. In M. Verspoor, K. D. Lee, & E. Sweetser (Eds.), *Lexical and syntactic constructions and the construction of meaning* (pp. 3−15). John Benjamins.

Deignan, A. (1999). Linguistic metaphors and collocation in nonliterary corpus data. *Metaphor and Symbol*, *14*(1), 19–36.

Fauconnier, G., &Turner, M. (2002). *The way we think*. Basic Books.

Gallese, V., & Lakoff, G. (2005). The brain's concepts: The role of the sensory-motor system in conceptual knowledge. *Cognitive Neuropsychology*, *22*(3-4), 455-479. https://doi.org/10.1080/02643290442000310

Gibbs, W. R. (2005). *Embodiment and cognitive science*. Cambridge University Press.

Gibbs, W. R. (2012). Metaphors, snowflakes, and termite nests: How nature creates such beautiful

things. In F. MacArthur, J. L. Oncins-Martinez, A. Piquer-Piriz, & M. Sancez-Garcia (Eds.), *Metaphor in use: Culture, context, and communication* (pp. 347–372). Benjamins.

Gibbs, W. R. (2013). Metaphoric cognition as social activity: Dissolving the divide between metaphor in thought and communication. *Metaphor and the Social World, 3*(1), 54–76. https://doi.org/10.1075/msw.3.1.03gib

Gibbs, W. R. (2016). Metaphor, language, and dynamical systems. In V. Koller, E. Semino, & Z. Damjen (Eds.), *The Routledge handbook of metaphor and language* (pp. 56-70). Routledge

Gibbs, W. R. (2017). Embodiment. In B. Dancygier (Ed.). *The Cambridge handbook of cognitive linguistics* (pp. 449–462). Cambridge University Press. https://doi.org/10.1080/02643290442000310

Gibbs, W. R. (2019). Metaphor as dynamical–ecological performance. *Metaphor and Symbol*, *34*(1), 33-44. https://doi.org/10.1080/10926488.2019.1591713

Gibbs, W. R., & Cameron, L. (2008). The social-cognitive dynamics of metaphor performance. *Cognitive Systems Research*, *9*(1–2), 64-75. https://doi.org/10.1016/j.cogsys.2007.06.008

Gibbs, W. R., & Colston, H. (2012). *Interpreting figurative meaning*. Cambridge University Press.

Goatly, A. (2007). *Washing the brain: Metaphor and hidden ideology*. John Benjamins.

Grady, J. (1999). *Metaphors in cognitive linguistics*. John Benjamins.

Hampe, B. (2005). When *down* is not bad, and *up* not good enough: A corpus-based assessment of the plus-minus parameter in image schema theory. *Cognitive Linguistics*, *16*(1), 81−112. http://doi.org/10.1515/cogl.2005.16.1.81

Huang, C. (2022). Metaphor analysis in political discourse based on discourse dynamics framework for metaphor: A case study. *Theory and Practice in Language Studies*, *12*(1), 96-102. https://doi.org/10.17507/tpls.1201.11

Kövecses, Z. (2005). *Metaphor in culture, universality and variation*. Cambridge University Press.

Kövecses, Z. (2015). *Where metaphors come from. Reconsidering context in metaphor*. Oxford University Press.

Kripke, S. (1980). *Naming and necessity*. Oxford University Press.

Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. University of Chicago Press.

Li, H., Bisiada, M., & Xu, Y. (2024). Applying the discourse dynamics approach to metaphors for women in the Spanish translation of the Chinese novel Wei Cheng. *Perspectives*, 32(2), 330-344. https://doi.org/10.1080/0907676X.2022.2164735

Nassaji, Hossein. (2015). Qualitative and descriptive research: Data type versus data analysis. *Language Teaching Research*. *19(2)*, 129-132. http://doi.org/10.1177/1362168815572747

Saddock, J. M. (1993). Figurative speech and linguistics. In A. Ortony (Ed.), *Metaphor and thought* (pp. 42-58). Cambridge University Press.

Journal of Linguistics and Khorasan Dialects
https://jlkd.um.ac.ir

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.88954.1257

Quarterly Journal of Linguistics & Khorasan Dialects
Vol. 16, No. 4/Serial Number 37 (Winter 2025)

Explanation of the Phrasal Compounds in Persian Using Distributed Morphology and Applying Harley' (2008) and Siddiqi' (2009) Approach

Omolbanin Khazaei[1]
PhD Candidate in Linguistics, Razi University of Kermanshah, Kermanshah, Iran (Corresponding author)
HTTPS://ORCID.ORG/0009-0004-9391-027x

Shoga Tafakkori Rezaei[2]
Associate Professor in Theoretical Linguistics, Razi University of Kermanshah, Kermanshah, Iran
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0001-5995-4165

Nahid EslamiHonar[3]
PhD Candidate in Linguistics, Razi University of Kermanshah, Kermanshah, Iran

Hedi Mardukhi[4]
PhD Candidate in Linguistics, Razi University of Kermanshah, Kermanshah, Iran

Received: July 19, 2024 ⁘ Revised: December 10, 2024
Accepted: December 13, 2024 ⁘ Published Online: February 23, 2025

How to cite this article:
Khazaei, O., Tafakkori Rezaei, S., EslamiHonar, N., & Mardukhi, H. (2025). Explanation of the Phrasal Compounds in Persian Using Distributed Morphology and Applying Harley' (2008) and Siddiqi' (2009) Approach. Journal of Linguistics and Khorasan Dialects, 16 (4), 25-50. (in Persian with English abstract) https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.88954.1257

Abstract

This research studied phrasal compounds in Persian using Distributed Morphology and applying Harley (2008) and Siddiqi's (2009) approach. The aim was to determine the existence of phrasal compounds in Persian and explain their structure within the distributed

1.. Email: khazaei.omolbanin@gmail.com
2.. Email: sh.tafakkori@razi.ac.ir
3.. Email: n.eslamihonar@gmail.com
4.. Email: mardokhi.h@gmail.com

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

morphology. The results revealed that there are two kinds of phrasal compounds in Persian. The first one holds $[S + NP]_N$ or $[N/A + NP]_{N/A}$ phrasal compounds and the second one has $[N/A + PP]_{N/A}$ structure. In Persian a phrasal compound can occupy the non-head position of another phrasal compound. This can illustrated by such examples as "بادمجان‌دورقاب‌چین" and "دست‌ازجان‌شسته" which in turn confirm Pafel's (2017) idea. The results also showed that phrasal compounds in Persian are made in zero derivation level of Harley (2008), so that a noun-maker or an adjective-maker functional head is incorporated into a syntactic group by affixation, and based on the specific context and according to Pafel's (2017-2015) input-output rule, they are turned into a noun or an adjective. Finally, it was shown that phrasal compounds in Persian have NN or AN structures. The data os this study which were extracted by the writers and using Tabatabaei (2008) confirmed the DMs specific belief that morphological operation is done within the syntactic component.

Keywords: Phrasal Compound, Distributed Morphology, Zero Derivation Level, Input-Output Rule, Persian Language.

نشریه علمی
زبانشناسی و گویش های خراسان
https://jlkd.um.ac.ir

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.88954.1257

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان، شمارهٔ ۳۷، زمستان ۱۴۰۳
مقالهٔ پژوهشی

تبیین مرکب‌های گروهی در فارسی در چارچوب صرف توزیعی و رویکرد هارلی (۲۰۰۸) و صدیقی (۲۰۰۹)

ام‌البنین خزایی، دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران (نویسندهٔ مسئول)[1]
HTTPS://ORCID.ORG/0009-0004-9391-027x
شجاع تفکری رضایی، دانشیار گروه ادبیات انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0001-5995-4165
ناهید اسلامی‌هنر، دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران
هدی مردوخی، دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران

صص ۲۵-۵۰

ارجاع به این مقاله:

خزایی، ا.، تفکری رضایی، ش.، اسلامی هنر، ن.، و مردوخی، ه. (۱۴۰۳). «تبیین مرکب‌های گروهی در فارسی در چارچوب صرف توزیعی و رویکرد هارلی (۲۰۰۸) و صدیقی (۲۰۰۹)»، در نشریهٔ علمی زبانشناسی و گویش‌های خراسان، زمستان، صص ۲۵-۵۰.

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.88954.1257

چکیده

پژوهش حاضر به مرکب‌های گروهیِ زبان فارسی در چارچوپ صرف توزیعی و رویکرد هارلی (۲۰۰۸) و صدیقی(۲۰۰۹) پرداخته است. هدف این جستار مشخص‌کردن وجود یا نبود این عناصر در زبان فارسی و توصیف و تبیین شیوهٔ ساخته‌شدن آنها براساس ساخت‌وکار موجود در نظریهٔ مذکور بوده است. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که در این زبان دو نوع مرکب دیده‌می‌شود که مرکب نوع اول دارای ساخت های دارای $[_{N/A}$ N/A + NP] و $[_{N}$ S + NP] و مرکب نوع دوم دارای ساخت $[_{N/A}$ N/A + PP] است. در ساخت‌هایی مانند «بادمجان‌دورقاب‌چین» و «دست‌ازجان‌شسته» مشخص شد که در این زبان یک مرکب گروهی در جایگاه غیرهستهٔ مرکب گروهی دیگری واقع می‌شود که تاییدکنندهٔ نظر پفل(۲۰۱۷) است. همچنین نتایج نشان

دریافت: ۲۹ /۰۴/ ۱۴۰۳ ⁘ بازنگری: ۲۰ /۰۹/ ۱۴۰۳ ⁘ پذیرش: ۲۳/۰۹/ ۱۴۰۳ ⁘ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵

پست الکترونیکی:
1. Khazaei.omolbanin@gmail.com
2. Sh.Tafakkori@razi.ac.ir
3. N.eslamihonar@gmail.com
4. Mardokhi.h@gmail.com

می‌دهد که ساخت مرکب‌های گروهی در فارسی به روش اشتقاق سطح صفرِ هارلی(۲۰۰۸) است، به‌این‌صورت که یک هستهٔ نقشیِ اسم‌ساز یا صفت‌ساز از طریق وندافزایی به گروه نحوی ضمیمه می‌شود و از طریق قانون درونداد- بروندادِ پفل(۲۰۱۵-۲۰۱۷) در درون بافت به اسم یا صفت تبدیل می‌شود. براساس این مشخص شده است که مرکب‌های گروهیِ فارسی دارای ساخت NN و AN هستند. داده‌های این پژوهش که برگرفته از شّمِ زبانیِ نویسندگان و طباطبایی (۱۳۸۷) است و تحلیلی که برای آنها ارائه شد موید این باور زیربنایی موجود در صرف توزیعی است که صرف ساختِ متناسبی از نحو است که در چارچوب برنامهٔ کمینه‌گرا شکل می‌گیرد. به‌بیانی دیگر، در صرف توزیعی توصیف صریحی از ساخت واژه ارائه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مرکب گروهی، صرف توزیعی، اشتقاق سطح صفر، قانون درونداد- برونداد، زبان فارسی

۱. مقدمه

یکی از روش‌های مرسوم واژه‌سازی[1] در زبان‌های طبیعی ترکیب[2] است. براساس بائر[3] (۱۹۸۳)، ینسن[4] (۱۹۹۰)، متیوس[5] (۱۹۹۹)، کریستال[6] (۱۹۹۱)، تراسک[7] (۱۹۹۳) و کاتامبا[8] (۱۹۹۳) در فرایند ساخت‌واژی ترکیب دو یا بیش از دو تکواژ در کنار هم قرار می‌گیرند. به کلمات حاصل از این فرایند کلمات مرکب گویند. هارلی[9] (۲۰۰۸) مرکب‌ها را به مرکب‌های ترکیبی موضوعی[10]، مرکب‌های ترکیبی وصفی[11]، مرکب‌های اولیه[12] و مرکب‌های گروهی[13] تقسیم‌بندی می‌کند. ساتو[14] (۲۰۱۰) مرکب‌های گروهی را حاصل ترکیب‌سازیِ باقاعده[15] از دو ریشهٔ ساده[16] می‌داند. از نگاه وی مرکب‌های گروهی پیامد طبیعی مدل بازنمون چندگانه[17] است. لیبر[18] (۲۰۱۰) باور دارد

1. word formation
2. compounding
3. Bauer
4. Jensen
5. Matthews
6. Crystal
7. Trask
8. Katamba
9. Harley
10. Synthetic argument compounds
11. modificational synthetic compounds
12. primary compounds
13. phrasal compounds
14. Sato
15. regular compounding
16. simplex root
17. multiple spell out
18. Lieber

مرکب‌های گروهی از دو عنصر تشکیل شده‌اند. عنصر اول یک گروه و عنصر دوم یک اسم است. وی بیان می‌دارد که مرکب‌های گروهی ساختار چپ‌گردان[1] دارند که از دو بخش وابستهٔ پیشین[2] و هستهٔ اسمی[3] تشکیل می‌شوند. آنها از لحاظ نحوی محدود هستند یعنی وقتی عنصر دوم یک اسم باشد، عنصر اول باید یک گروه وصفی[4] باشد. پفل[5] (۲۰۱۷) باور دارد که مرکب‌های گروهی کلماتی هستند که حاوی یک گروه نحوی‌اند ([N XP - N]$_N$) و ناهمگن[6] هستند. در نگاه اول مرکب‌های گروهی به عنوان پدیده‌ای محسوب می‌شوند که حاکی از ورود نحو به صرف است به‌عبارتی مرکب‌های گروهی واژه‌هایی هستند که مانند گروه‌های نحوی ساخته می‌شوند و از انسجام واژگانی تبعیت نمی‌کنند. در پژوهش حاضر برآنیم تا داده‌های زبان فارسی را از منظر صرف توزیعی[7] بررسی کنیم و به سوال‌های زیر پاسخ دهیم، آیا در زبان فارسی مرکب گروهی وجود دارد. شیوهٔ ساخت مرکب‌های گروهی در زبان فارسی چگونه است. همچنین به این سوال نظری پاسخ دهیم؛ که براساس مرکب‌های گروهی در زبان فارسی رابطهٔ صرف و نحو چگونه تبیین می‌شود. اهمیت نظری این پژوهش در تبیین مرز اشتراک و افتراق بین صرف و نحو است. اهمیت توصیفی آن هم در این است که از رهگذر رویکرد نامبرده بخشی از داده‌های زبان فارسی را به‌صورت نظریه‌بنیاد توصیف می‌کنیم.

ساختار مقالهٔ حاضر به‌این‌صورت است که پس از مقدمه، مبانی نظری و پیشینه در دو بخش مجزا مطرح می‌شود. سپس داده‌های زبان فارسی تحلیل می‌گردد. درخصوص جمع‌آوری داده‌ها، بخشی از آن از طباطبایی (۱۳۸۷) گردآوری شده و بخشی هم باتوجه‌به گویشور بومی بودن نگارندگان از شّم زبانی ایشان و برگرفته از زبان روزمره است. سرانجام، در بخش آخر نتایج مقاله ارائه شده‌است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

انوشه (۱۳۹۴) درچارچوب رویکرد صرف توزیعی؛ با بررسی مرکب‌های ترکیبی در زبان فارسی و به‌ویژه تمرکز بر اشتقاق صفت‌های فاعلیِ مرکبِ این زبان، به دنبال تایید این فرضیه است که در ساخت‌واژهٔ چنین کلماتی که مانند

1. left branching
2. pre-modifier
3. head noun
4. attributive phrase
5. Pafel
6. heterogeneous
7. Distributed Morphology

جمله در نحو شکل می‌گیرد آیا دو عنصر دستوریِ نمود و زمان حضور دارند. به‌همین منظور وی جملات ساده را درچارچوب نظریهٔ صرف توزیعی تحلیل می‌کند و استدلال می‌کند که همین ساختار و سلسله‌مراتب فرافکن‌های واژگانی و نقشی در درون ساختار صفت‌های فاعلی مرکب نیز یافت می‌شود. انوشه (۱۳۹۴) بیان می‌دارد که تحلیل وی برپایهٔ ملاحظات نظری و شواهد تجربی ارائه می‌شود و نتیجه می‌گیرد که الگوهای توصیفی دستور سنتی در زبان‌شناسیِ صفت‌های فاعلی زبانِ فارسی چندان کارآمد و دقیق نیستند. وی در این زمینه دو مثال «درس‌خوان» و «درس‌خوانده» را ذکر کرده، اذعان می‌دارد که این دو جفت فارغ از اینکه از ستاک حال یا گذشته ساخته شده‌اند؛ هر دو تعبیر فاعلی دارند و تنها در ارزش مشخصهٔ زمان و بود و نبودِ گره نمودِ کامل در ساختار درونی‌شان متفاوت هستند.

احمدی و انوشه (۱۳۹۸) از فرایند ترکیب، که یکی از پربسامدترین روش‌های واژه‌سازی است، بهره می‌برند تا به طبقه‌بندیِ واژه‌های مرکب بپردازند. ایشان بیان می‌دارند که با استفاده از رویکرد صرفی نحوی و با تکیه‌بر ساختارهای نحوی، واژه‌های مرکب زبان فارسی را تحلیل می‌کنند و باور دارند که با استفاده از همین رویکرد و ساختار روش جامعی را برای رده‌بندی واژه‌های مرکب زبان فارسی معرفی می‌کنند. به‌این‌ترتیب ایشان واژه‌های مرکب این زبان را به دو دستهٔ ریشه‌ای و ترکیبی تقسیم می‌کنند. عامل تمایز این دو نوع در طبقه‌بندی احمدی و انوشه (۱۳۹۸) وجود و عدم‌وجود «هستهٔ نقش‌نمای فعلی» است. در واژه‌های مرکب ریشه‌ای این هسته حضور ندارد و در واژه‌های مرکبِ ترکیبی هستهٔ نقش‌نمای فعلی حضور دارد. ایشان واژه‌های مرکبی چون «میهن‌دوست»، «خداباور» و «جان‌نثار» را به دلیل حضور هستهٔ نقش‌نمای فعلی در ساختارشان در دستهٔ مرکب‌های ترکیبی قرار می‌دهند.

الوند و محمدابراهیمی (۱۴۰۱) درچارچوب صرف توزیعی به بررسی فعل‌های مرکبِ دوجزئی در زبان فارسی می‌پردازند و قصد دارند براساس این چارچوب الگویی برای ساختار نحویِ افعال مرکب دوجزئی ارائه بدهند. ایشان خاطرنشان می‌کنند که فعل مرکب یک محمول مرکبی است که از یک جزء فعلی، همکرد، و یک یا چند جزء غیرفعلی ، فعلیار، تشکیل می‌شوند که مجموع آنها معنایی را به دست می‌دهد. الوند و محمدابراهیمی (۱۴۰۱) فرض می‌کنند که در ساختار فعل‌های مرکب به ازای هر جزء، یک ریشهٔ انتزاعی دخیل است که این ریشه‌ها فاقد مقولهٔ دستوری و جوهر آوایی هستند و صرفاً زنجیره‌ای از مشخصه‌های صوری‌اند. ایشان باور دارند که این مشخصه‌ها بعد از ادغام و حرکت به فراخور ساخت نحویِ مورد نظر، به‌بیان‌دیگر بعد از پایان اشتقاق، مطابق مبانی صرف توزیعی دستخوش فرایندهای پسانحوی می‌شوند و در نهایت گره‌های نحوی برای درج موخر واحدهای واژگاهی آماده می‌شوند. همچنین ایشان ادعا می‌کنند که ریشهٔ مربوط‌به جزء غیرفعلی در جایگاه هستهٔ گروه محمول وارد اشتقاق می‌شود و بار

اصلی حمل جمله را به عهده دارد، که مطابق با برنامهٔ کمینه‌گرا است. این گروه خود در جایگاه خواهر گروه فعلی کوچک است که هسته‌اش با ریشهٔ مربوط‌به جزء فعلی اشغال شده‌است. دستاورد دیگر الوند و محمدابراهیمی (۱۴۰۱) این است که در افعال مرکب ِگذرا، گروه فعلی کوچک شکافته است و گروه جهت ذیل آن قرار دارد.

بوتا[1] (۱۹۸۱) ادعا می‌کند که مرکب‌های گروهی عامل چالش در فرضیهٔ انسجام واژگانی هستند. وی از مرکب‌های ترکیبی در زبان‌های آفریقایی تحلیلی واژگانی ارائه می‌دهد. همچنین وی باور دارد که واژه‌هایی که از لحاظ صرفی پیچیده هستند، با قوانین ساخت واژه و بر پایهٔ گروه‌های نحوی ساخته نمی‌شوند. بوتا (۱۹۸۱) اذعان می‌دارد که در ریشهٔ مرکب‌ها نباید گروه نحوی وجود داشته باشد و این محدودیت را محدودیت غیرگروهی[2] می‌نامد. محدودیت غیرگروهی از دخالت صرف در نحو ممانعت می‌کند.

برسنن و موکمبو (۱۹۹۵) باور دارند که گروه‌های نحوی که در درون مرکب‌های گروهی واقع می‌شوند نقلِ‌قولی و خارجی هستند. ضمایری هم که در این مرکب‌ها قرار دارند به کسی یا چیزی ارجاع نمی‌دهند وبخش غیرهسته‌ایی هم ارجاعی نیست. ایشان ادعا می‌کنند که هرجا نقلِ‌قولی بودن بخش غیرهستهٔ مرکب‌های گروهی معلوم نباشد، این مرکب‌ها واژگانی می‌شوند و تحت اشتقاق صرفی قرار می‌گیرند.

هوهنهاس (۱۹۹۸) ادعا می‌کند انواع خاصی از مرکب‌ها که شامل مرکب‌های گروهی هم می‌شوند، واژگانی نمی‌شوند. آنها تشکیلاتی ثابت و وابسته به بافت هستند. در گفتار بیشتر از نوشتار استفاده می‌شوند و در حوزهٔ محدودی رخ می‌دهند.

هارلی (۲۰۰۸) مرکب‌ها را به چهار گروه مرکب‌های ترکیبی موضوعی، مرکب‌های ترکیبی وصفی، مرکب‌های اولیه (ریشه‌ای) و مرکب‌های گروهی تقسیم‌بندی می‌کند. وی بیان می‌دارد که مرکب‌های گروهی ترتیب موجود در ترکیب‌های انضمامی و غیرانضمامیِ هسته‌راستی را نشان نمی‌دهند اما دارای ترتیب خاص خود هستند و در آنها گروه نحوی وجود دارد که در معرض انضمامِ نحویِ داخلی قرار نمی‌گیرد. این گروه‌ها قبل از مرحلهٔ وندافزایی، تحت فرایند اشتقاقی مقولهٔ خاص خود را به دست می‌آورند. هارلی (۲۰۰۸) باور دارد که عملکرد گروه نحوی موجود در مرکب‌های گروهی از لحاظ صرفی و نحوی شبیه ریشه است. در رویکرد صرف توزیعی ریشه‌ها نشانهٔ سوسوری هستند و فقط آنها یک مفهوم معناییِ غیردستوری عرضه می‌کنند.

1. Botha
2. no phrase constraint

پفل (۲۰۱۷) ادعا می‌کند که مرکب‌های گروهی در حوزهٔ یکدستی قرار ندارند. وی آنها را برحسب دو ویژگی بخش غیر هسته ،خوش‌ساختی و بدساختی؛ نقلِ‌قولی و غیرنقلِ‌قولی، به چهار نوع تقسیم‌بندی می‌کند. وی با بررسی داده‌هایی از زبان‌های انگلیسی، رومیایی، چینیِ ماندری، آفریقایی، هلندی، آلمانی و ترکی روش تبدیل را برای ساخت آنها مطرح می‌کند. در این رویکرد با استفاده از قانون تغییر مقوله، یک گروه پیچیده به یک اسم تبدیل می‌شود. براساس پفل (۲۰۱۵) یک قانون برونداد ـ دروندادِ خاص مرکب‌های گروهی حقیقی را تبیین می‌کند، که در آن گروه نحوی XP دروندادِ است و در سطح برونداد به اسم تبدیل می‌شود. وی ادعا می‌کند با اعمال قانون نام‌برده گروه نحوی که به‌عنوان دروندادِ دارای سه سطح آوایی، نحوی و معنایی است، در سطح برونداد به اسمی تبدیل می‌شود که دارای سه سطح آوایی، صرفی و معنایی است.

گونتر[1] و همکاران (۲۰۱۸) داده‌هایی از زبان انگلیسی آمریکایی بررسی کردند. آنها دریافتند که در زبان انگلیسی مرکب‌های گروهی وصفی وجود دارد که در جایگاه هستهٔ آنها به جای اسم، صفت واقع می‌شود. این نوع مرکب‌های گروهی وصفی[2] از لحاظ ساختاری و معنایی شبیه مرکب‌های غیرگروهی وصفی[3] و مرکب‌های گروهی اسمی[4] هستند. اما از لحاظ ارتباط معنایی بین بخش هسته و غیرهسته میان این گروه‌ها تفاوت وجود دارد زیرا مقولهٔ اسم و صفت دو مقولهٔ متفاوت هستند. ایشان اذعان می‌دارند که مرکب‌های گروهی اسمی و وصفی ساختار صرفی یکسانی دارند و از لحاظ صوری و معنایی راست‌هسته هستند. در بخش غیرهستهٔ آنها گروه‌های نحوی متفاوتی واقع می‌شود.

۳. مبانی نظری

۳ـ۱. صرف توزیعی

نظریهٔ صرف توزیعی در اویل دههٔ نود میلادی توسط هله[5] و مَرَنتز[6] (۱۹۹۳) مطرح شد. این نظریه به‌عنوان زیرشاخه‌ای از برنامهٔ کمینه‌گرا فقط نحو را بخش زایشی دستور می‌داند. صدیقی[7] (۲۰۰۹) سه ویژگی اصلی صرف

1. Günther
2. adjectival phrasal compounds
3. non-phrasal adjectival compounds
4. nominal phrasal compounds
5. Halle
6. Marantz
7. Siddiqi

توزیعی را بیان می‌کند که شامل درج مؤخر[1]، تجزیهٔ صرفی-نحوی[2] و زیرتخصیصی[3] است. هارلی و نویر[4] (۱۹۹۹) باور دارند که در صرف توزیعی ریشه‌ها عناصرِ انتزاعی و فاقد مقوله و محتوای آوایی هستند و صرفاً به‌صورت مجموعه‌ای از مشخصه‌ها[5] وارد نحو می‌شوند و سازه‌ها را می‌سازند. پس از اشتقاق نحوی، محتوای واجی که به اختصار: واژها[6] نامیده می‌شوند در سطح بازنمون[7] درج می‌گردند. به‌عبارتی تظاهر واجی تکواژها بازنمون عینی ریشه‌ها و مشخصه‌ها است که در صورت آوایی[8] تجلی می‌یابند و به درج مؤخر معروف است. امبیک[9] و نویر (۲۰۰۵) ادعا می‌کنند که رویکرد صرف توزیعی به صرف، نحوی است. به‌عبارتی چون در صرف بخش زایشی به نام واژگان وجود ندارد، همهٔ سازه‌ها در نحو ساخته می‌شوند. واژه‌ها و گروه‌های نحوی توسط یک نظام زایا تولید می‌شوند. پس از اشتقاق نحوی فرایندهای واجی اعمال می‌شوند به‌این‌شکل که در قالب عملیات صرفی درج واژگان را به ساخت اضافه می‌کنند. براساس این ویژگی واژه‌های مرکب هم در نحو به روشی تولید می‌شوند که گروها و جمله‌ها تولید می‌شوند. هله و مرنتز (۱۹۹۳) بیان می‌دارند که واحدهای واژگاهی برای درج در گره‌های پایانی باید مشخصه‌های گره هدف را داشته باشند. اما براساس اصل زیرتخصیصی لازم نیست که واحد واژگاهی همهٔ مشخصه‌های گره هدف را داشته باشد، بلکه داشتن زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌ها برای درج کافی است. بنابراین چند واحد واژگاهی برای درج در گره هدف رقابت می‌کنند. صدیقی (۲۰۰۹) بیان می‌دارد که فرایندهای پسانحوی فرایندهای مهم صرف توزیعی هستند که در سطح بازنمون یا در بین سطح بازنمون و صورت آوایی رخ می‌دهند. این فرایندها شامل ادغام صرفی[10]، هم‌جوشی[11]، شکافت[12] و قواعد ترمیمی[13] است. مرنتز (۱۹۸۸) در مورد ادغام صرفی ادعا می‌کند که در هر سطحی از بازنمایی نحوی رابطهٔ X و Y از طریق وندافزایی هستهٔ واژگانی X به هستهٔ واژگانی Y بیان می‌شود. صدیقی (۲۰۰۹) اذعان می‌کند زمانی‌که ادغام صرفی واحدهای واژگاهی را توزیع نمی‌کند،

1. late insertion
2. morphosyntactic decomposition
3. underspecification
4. Noyer
5. feature bundles
6. vocabulary items
7. spell-out
8. phonetic form
9. Embick
10. morphological merger
11. fusion
12. fission
13. readjustment rules

هم‌جوشی اعمال می‌شود. در این عملیات مشخصه‌های چند گره پایانی با هم تلفیق می‌شوند و تنها یک واژ متجلی می‌شود. این عملیات از تعداد واژها در ساختار صرفی می‌کاهد.

برطبق وی شکافت در مقابل هم‌جوشی قرار دارد و در آن یک گره به دو یا چند گره تجزیه می‌شود. همچنین وی باور دارد که برخی فرایندها در صرف با تکواژگونگی واجی توصیف نمی‌شود. بعضی ترکیبات نقشی که به طور ثانویه در ساخت تجلی می‌یابند، با اعمال تکواژگونگی صرفی و تحت قواعد ترمیمی تظاهر می‌یابند. از نظرگاه امبیک و نویر (۲۰۰۱) و امبیک و هله (۲۰۰۵) و دیگران قواعد ترمیمی بر طبقهٔ منحصربه‌فردی از واحدهای واژگاهی اعمال می‌شوند.

۳ـ۲. شیوهٔ ساخت مرکب‌های گروهی

در مورد شیوهٔ ساخت مرکب‌های گروهی بین زبان‌شناسان اتفاق نظری نیست. ایشان سه روش را برگزیده‌اند. ازمنظر پفل (۲۰۱۷) روش تشکیل مرکب‌های گروهی «تبدیل[1]» است. اا‌ز منظر وی در تحلیل مرکب‌های گروهی رابطهٔ معناییِ متقارنی در تشکیل کلمه و گروه ملاحظه می‌شود به‌بیان‌دیگر گروه‌ها در «پایه[2]» از کلمات تشکیل می‌شوند و کلمات برمبنای گروه‌ها هستند. همچنین باتوجه‌به نگاهِ موازنه‌ای که به صرف و نحو می‌شود؛ کلمات و گروه‌ها در این دیدگاه دارای ساختار کاملاً جداگانه و ویژگی‌های متمایز از هم هستند. پفل (۲۰۱۷) با توجه به دو مشخصهٔ [+/− خوش‌ساخت[3]] بودن و [+/− نقل قولی[4]] بودن بخش غیرهستهٔ مرکب‌های گروهی، آنها را به چهار دسته تقسیم‌بندی می‌کند که در جدول (۱) ذکر می‌شوند. براساس هگِمَن[5] (۱۹۹۱) گروه یک واحد بزرگتر از واژه است که حاوی یک یا چند وابسته است. در نتیجه ویژگی خوش‌ساخت بودن گروه نحوی در مرکب‌های گروهی به اندازهٔ کافی شفاف است، اما نقل‌قولی بودن بحث‌برانگیز است.

جدول (۱): انواع مرکب‌های گروهی از نگاه پفل (۲۰۱۷)

	+ خوش‌ساخت	_ خوش‌ساخت
+ نقل‌قولی	نوع اول	نوع چهارم

1. conversion
2. basis
3. well-formed
4. quotative
5. Haegeman

	+ خوش‌ساخت	_ خوش‌ساخت
_ نقل‌قولی	نوع دوم	نوع سوم

۱ـ۱. مرکب‌های گروهی نوع اول

مرکب‌های گروهی نوع اول دارای مشخصهٔ [+ خوش‌ساخت و + نقل‌قولی] هستند. در مرکب‌های گروهی نوع اول بخش غیرهسته یک نقل قول است و بخش هسته که یک اسم است، پس از آن واقع می‌شود. در این نوع از مرکب‌ها بخش نقل قول یک نقل قول سره[1] است، نقل قولِ سره بخشی از یک پاره‌گفتار[2] فرازبانی (فرازبان‌شناسی[3]) است که مرجع نمایه‌ای[4] در آن مفهومی ندارد و با نقل قول مستقیم[5] که بخشی از بازنمود[6] یک کلام[7] است و مرجعِ نمایه‌دارها و عبارت‌های ارجاعی[8] در آن مشخص است؛ فرق دارد. از نظرگاه پفل (۲۰۱۵ـ ۲۰۱۷) اسم‌های خاص مانند «Obama»، جملهٔ خبری مانند «I buy your car»، جملهٔ پرسشی مانند «How are you» و ترکیب عطفی مانند «wait and see» نقل قول سره محسوب می‌شوند و برطبق افرادی چون یسپرسن (۱۹۲۴)[9]، کلاکو[10] (۱۹۸۰)، آکمه و نیلمن (۲۰۰۴)، پفل (۲۰۱۷- ۲۰۱۱) و ورایز[11] (۲۰۰۸) نقل‌قول‌های سره همان اسم‌ها هستند. پفل (۲۰۱۵: ۶) ادعا می‌کند که جملهٔ "I think so" یک نقل‌قول است که در جایگاه اسم در یک گروه اسمی قرار می‌گیرد و به عنوان یک اسم منعکس می‌شود که مثال برگرفته از یسپرسن (۱۹۲۴) در ذیل مطلب ذکر می‌شود. برطبق هارلی (۲۰۰۸) از لحاظ نظری و نه عملی، گروه نحوی در مرکب‌های گروهیِ نقل‌قولی مانند یک ریشه عمل می‌کند. در نتیجهٔ این تحقیقات مرکب‌های گروهی نوع اول دارای ساختار دو ریشهٔ اسمی هستند و از انسجام واژگانی[12] تبعیت می‌کنند. کُکسِل[13]، کُرنفیلد[14] و تریپس[15] و پفل، (۲۰۱۵) مرکب‌های گروهی نوع اول را به‌عنوان یک طبقهٔ خاص

1. pure quote
2. utterance
3. metalinguistic
4. indexical
5. citation
6. representation
7. speech
8. refrential expression
9. Jespersen
10. Klockow
11. Vries
12. lexical integrity
13. Göksel
14. Kornfilt
15. Trips

متمایز کرده‌اند.

(1)a. His speech abounded in many I think so
b. [$_{sentence}$ Ithink so's]
c. [$_{noun\ phrase}$ many [$_{noun}$ Ithink so's]]
d. [$_{word}$ [N][$_{stem\ [N]}$ I think so] – s]
نمونهٔ انگلیسی یسپرسن (۱۹۲۴)

۱ـ۲. مرکب‌های گروهی نوع دوم

بخش غیرهسته‌ای این مرکب‌ها [+ خوش‌ساخت و – نقل‌قولی] است به عبارتی سازهٔ غیرهسته‌ای آنها همهٔ خصوصیات صوری و معنایی یک گروه نحوی خوش‌ساخت را دارد. پفل (۲۰۱۷: ۲۵۳) این نوع را مرکب گروهیِ حقیقی[1] می‌نامد و اذعان می‌کند که در نهایت ساختار آنها همان ساختار متعارف NN است اما در بخش غیرهسته یک گروه حرف اضافه هم می‌تواند واقع شود و مرکب گروهی همچنان حاوی معنا است. همچنین از منظر وی نمونه‌هایی از زبان های رومیایی با ساختار VN که به طور نامحسوسی یک زیرنوع هستند و در آنها یک فعل با گروه اسمی ترکیب می‌شود، هم مرکب گروهی نوع دوم محسوب می‌شوند. این نوع برخلاف مرکب‌های گروهیِ نقل‌قولی دارای تعبیر نمایه‌ای هستند. کُکسِل، تریپس و کُرنفیلد، (۲۰۱۵) از این تمایز اخیر بهره برده و به‌ترتیب مرکب‌های گروهی نقل‌قولی را از اسنادی و همچنین آنها را از اسم‌سازها[2] جدا کرده‌اند که نمونهٔ آن در (2) مشاهده می‌شود.

(2) [ic camasir – in – I göstar – me] oyun – u
Internal laundry – 3sG- Acc show- nfnom game – CM
“showing- your – underwear - game”
نمونهٔ ترکی(تریپس و کرنفیلد (۲۰۱۵: ۳۰۸))

۱ـ۳. مرکب گروهی نوع سوم

پفل (۲۰۱۷) این نوع مرکب را شبه مرکب‌های گروهی[3] می‌نامد که دارای ویژگی [– خوش‌ساخت و – نقل‌قولی] هستند. بخش غیرهستهٔ آنها متناظر با یک گروه نحوی خوش‌ساخت نیست اما دارای ساختار صرفی خوش‌ساخت است بنابراین در جمله مانند گروه نحوی به نظر می‌آیند که با اقلام واژگانی یکسان در ترتیبی یکسان ساخته می‌شوند و ساختار هم‌وندی مشابهِ گروه‌های معنایی نشان می‌دهند. نمونه‌هایی در زبان‌هایی رومیایی مانند ایتالیایی دیده

1. genuine phrasal compounds
2. nominalized
3. pseudo-phrasal compounds

می‌شود که دارای ساختار حرف اضافه و اسم هستند، بیسِتو[1] (۲۰۱۵) این نوع حرف اضافه را متفاوت از گروه حرف اضافه می‌داند و ادعا می‌کند که این نمونه‌ها دارای ساختار N + P هستند و مرکب گروهی نوع سوم محسوب می‌شوند.

۱ـ۴. مرکب گروهی نوع چهارم

براساس پفل (۲۰۱۷) مرکب‌های گروهی نوع چهارم [- خوش‌ساخت و + نقل‌قولی] هستند. بخش غیرهستهٔ آنها از نظر خصوصیت نقل‌قولی بودن مشابه مرکب‌های گروهی نوع اول است اما خوش‌ساخت نیست و از زنجیره‌ای از جملات یا بخشی از یک جمله تشکیل می‌شود.

هارلی (۲۰۰۸) به‌تبعیت از ساتو (۲۰۰۷) باور دارد که برای ساخت مرکب‌های گروهی، گروه نحوی از طریق اشتقاق سطح صفر[2] به یک مقولهٔ اسمی متصل می‌شود. به‌عبارتی هستهٔ نقشیِ اسم‌ساز n^o= از طریق وندافزایی[3] به گروه نحوی متصل می‌شود. مانند طرحوارهٔ $[[XP]\ n^o]_{np}$. هارلی (۲۰۰۸) بیان می‌دارد زمانی که هستهٔ نقشی اسم‌ساز n^o به ریشهٔ مرکب اولیه منضم[4] می‌شود یک گروه نحوی پیچیده تشکیل می‌شود، زیرا این گروه نحوی پیچیده XP= به جایگاهِ پیش‌رو[5] مرکبِ هسته‌راستی[6] ختم می‌شود. اما از منظر وی یک گروه نحوی مانند DP و vp ضمیمه نمی‌شوند. وی ادعا می‌کند که از لحاظ توصیفی عملکرد یک گروه نحوی بیشتر مانند یک ریشه است تا اینکه مانند گروه نحویِ دارای (ساخت) درونی پیچیدهٔ باشد. هارلی (۲۰۰۸) اذعان می‌دارد برای اینکه گروه‌های نحوی دالِ بر تشکیل هستهٔ نقشی متجلی‌کنندهٔ[7] n^o باشند، باید صورت منطقیِ[8] آنها در دسترس نظام مفهومی ـ نیتی[9] قرار بگیرد و کاملاً تعبیر شود. دومین روش ادغام[10] است. براساس لُرنز[11] (۲۰۰۶)، لییر و اسکالیسه[12] (۲۰۰۶) و هِین[13] (۲۰۱۵) در ادغام یک گروه نحوی = XP با هستهٔ اسمی ادغام می‌شود و مرکب گروهی تشکیل می‌گردد. برطبق لییر

1. Bisetto
2. zero-derivation
3. affixation
4. incorporation
5. pre-nominal
6. right-headed
7. reifying
8. logical form
9. conceptual-intentional
10. merge
11. Lawrenz
12. Scalise
13. Hein

و اسکالیسه (۲۰۰۶) اگر دو عنصر α و β داشته باشیم که α یک پایه باشد و β یک پایه یا یک وند باشد، بین آنها ادغام صرفی رخ می‌دهد، که یک رابطهٔ غیرخطی[1] است و در آن پیشوندافزایی[2] دقیقاً به صورت پسوندافزایی[3] رخ می‌دهد، و ساختار آنها به شکل $\beta >_{\gamma}, \alpha >$ در می‌آید. در این ساختار γ یک هستهٔ نقشی سطح صفر $X^{o}=$ است که مقولهٔ آن با α یا β یکسان است. همچنین ممکن است α و β تهی باشند. سومین روش درج[4] است. براساس آکما و نیلمَن[5] (۲۰۰۴) و ساتو (۲۰۱۰) یک گروه نحوی در جایگاه غیرهستهٔ یک مرکب درج می‌شود و مرکب گروهی تشکیل می‌گردد. آکما و نیلمن (۲۰۰۴) ادعا می‌کنند که اگر صرف با یک نظام مستقل از نحو تولید می‌شود، باید فرضیهٔ درج را پذیرفت. درج انطباق[6] مشخصه یا مشخصه‌ها در بین دو گره است. مادهٔ درج‌شده به‌هیچ‌وجه در ساختار میزبان حضور ندارد. با استفاده از قانون تشکیل کلمه[7]؛ مدخل‌های واژگانی به گره‌های صرفی مانند er ، که با مشخصه‌های مستقل در گره‌های پایانی صرفی ایجاد شده‌اند، درج می‌شوند. ساختار عنصر صرفی در نحو قابل دیدن نیست. درج غیرانتخابی است و به ماهیت بازنمودهایی که با آنها ارتباط دارد حساس نیست. بازنمودهای صرفی در بازنمودهای نحوی درج می‌شوند و بازنمودهای نحوی هم در بازنمودهای صرفی درج می‌شوند.

۳ـ۳. رابطهٔ صرف و نحو

از نظرگاهِ پفل (۲۰۱۷) سه رویکرد نظری در مورد رابطهٔ صرف و نحو وجود دارد که هر کدام پیروانِ خاص خود را دارد. اولین رویکرد مربوط‌به برسنن[8] (۲۰۰۱) و اسپنسِر[9] (۲۰۱۰) است. ایشان باور دارند که ساختارهای صرفی و نحوی کاملاً مجزا از هم هستند و خصوصیات متفاوتی دارند؛ اسپنسر (۲۰۰۵) در بازبینی از فرضیهٔ انسجام واژگانی بیان می‌دارد که قوانین نحوی معنی واژگانی کلمات را ارتقاء نمی‌دهند و به ساختار درونی مقوله‌های سطح صفر یعنی X^{o} دسترسی ندارند. برسنن و موکمبو[10] (۱۹۹۵) فرضیهٔ واژگانی کردن گروه‌های نحوی را نوعی بدعت می‌دانند و آن را ناشی از شکاف واژگانی می‌دانند. اسپنسر (۲۰۱۰) معماری مجزا و موازی برای ساختار های صرف و نحو و

1. order irrelevant
2. prefixation
3. suffixation
4. insertion
5. Ackema & Neeleman
6. matching
7. word-formation rule
8. Bresnan
9. Spencer
10. Mochombo

معناشناسی ارائه می‌دهد. در رویکرد دوم که آکما و نیلمن (۲۰۰۴) و لیبر و اسکالیسه (۲۰۰۶) آن را ارائه می‌کنند؛ صرف و نحو ساختارهایی هستند که به‌حد چشمگیری مجزا از هم هستند اما در برخی موارد با هم هم‌پوشانی و تقابل دارند. ایشان ادعا می‌کنند که مرکب‌های گروهی استدلالی هستند که فرضیهٔ انسجام واژگانی، مبنی بر اینکه هیچ قانون نحوی به ساختار درونی کلمات راه ندارد، را به چالش می‌کشد زیرا مرکب‌های گروهی دارای دو بخش هسته و غیرهسته هستند. در بخش هستهٔ آنها یک اسم واقع می‌شود و در بخش غیرهستهٔ آنها یک گروه نحوی قرار دارد. همچنین ایشان باور دارند که تکرار گروه ناشی از فقدان ساختار کلمه است و زمانی که گروه‌های نحوی واژگانی می‌شوند، از طریق اشتقاق صرفی تظاهر می‌یابند. لیبر و اسکالیسه (۲۰۰۶) بیان می‌دارند که در کار کاجیاما[1] (۲۰۰۱) داده‌هایی وجود دارد که به آنها مضاف‌برکلمه[2] گویند، مانند گروه‌های پیچیدهٔ اصطلاحی که در آنها عملیات پیشوندافزایی و ترکیب‌سازی یا ترکیبی از هر دو انجام می‌شود. این عملیات تباین بین خصوصیات صرف و نحو را نشان می‌دهد. رویکرد سوم مربوط‌به هارلی (۲۰۰۸) و صدیقی (۲۰۰۹) است که چارچوب پژوهش حاضر نیز محسوب می‌شود، برمبنای این رویکرد ساختار صرف مدلِ متناسبی از ساختار نحو است که به آن صرف توزیعی گویند. هارلی (۲۰۰۸) باور دارد که در صرف توزیعی توصیف صریحی از نظریهٔ ساختِ واژه ارائه می‌شود. در این نظریه همهٔ تکواژهای قابل شناسایی در گره‌های پایانی ساختار سلسله‌مراتبی صرفی ـ نحوی تجلی می‌یابند. مشخصه‌های انتزاعی با استفاده از عملیات نحویِ ادغام، حرکت و مطابقه در ساختار درختی مناسبی به کار گرفته می‌شوند. در این رویکرد ساختار درختی اشتقاق دو شقه می‌شود و یک شاخهٔ آن به سطحِ صورت منطقی و شقِ دیگر آن به سطح صورت آوایی می‌رود. در زیراشتقاق تا قبل از رسیدن به سطحِ صورت آوایی عملیات پارامتربندی‌شده‌ایی روی گره‌های پایانی اعمال می‌شود تا محتوای مشخصه‌ها را تعدیل کند.

۴. تحلیل داده‌ها

براساس لیبر و اشتکور[3] (۲۰۰۹) در زبان‌های مختلف واحدهای صوری کاملاً متفاوتی در ساخت انواع مرکب‌های گروهی شرکت می‌کنند که ممکن است واژه‌های قاموسی آزاد[4] باشند یا ریشه‌ها و ستاک[5]ها باشند، که به نظر می‌رسد

1. Kageyama
2. word-plus
3. Štekauer
4. free-standing words
5. stem

داده‌های زبان فارسی این را تایید می‌کنند. در این پژوهش با بررسی داده‌های زبان فارسی به نظر می‌رسد که در مجموع دو نوع مرکب گروهی در زبان فارسی وجود دارد که با پذیرش دیدگاهِ پفل (۲۰۱۷) آنها را مرکب گروهی نوع اول و مرکب گروهی نوع دوم می‌نامیم و به‌ترتیب آنها را تبیین می‌کنیم.

۴ـ۱. مرکب‌های گروهی در زبان فارسی

برطبق بررسی‌های انجام‌شده و تحلیل داده‌های زبان فارسی نویسندگان پژوهش حاضر به این نتیجه رسیدیم که ساخت مرکب‌های گروهی در زبان فارسی قدری با تحقیقات پیش‌رو متفاوت است اما به نظرگاه پفل (۲۰۱۷ – ۲۰۱۱) نزدیکتر است. بنابراین بر مبنای آن ساخت‌های زیر را برای انواع مرکب‌های گروهیِ زبان فارسی در نظر گرفتیم.

۴ـ۱ـ۱. مرکب گروهی نوع اول

مرکب‌های گروهی نوع اول در زبان فارسی دارای ساخت $[NP + N/A]_{N/A}$ و $[NP + S]_{N}$ هستند که در ادامه آنها را در دو زیرگروه تحلیل می‌کنیم.

ـ مرکب‌های گروهی نوع اول با ساخت $[NP + N/A]_{N/A}$

در مرکب‌های گروهی نوع اول زبان فارسی با ساخت نام‌برده در بخش هسته معمولاً یک اسم یا صفت واقع می‌شود و در بخش غیرهسته یک گروه اسمی قرار می‌گیرد. از نظرگاه هگمن (۱۹۹۱) هسته عنصری است که مقولهٔ گروه را تعیین می‌کند و به آن تراوش[1] گویند. برطبق طباطبایی (۱۳۸۹) هسته در واژه‌های مرکب زبان فارسی به دو روش نحوی، روش تراوش، و معنایی، رابطهٔ معنایی بین دو واژه تشکیل‌دهندهٔ واژهٔ مرکب، تعیین می‌شود. به‌پیروی از پفل (۲۰۱۵ـ۲۰۱۷) بخش غیرهستهٔ مرکب‌های گروهی نوع اول زبان فارسی [+ خوش‌ساخت و + نقلِ‌قولی] است. زیرا یک گروه نحوی است که به کس یا چیز خاصی ارجاع نمی‌دهد. با توجه به اینکه جابجایی عناصر یک سازه در زبان فارسی بسیار دیده‌می‌شود، روساخت مرکب‌های گروهی نوع اول در بعضی داده‌ها متفاوت است. نمودار کلی آنها به شکل زیر ترسیم می‌شود.

1. percolation

نمودار (۱) مرکب‌هایِ گروهیِ نوعِ اول

مرکب‌های گروهی نوع اول شامل دامادسرخانه، همه‌فنّ‌حریف، همه‌جاحاضر، کفش‌دوزخانه، نخودبریزخانه، ننه‌من‌غریبم‌بازی و ... است. با توجه به نکات بالا اینک به‌ترتیب به تحلیل ساخت‌های مرکب گروهی زیر می‌پردازیم:

ـ دامادسرخانه

«داماد» هستهٔ مرکب گروهی و «سرخانه» که خود از پیشوند «سر» و اسم «خانه» تشکیل شده نیز گروه نحوی از مقولهٔ اسم است که در بخش غیرهسته‌ای مرکب گروهی واقع شده است و گروه نحویِ [+ خوش‌ساخت] است و چون تک‌تک اجزای آن به مرجع خاصی ارجاع نمی‌دهد [+ نقل‌قولی] است، بنابراین ساخت آن به‌صورت [NP + N] است. به این ترتیب این داده در دستهٔ مرکب‌های گروهیِ نوع اول واقع می‌شود با این تفاوت که هسته قبل از بخش‌غیرهسته‌ای قرار گرفته‌است که این نوع حرکات در زبان فارسی امری طبیعی است. درمورد دو مرکب دیگر هم وضع به‌همین‌منوال است الا اینکه هسته بعد از گروه نحوی واقع شده‌است.

ـ مرکب‌های گروهی نوع اول با ساخت [NP + S] N

در این بخش نمونه‌ای که قابل ذکر است «ننه من غریبم بازی» است. درواقع به‌نظر می‌رسد اصل مرکب گروهی به شکل «ننه من غریب هستم؛ بازی» بوده‌است. اگر باتوجه به تعاریف مطرح‌شده در مورد هستهٔ گروه، هسته را اسم «بازی» بدانیم بخش غیرهسته‌ای جملهٔ «ننه من غریبم» خواهد بود که یک گروه نحویِ [+ خوش‌ساخت] است. برعکس نقل‌قول‌های مستقیم ارجاع خاصی ندارد پس [+ نقل‌قولی] نیز هست. بنابراین ساخت آن به‌صورت [NP + S] است و مرکب گروهیِ نوع اول محسوب می‌شود.

باتوجه‌به تحلیل ارائه‌شده باید این نکته را ذکر کنیم که مرکب‌های گروهی نوع اول در هر دو ساخت نهایتاً در داخل بافت به‌عنوان اسم یا صفت به کار می‌روند.

ـ زیر گروه مرکب‌های گروهی با ساخت [XP + V]

با تحلیل داده‌هایی چون «مغزخرخورده، شیرپاک‌خورده، ازهمه‌جارانده، کاسه‌کوزه‌دار، پشت‌گوش‌انداز،

پشت‌میزنشین، بله‌قربان‌گو، کاسه‌کوزه‌دار، سوال‌جواب‌کن، آب‌میوه‌گیر و اسباب‌بازی‌فروش...» در می‌یابیم که در بخش هستهٔ این مرکب‌ها مقولهٔ فعلی قرار دارد اما بخش غیرهسته‌ای آنها می‌تواند از نوع PP باشد مانند «ازهمه‌جا» در «ازهمه‌جارانده» یا از نوع NP باشد مانند «مغزخر» در «مغزخرخورده» و یا حتی از نوع AP باشد مانند «شیرپاک» در «شیرپاک‌خورده» باشد اما همگی تعبیر وصفی دارند. به‌این‌ترتیب باتوجه‌به اینکه پفل (۲۰۱۷ - ۲۰۱۵) چنین داده‌هایی را در یک زیرگروه با ساخت VN ، درمورد مرکب‌های گروهی رومیایی، قرار می‌دهد، ما نیز این مرکب‌های گروهی زبان فارسی را به عنوان یک زیرگروه درنظر می‌گیریم. حتی اگر بپذیریم که چون هسته نوع مقولهٔ نهایی مرکب‌ها را مشخص می‌کند و هستهٔ اینها فعلی است پس مقولهٔ آنها از نوع فعل است، همچنان تعبیر همگی آنها وصفی است. به‌نظر می‌رسد که چنین داده‌هایی مطابق بانظر پفل (۲۰۱۷) نشان می‌دهند که حقیقتاً مرکب‌های گروهی حوزهٔ یکدستی نیستند و ناهمگن می‌باشند.

ـ کاسه‌کوزه‌دار

در این سازه کاسه و کوزه دو اسم هستند که با هم یک گروه نحوی اسمی [+ خوش‌ساخت و + نقل‌قولی] تشکیل می‌دهند و در جایگاه بخش غیرهستهٔ مرکب گروهی قرار دارند. دار ستاک زمان حال از فعل داشتن زبان فارسی است و هستهٔ فعلی مرکب محسوب می‌شود.درنتیجه در زیرگروه مورد بحث واقع می‌شود.

ـ مغزخرخورده

براساس طباطبایی (۱۳۸۷) مغزخر از دو اسم مغز و خر تشکیل شده و یک گروه اسمی است و با در نظر گرفتن کل سازه هم ارجاع خاصی ندارد بنابراین یک گروه اسمی [+ خوش‌ساخت و + نقلِ‌قولی] است. خورده از ستاک گذشتهٔ فعل خورد به اضافهٔ ه تشکیل شده که یک هستهٔ فعلی بانمود کامل است. بنابر تعریف مرکب گروهی و بخش‌های تشکیل‌دهندهٔ آن که ذکرآن رفت مغزخر در جایگاه بخش غیرهسته و خورده در جایگاه هستهٔ مرکب گروهی واقع شده است. پس مغزخر خورده یک مرکب گروهی از نوع زیرگروه است که تعبیر وصفی دارد و دارای ساخت [NP + V] است.

۴ـ۱ـ۲. مرکب‌های گروهی نوع دوم

مرکب‌های گروهی نوع دوم در زبان فارسی دارای ساخت [PP + N/A] N/A هستند. در مرکب‌های گروهی نوع دوم با ساخت نام‌برده در بخش هسته یک اسم یا صفت قرار می‌گیرد و در بخش غیرهستهٔ آن یک گروه حرف‌اضافه‌ای، گروه نحوی، قرار می‌گیرد. گروه حرف‌اضافه‌ای یک گروه [+ خوش‌ساخت] است اما [− نقلِ‌قولی] است. علت

غیرنقل‌قولی بودن این مرکب‌های گروهی این است که برطبق پفل (۲۰۱۵) همهٔ نقل‌قول‌ها در نهایت اسم محسوب می‌شوند اما گروه حرف اضافه اسم محسوب نمی‌شود و این وجه تمایز مرکب‌های گروهی نوع دوم با مرکب‌های گروهی نوع اول در زبان فارسی است. نمودار این ساخت از مرکب‌های گروهی نوع دوم به شکل زیر است.

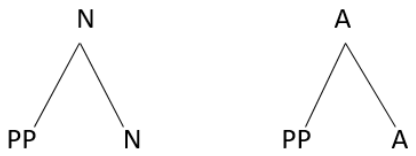

نمودار (۲) ساخت مرکب‌هایِ گروهیِ نوعِ دوم

این نوع مرکب‌ها در درون بافت در نقش اسم یا صفت تظاهر می‌یابند و شامل بچه‌به‌بغل، کیف‌به‌دست، سربه‌هوا، پادرهوا، عاقبت‌به‌خیر، تفنگ‌به‌دوش، چشم‌به‌راه، چشم‌به‌در، چاقوبه‌دست، قلم‌به‌مزد، آرزوبه‌دل، سربه‌نیست، سربه‌راه، سربه‌زیر، آچاربه‌دست، جان‌برکف، دست‌به‌عصا، آشنابادرد، آسیابه نوبت، تهی‌ازشادی، اعتمادبه‌نفس، بیزارازدشمن، زنده‌به‌گور، خسته‌ازکار، آماده‌به‌خدمت، آماده‌به‌یراق، ایستاده‌درغبار، ازجان‌خسته، ازدنیابی‌خبر، ازهمه‌جابی‌خبر و است. همان‌طور که قبلاً گفته شد، در زبان فارسی عناصر سازه خصوصاً عناصر مورد تاکید به‌سهولت جابجا می‌شوند، به‌همین‌علت مرکب‌های گروهی نوع دوم هم مانند نوع اول گاهی اوقات در روساخت متفاوت هستند. اینک تحلیل دو مرکب گروهی نوع دوم با هستهٔ اسمی و صفتی را به‌ترتیب در زیر نشان می‌دهیم.

در این ساخت کیف یک اسم است و در جایگاه هستهٔ مرکب گروهی قرار دارد. به حرف اضافه و دست وابستهٔ آن است که با هم یک گروه نحوی حرف‌اضافه‌ای تشکیل می‌دهند و در جایگاه غیرهسته واقع می‌شود. همان‌طور که در بالا ذکر شد گروه حرف اضافه یک گروه نحوی [+ خوش‌ساخت و – نقلِ‌قولی] است. به‌این‌ترتیب این ساخت برطبق تقسیم‌بندی پفل (۲۰۱۷) یک مرکب گروهی نوع دوم با ساختار $[PP + N]_N$ است.

ـ کیف‌به‌دست

ـ خسته‌ازکار

در ساخت (ب) خسته ستاک گذشتهٔ فعل خستن است به اضافهٔ ه که یک صفت مفعولی است و در جایگاه هستهٔ مرکب گروهی قرار دارد. از کار هم برطبق آنچه گفته‌شد یک گروه نحوی حرف اضافه‌ای [+ خوش‌ساخت و – نقلِ‌قولی] است. بنابراین سازهٔ خسته از کار یک مرکب گروهی نوع دوم با ساخت $[PP + A]_A$ است.

بررسی داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که باید دو مرکب گروهی بادمجان دور قاب چین و دست از جان شسته با تحلیلی جداگانه ارائه شوند. ضمن ارائهٔ تحلیل دلائل آن را هم ذکر خواهیم کرد.

ابتدا ساخت بادمجان‌دور قاب را بررسی می‌کنیم. به‌نظر نگارندگان در این ساخت واژهٔ دور به معنی حاشیه که معادل around است، در نقش حرف اضافه به کار رفته است و قاب وابستهٔ آن است، پس دور قاب یک گروه نحوی حرف اضافهٔ [+ خوش‌ساخت و – نقلِ‌قولی] است که در جایگاه بخش غیرهسته به کار رفته است. بادمجان هم با در نظر گرفتن تعریف هسته، که ذکر آن رفت، در جایگاه هسته واقع شده‌است. بنابراین بادمجان‌دورقاب یک مرکب گروهی نوع دوم با ساخت $[PP + N]_N$ است. اما زمانی که آن را در پیوند با ستاک زمان حال فعل چیدن یعنی چین در نظر می‌گیریم، به نظر می‌رسد یک مرکب گروهی نوع دوم در جایگاه غیرهستهٔ یک مرکب گروهی نوع اول با ساخت $[PP + S]_N$ قرار می‌گیرد. مورد دوم یعنی دست از جان شسته را هم بررسی می‌کنیم.

(۴)بادمجان‌دورقاب‌چین

(۵)دست‌ازجان‌شسته

بنابر تحلیل‌های ذکرشده در بالا دست از جان یک مرکب گروهی نوع دوم با ساخت $[PP + N]_N$ است. وقتی آن را در پیوند با هستهٔ فعلی شسته در نظر می‌گیریم به نظر می‌رسد یک مرکب گروهی نوع دوم در جایگاه غیرهستهٔ یک مرکب گروهی دیگر قرار می‌گیرد. براساس پفل (۲۰۱۷) بخش بحث‌برانگیز مرکب‌های گروهی که عامل مهمی در تفکیک آنها نیز است، بخش غیرهسته‌ای است که این مورد نیز نظر وی را تایید می‌نماید. در این مورد اخیر باتوجه‌به اینکه هستهٔ فعلی در ساخت به کار می‌رود و ساخت مرکب گروهی به صورت $[N + V]$ در می‌آید ظاهراً می‌توان این نوع مرکب را هم در دستهٔ زیرگروها قرار داد.

برمبنای تحلیل مرکب‌های نوع دوم، معلوم می‌شود که این نوع مرکب گروهی هم مانند نوع اول در داخل بافت به‌صورت اسم یا صفت به کار می‌روند اما به نظر می‌رسد در زبان فارسی زایایی مرکب گروهی نوع دوم نسبت به نوع اول بیشتر است.

۴ـ۲. روش ساخت مرکب‌های گروهی در زبان فارسی

برطبق پفل (۲۰۱۷) عملیات ادغام روش تشکیل همهٔ مرکب‌های گروهی را پوشش نمی‌دهد زیرا در همهٔ انواع مرکب‌های گروهی عنصر فعلی حضور ندارد. پفل (۲۰۱۷) بیان می‌دارد که مشکل روش درج، انطباق مشخصه‌ها بین دو گره، در این است که گروه نحوی که در جایگاه غیرهسته درج می‌شود می‌تواند از هر مقوله‌ای، اسمی، فعلی،

جمله‌ای و حرف اضافه‌ای، باشد که در بعضی زبان‌ها رد می‌شود. اگرچه باتوجه‌به بررسی داده‌های زبان فارسی برای نگارندگان آشکار شد که گروه حرف اضافه در جایگاه غیرهستهٔ مرکب‌های گروهی نوع دوم زبان فارسی واقع می‌شود و دادهٔ دستوری هم به دست می‌دهد، اما برای یکدستی و به‌پیروی‌از رویکرد صرف توزیعی روش تبدیل را برای تشکیل مرکب‌های گروهی فارسی ارجح می‌دانیم. درضمن یک استدلال تجربی در داده‌های زبان فارسی دیده می‌شود که ما را مجاب می‌کند تا روش تبدیل را برای تشکیل مرکب‌های گروهی زبان فارسی برگزینیم. این استدلال عبارت است از اینکه علی‌رغم‌اینکه در ساخت مرکب‌های گروهی بیش از دو واژه به کار می‌رود، اما در روساخت و در درون بافت به عنوان یک کلمهٔ واحد مانند اسم یا صفت تظاهر می‌یابند که گواهی بر تغییر مقوله است. در اینجا روش تبدیل یا اشتقاق سطح صفر هارلی (۲۰۰۸) و پفل (۲۰۱۷) را روی دو نمونه از داده‌های زبان فارسی از هر دو نوع مرکب گروهی نوع اول و دوم به‌ترتیب نشان می‌دهیم. در نمودار (۳) ابتدا هستهٔ نقشی صفت‌ساز که تجلی آوایی ندارد در مجاورت ریشهٔ همه قرار می‌گیرد و گروه صفتی که یک کلمه است فرافکن می‌شود. در مرحلهٔ بعد این کلمه به‌عنوان وابسته در مجاورت √جا قرار می‌گیرد و گروه صفتی فرافکن می‌شود. همه جا به‌عنوان وابسته در مجاورت √حاضر قرار می‌گیرد و به آن منضم می‌شود و در نهایت مرکب گروهی نوع اول همه‌جاحاضر شکل می‌گیرد که در آخر از طریق تغییر مقوله به‌عنوان یک کلمهٔ واحد، یک صفت، در بافت تظاهر می‌یابد.

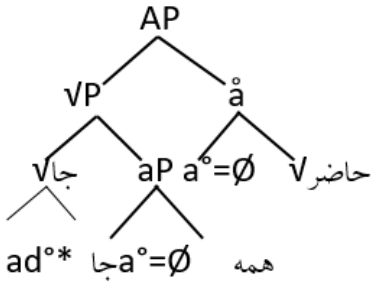

(۳) نمودار ساخت مرکب گروهی نوع اول *همه‌جاحاضر*

در نمودار (۴) ساخت بچه‌به‌بغل را تحلیل می‌کنیم. در این ساخت ابتدا √بغل در مجاورت هستهٔ نقشی اضافه‌ساز p° قرار می‌گیرد که تجلی آوایی آن به است و گروه حرف اضافه فرافکن می‌شود. در مرحلهٔ بعد این گروه که یک کلمه است به عنوان وابسته در مجاورت √بچه قرار می‌گیرد و √P فرافکن می‌شود. از طرفی √بچه در مجاورت هستهٔ نقشی اسم‌ساز n° که تجلی آوایی آن Ø است قرار می‌گیرد و n° فرافکن می‌شود. در نهایت n° در مجاورت ریشهٔ √P قرار

می‌گیرد و nP فرافکن می‌شود که یک مرکب گروهی نوع دوم است. نهایتاً با قانون درونداد ـ برونداد (پفل، ۲۰۱۷) در درون بافت تبدیل به اسم می‌شود.

* چون «جا» در مرکب «همه‌جاحاضر» قید مکان است برای عدم تداخل با صفت مبهم «همه» نمایهٔ آن به صورت «ad» نوشته شده است.

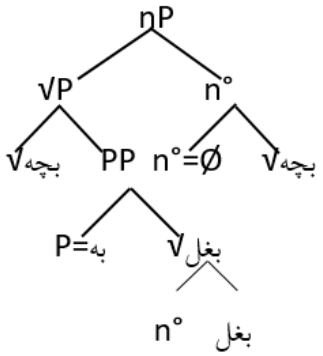

(۴) نمودار ساخت مرکب گروهی نوع دوم *بچه‌به‌بغل*

و در نهایت طرحوارهٔ قانون برونداد ـ دروندادِ دو ساخت اخیر در ذیل ترسیم می‌شود:

آوا	< بچه‌به‌بغل> یا < همه‌جاحاضر>
صرف	ستاک [اسم] یا [صفت]
معنا	شکل < بچه‌به‌بغل > بودن یا شکل < همه‌جاحاضر> بودن

طرحوارهٔ تبدیل ساخت مرکب گروهی *بچه به بغل* به اسم و *همه جا حاضر* به صفت

۴ـ۳. رابطهٔ صرف و نحو در داده‌های زبان فارسی

در این بخش به تبیین رابطهٔ صرف و نحو بر اساس داده‌های زبان فارسی می‌پردازیم که داده‌های زبان فارسی تاییدکنندهٔ کدام یک از سه رویکرد نظری مطرح‌شده در بخش ۳ـ۲ هستند. آکما و نیلمن (۲۰۰۴) ادعا می‌کنند که ماهیت ذاتی صرف و نحو از هم جدا است اما هر دو بخش‌هایی از یک حوزه هستند و پدیدهٔ درج اجازهٔ تقابل بین این دو را می‌دهد. برای مثال گروه اسمی یک ساخت نحوی است و اسم یک ساخت صرفی اما به دلیل اینکه مشخصه‌های منطبق بر هم

دارند، می‌توانند به جای هم درج شوند. هارلی (۲۰۰۸) بیان می‌دارد که در صرف توزیعی تشکیل کلمه کاملاً نحوی است. باتوجه‌به نکات مطرح‌شده، شاهدی از داده‌های زبان فارسی ارائه می‌دهیم. برای مثال در بخش غیرهسته‌ای مرکب گروهی نوع اول ننه‌من‌غریبم بازی یک گروه وجود دارد که هستهٔ آن ضمیر جانشین اسم من است و مقولهٔ کل گروه را مشخص می‌کند، پس یک گروه نحوی اسمی است که در درون یک مرکب قرار دارد که برطبق هارلی (۲۰۰۸) و پفل (۲۰۱۵-۲۰۱۷) یک کلمهٔ واحد محسوب می‌شود و در پدیدهٔ تبدیل براساس قانون درونداد ـ برونداد پفل (۲۰۱۵-۲۰۱۷) که در بالا ذکر شد در سطح واجی و معنایی عملکرد یکسانی دارد. به نظر نگارندگان دادهٔ اخیر فارسی که حاوی یک گروه نحوی در درون یک مرکب، کلمهٔ واحد، است و همچنان خوش‌ساخت است تاییدکنندهٔ این فرضیه است که گروه‌ها بر پایهٔ واژه‌ها و واژه‌ها بر پایهٔ گروه‌ها ساخته می‌شوند و نشانی از تعامل صرف ونحو است. پس به نظر می‌رسد داده‌های زبان فارسی تاییدکننده نظریهٔ مورد تایید هارلی (۲۰۰۸) و صدیقی (۲۰۰۹) هستند، مبنی براینکه صرف ساخت متناسبی از نحو است که به آن صرف توزیعی گویند.

۵. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر در چارچوب صرف توزیعی به بررسی داده‌های زبان فارسی پرداختیم تا به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که آیا در زبان فارسی مرکب‌گروهی وجود دارد، روش ساخت آنها چگونه است و اینکه براساس مرکب‌های گروهی زبان فارسی رابطهٔ صرف و نحو چگونه تبیین می‌شود. در پاسخ به پرسش نخست پس از بررسی داده‌های زبان فارسی، مشخص شد که دو نوع مرکب گروهی نوع اول با دو ساخت $[NP + N/A]_{N/A}$ و $[NP + S]_{N}$ و مرکب گروهی نوع دوم با ساخت $[PP + N/A]_{N/A}$ در این زبان وجود دارد. دو ساخت بادمجان‌دورقاب‌چین و دست ازجان‌شسته حاکی از آن بود که یک مرکب گروهی در جایگاه غیرهستهٔ مرکب گروهی دیگر واقع می‌شود که تاییدکنندهٔ نظر پفل (۲۰۱۷) است. در پاسخ به پرسش دوم تحلیل داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که این مرکب‌ها برطبق هارلی (۲۰۰۸) به روش اشتقاق سطح صفر تشکیل می‌شوند، به‌این‌صورت که یک هستهٔ نقشی اسم‌ساز یا صفت‌ساز از طریق وندافزایی به گروه نحوی ضمیمه می‌شود و از طریق قانون درونداد ـ برونداد پفل (۲۰۱۵ - ۲۰۱۷) در درون بافت تبدیل به اسم یا صفت می‌شود. هارلی (۲۰۰۸) و پفل (۲۰۱۷) معتقدند که مرکب‌های گروهی درنهایت دارای ساختار NN هستند اما داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهند که مرکب‌های گروهی موجود در این زبان نهایتاً دارای ساخت NN و AN هستند که ذکر آن در بخش تحلیل داده‌ها رفت. سرانجام در مورد پرسش سوم، بررسی داده‌های زبان فارسی تاییدکنندهٔ رویکرد صرف توزیعی است مبنی بر اینکه صرف ساخت متناسبی از نحو است.

منابع

ـ احمدی، م.، و انوشه، م. (۱۳۹۸). طبقه‌بندی واژه‌های مرکب زبان فارسی از منظر صرف توزیعی. پژوهش‌های زبانی، ۱۰(۲)، ۲۰-۱. https://doi.org/10.22059/jolr.2020.292771.666557

ـ الوند، آ.، و محمدابراهیمی، ز. (۱۴۰۱). بررسی ساختار نحوی افعال مرکب دو جزئی برپایهٔ نظریهٔ صرف توزیعی. مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان، ۱۴(۲)، ۲۰۱ ـ ۱۸۱. https://doi.org/10.22067/jlkd.2022.72364.1054

ـ انوشه، م. (۱۳۹۴). فرافکن‌های نمود و زمان در صفت‌های فاعلی مرکب بر پایهٔ نظریهٔ صرف توزیعی. دوماهنامهٔ جستارهای زبانی، ۶(۵)، ۴۹-۷۲.

ـ طباطبایی، ع. (۱۳۸۷). ترکیب در زبان فارسی: بررسی ساختاری واژه‌های مرکب. کتاب بهار.

ـ طباطبایی، ع. (۱۳۸۹). فرایندهای واژه‌سازیِ زبان فارسی و استقلال صرف و نحو. مجلهٔ پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۲(۲)، ۸۷ ـ ۹۹.

- Achema, P., & Neeleman, A. (2004). *Beyond morphology: Interface condition on word formation* (Vol. 6). Oxford University Press.
- Adger, D. (2003). *Core syntax*: *A Minimalist approach.* Oxford University Press.
- Bauer, L. (1983). *English word-formation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bisetto, A. (2015). Do romance languages have phrasal compounds? A look at Italian. *STUF–Language Typology and Universals*, *68*, 395–419. https://doi.org/10.1515/stuf-2015-0018
- Bresnan, J., & Mchomobo, S. (1995). The lexical integrity principle: Evidence from Bantu. *Natural Language and Linguistic Theory*, 13, 181-254.
- Bresnan, J. (2001). *Lexical-functional grammar*. Oxford University Press.
- Butha, T. (1981). *Generalization about syntactic compounding in Afrikaans.* University of Stellenbasch.
- Crystal, D. (1991). *A dictionary of linguistics and phonetics.* Blackwell.
- Embick, D., & Halle, M. (2005). On the status of stems in morphology theory. In T. Geerts, I. V. Ginnenken, & A. Jcaobs (Eds.), *Romance languages and linguistic theory 2003: Selected from going romance* (pp. 37-62). https://doi.org/10.1075/cilt.270.03emb
- Embick, D., & Noyer, R. (2001). Movement operation after syntax. *Linguistic Inquiry*, *32*(4), 555-595.
- Embick, D., & Noyer, R. (2005). Distributed morphology and the syntax/ morphology interface. In G. Ramchand & C. Reiss (Eds.), *The Oxford handbook of linguistic interfaces* (pp. 289–324). Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199247455.013.0010
- Göksel, A. (2015). Phrasal compounds in Turkish: Distingushing citations from quotations. *STUF – Language Typology and Universal*, *68*, 359 – 394.
- Günther, C., Kotowski, S., & Plag, I. (2018). Phrasal compound can have heads: Evidence from English. *English language and linguistics*, *24(1)*, 75-95. https://doi.org/10.1017/S1360674318000229

- Halle, M., & Marantz, A. (1993). Distributed morphology and the pieces of inflection. In K. Hale & S. J. Keyser (Eds.), *The viewfrom building* (pp. 111-176). MIT press.
-Haegeman, L. (1991). *Introduction to government and binding theory*. Oxford.
- Harley, H., & Noyer, R. (1999). State- of- article: Distributed morphology. *GLOT, 4*(4), 3-9.
- Harley, H. (2008). Compounding in distributed morphology. In R. Lieber & P. Štekaur (Eds.), *The oxford handbook of compounding* (pp. 129-144). Oxford University Press.
- Hohenhaus, P. (1998). Anti-naming through non – word – formation. *Journal of Linguistics, 22*(1), 97-112.
- Hein, K. (2015). Modeling the properties of German phrasal compounds within a usage-based constructural approach. In C. Trips & J. Kornfilt (Eds.), *Further investigations into the nature of phrasal compounding* (pp. 119-148). Language Science Press. https://doi.org/10.5281/zenodo.885123
- Jensen, J. T. (1990). *Morphology*: *Word structure in generative grammar*. Benjamins.
- Kageyama, T. (2001). Word plus: The intersection of words and phrases. In J. van de Weijer & T. Nishihara (Eds.), *Issues in Japanese phonology and morphology* (pp. 245–276). De Gruyter.
- Katamba, F. (1993). *Morphology*. St Martin's Press.
- Klockow, R. (1980). *Linguistik der gänsefüßchen. Untersuchungen zum gebrauch der Anführungszeichen im gegenwärtigen Deutsch*. Haag und Herchen.
- Lieber, R., & Štekaur, P. (2009). Status and definition of compounding In R. Lieber & Štekaur (Eds), *The oxford handbook of compounding* (pp. 3- 18). Oxford University Press.
- Lawrenz, B. (2006). *Moderne deutsche wortbildung. Phrasale wortbildung im deutschen: Linguistische untersuchung und sprachdidaktische behandlung* (Philologia 91). Kovač. https://doi.org/10.1515/zrs.2009.015
- Lieber, R., & Scalise, S. (2006). The lexical integrity hypothesis in a new theoretical universe. *Lingue e Linguaggio*, 5, 7-32.
- Lieber, R. (2010). *Introducing morphology*. Cambridge University Press.
- Marantz, A. (1988). *Clitics, morphological merger and the mapping to phonological structure*. Theoretical Morphology Academic Press.
- Matthews, P. H. (1999). Zellig Sabbettai Harris. *Language*, *75*(1), 112-119.
- Pafel, J. (2011). Two dogmas on quotation. In E. Brendel, J. Meibauer, & M. Steinbach (Eds.), *Understanding quotation* (pp. 249-267). De Gruyter. https://doi.org/10.1515/9783110240085.249
- Pafel, J. (2015). Phrasal compounds are compatible with lexical integrity. *Language Typology and Universals.*
- Pafel, J. (2017). Phrasal compounding and the morphology – syntax relation. In Trips and Kornfilt (Eds.), *Further investigations into the nature of phrasal compounding* (pp. 233-259). Language Science Press.
- Sato, Y. (2010). Complex phrase structures within morphological words: Evidence from English and Indonesian. *Lingua*, *120*(2), 379- 407. https://doi.org/10.1016/j.lingua.2009.05.008
- Spencer A. (2005). Word formation and syntax. In Š. Pavol & R. Lieber (Eds.), *Handbook of word-formation* (pp. 73-97). Springer.
- Spencer, A. (2010). Lexical relatness and the lexical entry – a formal unification. In *Proceeding of*

the 17th International Conference on Head- Driven Phrase Structur Grammar (pp. 322-340). Université Paris Diderot CSLI Publication.

- Siddiqi, D. (2009). *Syntax within the word, economy, allomorphy and argument selection in distributed morphology*. John Benjamins.
- Trask, R. (1993). *A dictionary of grammatical terms in l iinguistics*. Routledge.
- Trips, C., & Kornfilt, J. (2015). Typological aspects of phrasal compounds in English, German, Turkish and Turkic. *STUF - Language Typology and Universal*,, *68*(3), 281-321. https://doi.org/10.1515/stuf-2015-0015
- Vries, M. D. (2008). The representation of language within language: A syntactic–pragmatic typology of direct speech. *Studia Linguistica*, *62*, 39–77. https://doi.org/10.1111/j.1467-9582.2007.00142.x
- Yespersen, O. (1924). *Philosophy of grammar*. Allen & Unwin.

Journal of Linguistics and Khorasan Dialects
https://jlkd.um.ac.ir

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89773.1272

Quarterly Journal of Linguistics & Khorasan Dialects
Vol. 16. No. 4 /Serial Number 37 (Winter 2025)

Proximative Aspect and Construction of Serial Verbs in Persian Language

Azadeh Sokhan Afarin[1]

PhD Candidate in Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0001-7460-8367

Vali Rezai[2]

Associate Professor, Department of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding author)
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0002-6992-0425

Received: September 12, 2024 ⁘ Revised: December 23, 2024
Accepted: December 24, 2024 ⁘ Published Online: February 23, 2025

How to cite this article:
Sokhan Afarin, A., & Rezai, V. (2025). Proximative Aspect and Construction of Serial Verbs in Persian Language. Journal of Linguistics and Khorasan Dialects, 16 (4), 51-66. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89773.1272

Abstract

A phasal construction is one of the inter-clausal relations that demonstrate the stages from the beginning to the end of an event. A proximative aspect is a kind of phasal construction, which is the phase of preinceptive and shows the probability of an event. In Persian language, progressive aspect is made of the combination of the auxiliary “dɑštan” (to have), the prefix “-mi” and the main verb. It can be expressed as a grammatical incomplete expression, and according to the context, if the main verb is an achievement or static verb, it is a proximative aspect. This study explored the proximative aspect of Serial Verb Construction (SVC) in Persian language using RRG framework. The purpose of was to determine the type of action of the main verb and the juncture-nexus SVC of proximative aspect in Persian. So, the data was collected from Najafi’ Perisan Dictionary, Persian Language Data Base, websites and other research work. After determining SVC on the basis of Aikhenvald’s criteria, the data

1. Email: azadeh-sokhanafarin@fgn.ui.ac.ir
2. Email: vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

were described and explained in the framework of RRG. The results showed that the SVC of proximative aspect has a nuclear subordination.

Keywords: Asymmetric Serial Verb, Proximative Aspect, Role and Reference Grammar, Juncture-nexus Relation.

نشریه علمی
زبانشناسی و گویش های خراسان
https://jlkd.um.ac.ir

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89773.1272

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان، شمارهٔ ۳۷، زمستان ۱۴۰۳
مقالهٔ پژوهشی

نمود تقریب و ساخت افعال متوالی زبان فارسی

آزاده سخن‌آفرین
دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران [1]
HTTPS://ORCID.ORG/8367-7460-0001-0000
والی رضایی
دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)[2]
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0002-6992-0425

صص ۵۱-۶۶

ارجاع به این مقاله:
سخن‌آفرین، آ.، و رضایی، و. (۱۴۰۳). «نمود تقریب و ساخت افعال متوالی زبان فارسی»، در نشریهٔ علمی زبانشناسی و گویش‌های خراسان، زمستان، صص ۵۱-۶۶.
https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89773.1272

چکیده

ساخت نمودی یکی از روابط معنایی میان‌بندی است که مراحل پیش از آغاز تا پایان یک رویداد را نشان می‌دهد. نمود تقریب یکی از انواع ساخت نمودی است که بیانگر مرحله پیش از آغاز است و احتمال وقوع رویدادی را در زمان گذشته، حال و آینده نشان می‌دهد. در زبان فارسی از ترکیب فعل معین «داشتن»، پیشوند «-می» و فعل اصلی ساخت مستمر ماضی و مضارع ساخته می‌شود که بیانگر نمود ناقص دستوری است و باتوجه به بافت در صورتی که فعل اصلی از افعال لحظه‌ای یا ایستا باشد بیانگر نمود واژگانی تقریب است. در پژوهش حاضر نمود تقریب ساخت افعال متوالی زبان فارسی در چارچوب دستور نقش و ارجاع مورد بررسی قرار گرفته است که هدف آن تعیین نوع عمل فعل اصلی و رابطه الحاق پیوند نمود تقریب افعال متوالی زبان فارسی است. در راستای دستیابی به این هدف داده‌ها از فرهنگ فارسی عامیانه نجفی، پایگاه دادگان زبان فارسی، سایت‌ها و سایر آثار پژوهشی گردآوری شدند و پس از تعیین متوالی بودن آنها بر مبنای معیارهای

دریافت: ۲۲ /۰۶/ ۱۴۰۳ ⁘ بازنگری: ۰۳ /۱۰/ ۱۴۰۳ ⁘ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۴ ⁘ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵

پست الکترونیکی:
1. Email: azadeh-sokhanafarin@fgn.ui.ac.ir
2. Email: vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

آیخنوالد، در چارچوب دستور نقش و ارجاع نوع عمل و رابطه الحاق-پیوند آنها توصیف و تبیین شدند. نتایج حاصل از پژوهش نشان داد که ساخت متوالی نمود تقریبی دارای رابطه الحاق-پیوند ناهمپایگی هسته‌ای است.

واژگان کلیدی: ساخت فعل متوالی نامتقارن، نمود تقریبی، دستور نقش و ارجاع، رابطه‌ی الحاق-پیوند

۱-مقدمه

افعال متوالی در بسیاری از زبان‌های آفریقای غربی، آسیای جنوب-شرقی ، اقیانوسی[1]، گینه نو[2]، آمریکایی، انواع زبان‌های محاوره‌ای عربی، آرامی سریانی[3]، زبان‌های دراویدی هندی[4]، زبان‌های تبتی-برمه‌ای[5]، تعداد کمی از زبان‌های شمال شرقی اروپا و تعدادی از زبان‌های هندو اروپایی شناخته شده‌اند. ساخت افعال متوالی همیشه از چندین فعل تشکیل شده است که محمولی واحد را تشکیل می‌دهد. توالی‌سازی فعل را می‌توان به عنوان یک فن دستوری درنظر گرفت که برای بیان معانی زیادی به کار می‌رود. ساخت فعل متوالی ویژگی‌های زیر را دارد:

الف-ساخت فعل متوالی شامل دو یا تعداد بیشتری فعل است که هرکدام از آنها به تنهایی نیز کاربرد دارند، ب-نشانه وابستگی نظیر همپایگی، ناهمپایگی یا هر نوع وابستگی بین افعال در ساخت فعل متوالی وجود ندارد، پ-ساخت فعل متوالی تک بندی است و به عنوان محمول واحد رفتار می‌کند، زمان، نمود و وجه یکسان دارند، به سهولت به تعدادی بند همپایه تجزیه نمی‌شود، ت- دارای آهنگی واحد هستند، ث- حداقل یک موضوع مشترک دارد و موضوع مشترک معمولا فاعل نحوی است، گاهی مفعول مشترک نیز دارند، ج-ساخت فعل متوالی رویداد واحدی را توصیف می‌کند که ممکن است ساده یا پیچیده باشد (Aikhenvald, 2018, pp. 1-4). افعال متوالی براساس نوع ترکیبشان دارای دو نوع متقارن و نامتقارن هستند، ساخت فعل متوالی متقارن و نامتقارن دارای دو یا تعداد بیشتری فعل هستند. اجزاء ساخت فعل متوالی متقارن از طبقه نامحدود هستند اما در ساخت فعل متوالی نامتقارن جزء اصلی آن از لحاظ معنایی و دستوری از طبقه نامحدودی انتخاب می‌شود و جزء فرعی از طبقه محدود و بسته انتخاب می‌شود (Aikhenvald, 2018, p. 6)

یکی از پربسامدترین افعال متوالی نامتقارن از دیدگاه (آیخنوالد، ۲۰۱۸، ص. ۱۵۸) فعل متوالی نمودی است که

1 Oceania
2. New Guina
3. Syriac Aramaic
4. Dravidian languages of India
5. Tibeto-Burman

به مراحل مختلف یک رویداد اشاره دارد. نمود تقریب یکی از انواع فعل متوالی نمودی است. از دیدگاه (Comrie, 1976, p. 65) نمود احتمالی[۱] (تقریب) به موقعیتی اشاره دارد که در شرف وقوع است و هنوز اتفاق نیفتاده است. (Olson, 1997, p. 13) اظهار می‌دارد که از دیدگاه اسمیت[۲] نمود مقوله دستوری جهانی است و در تمامی زبان‌ها هر دو نمود دستوری و معنایی مشاهده می‌شود و نمود دستوری دارای انواع ناقص، کامل و خنثی است. بر اساس اظهارات (Dik, 1997, p. 221) در نمود محتمل[۳] وقوع «وضعیت امر»[۴] به نقطه مرجع زمانی بیرونی مرتبط است که بر این اساس دارای چهار نوع احتمالی[۵]، احتمال بدیهی[۶]، حال نزدیک[۷] و گذشته کامل[۸] است که در داده‌های (۱ a, b,c, d) به ترتیب هریک از آنها به احتمال وقوع وضعیت امر در آینده، آستانه وقوع وضعیت امر، زمان حال وضعیت امر و زمان گذشته وضعیت امر اشاره دارند. براین اساس نمود احتمالی یکی از انواع نمود محتمل است و ارزش‌های مختلف نمود محتمل در رابطه با نقطه مرجع در شکل (۱) قابل مشاهده است:

شکل۱-نمود محتمل وضعیت امر (Dik, 1997, p. 239)

1) a. Prospective‘John is going to cry.’
   b. Immediate Prospective‘John is about to cry.’
   c. Recent Perfect‘John has just cried.’
   d. Perfect‘John has cried.’

(Romaine, 1999) در رابطه با دستوری‌شدگی افعال معین از جمله فعل «want» که بیانگر مفاهیم «احتمال داشتن، نزدیک بودن» و مفاهیمی از این قبیل هستند به پیروی از (Heine, 1994) از اصطلاح تقریب[۹] استفاده می‌کند. (Kilian-Hatz, 2006, pp. 116-117) اظهار می‌کند که ساخت افعال متوالی در زبان خوا[۱۰] دارای چهار نمود تداومی[۱۱]، تقریبی[۱۲]، آغازی و کامل[۱۳] است، از دیدگاه وی در این زبان فعل «آمدن» علاوه بر بیان حرکت به کنشی اشاره دارد که هنوز اجرا نشده است و در شرف وقوع است در مثال (2) از این زبان فعل yaá «آمدن» باتوجه

1. Prospective aspect
2. Smith
3. perspectival
4. state of affairs
5. prospective
6. immediate prospective
7. recent perfect
8. perfect aspect
9. Proximative
10. Khwe
11. continuous aspect
12. proximative aspect
13. completive aspect

به بافت هرگاه بعد از آن فعل غایتمند مانند «مردن» قرار بگیرد بیانگر نمود تقریب است:

2) n|ĩí ||gɛ̀ɛ́-khòè-hɛ̀ [yà ||ʔó-à-tè]
DEM female-person-3sg.F come die-I-PRES
This woman is about to [die].

از دیدگاه (Freed, 1979, p. 10) نمود مفهومی زمانی متمایز از زمان دستوری است که به زمان درونی رویدادها و کنش‌ها ارجاع می‌دهد و دارای صورت‌های مختلف زبانی آغاز، تکرار، تداوم و غیره است.

از دیدگاه (احمدی گیوی، ۱۳۸۰) و (احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۲) افعال لحظه‌ای مانند: «افتادن، ترکیدن» که جریان یا امتداد کنش یا حالتی را به صورت کوتاه، لحظه‌ای و آغاز نشان می‌دهند، در ساخت «مضارع ملموس» بیانگر کنش یا حالتی هستند که در آینده نزدیک اتفاق خواهد افتاد و در ساخت «ماضی ملموس» بیانگر کنش یا حالتی هستند که در گذشته در شرف وقوع بوده، اما اتفاق نیفتاده است. باتوجه به توضیحات فوق پرسش پژوهش حاضر این است که براساس دستور نقش و ارجاع ساخت فعل متوالی دارای نمود تقریب در زبان فارسی، چه نوع رابطه الحاق-پیوندی دارد. برای پاسخ به پرسش ابتدا داده‌های پژوهش براساس معیارهای سرنمونی افعال متوالی از دیدگاه آیخنوالد گردآوری می‌شود، سپس در چارچوب دستور نقش و ارجاع تجزیه و تحلیل می‌شود. برای روشن شدن مطلب در ادامه مثالی مطرح می‌شود:

۳) میز **می‌خواهد** (نزدیک است) **بیفتد** (نغزگوی کهن، ۱۳۸۹)

در مثال (۳) دو سازه‌ی فعلی «می‌خواهد» و «بیفتد» رویداد واحدی را توصیف می‌کنند، موضوع مشترکی دارند، از لحاظ شخص و شمار مطابقه دارند و فعل «خواستن» بیانگر نمود تقریب است اما به دلیل امکان درج حرف ربط «که» بین دو سازه‌ی فعلی و داشتن وجه مختلف، دارای ساخت متوالی نیست، بنابراین مثال‌هایی از این دست ملاک پژوهش حاضر نخواهد بود.

اگرچه در آثار پژوهشگرانی مانند احمدی گیوی (۱۳۸۰)، صفا (۱۳۸۰)، احمدی گیوی و انوری (۱۳۸۲)، نغزگوی کهن (۱۳۸۹)، ابوالحسنی چیمه (۱۳۹۰)، رضایی (۱۳۹۱)، داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶)، رضایی و مکارمی (۱۴۰۰) و مکارمی (۱۴۰۰) به نمود تقریب پرداخته شده است اما نمود تقریب فعل متوالی زبان فارسی در چارچوب دستور نقش و ارجاع بررسی نشده است و از آنجایی در چارچوب این دستور به تعامل سه بعد نحو، معناشناسی و کاربردشناسی پرداخته می‌شود به همین جهت انجام پژوهش در این مورد ضروری و حایز اهمیت

است.

۲-پیشینه

از اولین پژوهشگران ایرانی است که به مقوله نمود تقریب در زبان فارسی اشاره کرد (جهان پناه تهرانی، ۱۳۶۳) است، وی فعل «داشتن» را درصورتی که فعل بعدی آن لحظه‌ای باشد، بیانگر نمود تقریب می‌داند. (ماهوتیان، ۱۳۷۸) به دو نمود دستوری و معنایی اشاره می‌کند از دیدگاه وی نمود دستوری دارای دو گروه کامل و ناقص است و نمود معنایی (واژگانی) به هفت گروه عادتی، آغازی، پایانی، تکرار، منقطع، لحظه‌ای و تداومی تقسیم می‌شود. از دیدگاه (صفا، ۱۳۸۰) در زبان فارسی ساخت‌های متشکل از فعل معین «داشتن» یا «خواستن» به همراه افعال لحظه‌ای بیانگر نمود تقریب هستند که به احتمال وقوع رویدادی در سه زمان حال، گذشته و آینده اشاره دارند. (Taleghani, 2008) ساخت استمراری متشکل از فعل معین «داشتن» به همراه افعال لحظه‌ای را بیانگر نمود تقریب می‌داند. از دیدگاه (نغزگوی کهن، ۱۳۸۹) دو فعل معین «داشتن» و «خواستن» بیانگر نمود تقریب هستند و یکی از کاربردهای فعل معین «خواستن» بیان نمود تقریب است اما فعل معین «داشتن» در صورتی که فعل بعد از آن از افعال لحظه‌ای باشد بیانگر نمود تقریب است. (ابوالحسنی چیمه، ۱۳۹۰) از اصطلاح فرایندی-لحظه‌ای برای اشاره به این نوع نمود استفاده می‌کند. (رضایی، ۱۳۹۱) از اصطلاح آینده نزدیک یا قریب الوقوع برای اشاره به این نوع نمود استفاده می‌کند و فعل کمکی «داشتن» همراه با افعال لحظه‌ای را بیانگر نمود قریب الوقوع می‌داند. (داوری و نغزگوی کهن، ۱۳۹۶) نمود تقریب را مفهومی دستوری می‌داند که بیانگر رویداد در شرف وقوع است که هنوز به وقوع نپیوسته است و این نمود متشکل از فعل «خواستن» و افعال لحظه‌ای است. (معزی پور، ۱۳۹۹) اظهار می‌دارد که فعل «داشتن» در اثر معین‌شدگی در مجاورت فعل دیگر بیانگر نمود مستمر است. (رضایی و مکارمی، نمود پیش نگر و نوع عمل در زبان فارسی، ۱۴۰۰) از اصطلاح آینده‌نگر برای اشاره به این نمود استفاده می‌کنند و اظهار می‌دارند که بافت از عوامل موثر در تشخیص این نوع نمود است و معتقدند ساخت‌های استمراری در صورتی که فعل بعدی آن براساس نوع عمل لحظه‌ای باشد بیانگر نمود قریب الوقوع (تقریب) هستند. (نجفی، رحیمیان، خرمایی، و مولودی، ۱۴۰۱) اظهار می‌دارد که فعل معین «داشتن» بیانگر در آستانه یا شرف وقوع بودن رویداد است. در پژوهش حاضر نمود تقریب در چارچوب دستور نقش و ارجاع[1] بررسی می‌شود.

1. Role & Reference Grammar (RRG)

۳-دستور نقش و ارجاع

زیربنای نظام بازنمایی واژگانی افعال و سایر محمول‌ها به صورت ضمنی یا صریح، نظریه طبقات فعل است. طبقه‌بندی افعال در دستور نقش و ارجاع از دیدگاه وندلر (۱۹۶۷) مبنی بر تقسیم فعل براساس نوع عمل[1] نشات گرفته است که بر این اساس افعال به چهار دسته‌ی ایستا[2]، حصولی[3]، پایا[4] و کنشی[5] تقسیم می‌شوند:۱-فعل‌های ایستا از لحاظ زمانی نامحدود و غیرغایی[6] هستند و بر موقعیت‌هایی دلالت دارند که در آنها عملی اتفاق نمی‌افتد مانند: «دانستن، شنیدن، دوست داشتن»، ۲-فعل‌های حصولی در لحظه اتفاق می‌افتند و ذاتا دارای نقطه‌ی پایان هستند یعنی از نظر زمانی محدود و غایی[7] هستند مانند: «منفجر شدن، غش کردن»، ۳-فعل‌های پایا که تحقق آنها مستلزم گذر زمان است، تداومی هستند، به تغییر حالت منجر می‌شوند و دارای نقطه‌ی پایانی هستند و از نظر زمانی محدود و غایی هستند مانند: «ذوب شدن، یاد گرفتن»،۴-افعال کنشی که پویا هستند، از نظر زمانی نامحدود و غیرغایی هستند و وضعیت امور را بیان می‌کنند مانند: «نوشتن، شنا کردن». اسمیت (۱۹۹۷) نوع دیگری از فعل را تحت عنوان فعل تک-وقوعی[8] معرفی کرد که لحظه‌ای هستند و به نتیجه‌ای منجر نمی‌شوند مانند: «سرفه کردن، عطسه کردن». نوع دیگری از افعال در (Van Valin, 2005) تحت عنوان فعل پایا-کنشی[9] معرفی شده است که غایی هستند مانند: «خوردن یک لیوان آب». بنابراین در دستور نقش و ارجاع افعال براساس نوع عمل دارای شش گروه «ایستا، کنشی، پایا، لحظه‌ای، تک وقوعی و پایا-کنشی» هستند و ساخت‌های پیچیده می‌تواند ترکیبی از هریک از این افعال باشد، همچنین در هریک از سطوح الحاق هسته‌ای، الحاق مرکزی و الحاق بند، اجزاء ساخت‌های پیچیده دارای یکی از روابط پیوند همپایگی، ناهمپایگی و هم‌وابستگی هستند. براساس رابطه الحاق-پیوند روابط نه‌گانه هم‌وابستگی هسته‌ای، ناهمپایگی هسته‌ای، همپایگی هسته‌ای، هم‌وابستگی مرکزی، ناهمپایگی مرکزی، همپایگی مرکزی، هم‌وابستگی بندی، ناهمپایگی بندی و همپایگی بندی در دستور جهانی پدید آمده است. در شکل (۲) سلسله مراتب روابط معنای و نحوی بین اجزاء ساخت‌های پیچیده از قوی‌ترین تا ضعیف‌ترین روابط به ترتیب از بالا به سمت پایین نمودار نشان داده شده است. در ستون سمت راست شکل (۲) انواع مختلف روابط معنایی از جمله سببی نوع اول، مرحله، شیوه، حرکت و... ذکر شده است، نمود مرحله‌ای مراحل تقریب، آغاز، تداوم و پایان رویدادی را نشان می‌دهد

1. Aktionsart
2. State
3. Achievement
4. Accomplishment
5. Activity
6. Atelic
7. Telic
8. Semelfactive
9. Active accomplishment

بنابراین نمود تقریب یکی از انواع نمود مرحله‌ای است.:

نزدیک‌ترین	قوی‌ترین
سببی نوع اول	هم وابستگی هسته‌ای
مرحله	
شیوه	ناهمپایگی هسته‌ای
حرکت	دختر
موقعیت	افزوده
ابزار	همپایگی هسته‌ای
روان-کنش	
هدفمندی	هم‌وابستگی مرکزی
امری	ناهمپایگی مرکزی
سببی نوع دوم	دختر
ادراک مستقیم	افزوده
ادراک غیرمستقیم	همپایگی مرکزی
نگرش گزاره‌ای	
شناختی	هم‌وابستگی بندی
گفتمان غیرمستقیم	
گفتمان مستقیم	ناهمپایگی بندی
شرایط	دختر
علت	افزوده
شرطی	همپایگی بندی
تصدیقی	
کنش‌های همزمان	ناهمپایگی جمله‌ای
کنش‌های ترتیبی	
کنش‌های نامشخص	همپایگی جمله‌ای
دورترین	ضعیف‌ترین

شکل۲- سلسله مراتب روابط میان‌بندی (Van Valin, 2005, p. 209)

۴-تحلیل داده‌ها

نمود تقریب یکی از انواع ساخت نمودی است که در پژوهش حاضر بررسی می‌شود. فعل «داشتن» در صورتی که فعل بعد از آن لحظه‌ای یا ایستا باشد بیانگر نمود تقریب است. در مثال‌های (۴) تا (۱۲) ساخت‌های بیانگر نمود

تقریب به صورت پررنگ نوشته شده است:

۴) **دارم می‌افتم** (احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۲)

۵) **دارد می‌افتد** (احمدی گیوی، ۱۳۸۰)

۶) بند تفنگ پاره شد و **داشت می‌افتاد** (نجفی ا. ، ۱۳۷۸)

۷) **داشتم می‌افتادم** که دوستم منو گرفت (رضایی، بررسی نحوی و معنایی فعل‌های ایستا در زبان فارسی، ۱۳۹۱)

۸) بچه **دارد** از پشت بام **می‌افتد** (ابوالحسنی چیمه، ۱۳۹۰)

در مثال‌های (۴)، (۵)، (۶)، (۷) و (۸) فعل معین «داشتن» به همراه فعل لحظه‌ای «افتادن» محمولی واحد هستند که رویداد واحد «افتادن» را توصیف می‌کنند و حرف ربط «که» بین فعل معین و فعل اصلی قرار نمی‌گیرد بلکه قبل از فعل معین «داشتن» قرار می‌گیرد، در مثال (۴) و (۷) «من»، در مثال (۵) «او»، در مثال (۶) «تفنگ» و در مثال (۸) «بچه» موضوع مشترک است، هر دو فعل از لحاظ شخص و شمار با فاعل مطابقه دارند، نشانگر رابط همپایگی بین دو فعل قرار نمی‌گیرد، تجزیه‌ناپذیر هستند و در مثال‌های (۴)، (۵)، (۶) و (۷) دو جزء فعلی در مجاورت یکدیگر قرار دارند بنابراین آهنگی واحد دارند و در مثال (۸) دو جزء فعلی مجاور یکدیگر نیستند و افزوده «از پشت بام» بین دو جزء فعلی قرار دارد بنابراین آهنگی واحد ندارند با توجه به این ویژگی‌ها مثال‌های (۴)، (۵)، (۶)، (۷) و (۸) دارای ساخت متوالی هستند.

۹) **داشتم خفه می‌شدم** (هدایت، ۱۳۹۴)

۱۰) جوجه تیغی که **داشت خفه می‌شد** (پایگاه دادگان زبان فارسی، ۱۴۰۳)

در مثال‌های (۴) و (۱۰) فعل معین «داشتن» به همراه فعل لحظه‌ای «خفه شدن» محمولی واحد هستند که رویداد واحد «خفه شدن» را توصیف می‌کنند و حرف ربط «که» بین فعل معین و فعل اصلی قرار نمی‌گیرد بلکه قبل از فعل معین «داشتن» قرار می‌گیرد، در مثال (۹) «من» و در مثال (۱۰) «جوجه تیغی»، موضوع مشترک است، هر دو فعل از لحاظ شخص و شمار با فاعل مطابقه دارند، نشانگر رابط همپایگی بین دو فعل قرار نمی‌گیرد، تجزیه‌ناپذیر هستند و از آنجایی که دو جزء فعلی در مجاورت یکدیگر قرار دارند، آهنگی واحد دارند بنابراین دارای ساخت متوالی هستند.

۱۱) **داشتم** از ترس **سکته می‌کردم** (نغزگوی کهن، ۱۳۸۹)

در مثال (۱۱) فعل معین «داشتن» به همراه فعل لحظه‌ای «سکته کردن» محمولی واحد هستند که رویداد واحد «سکته

کردن» را توصیف می‌کنند و حرف ربط «که» بین فعل معین و فعل اصلی قرار نمی‌گیرد بلکه قبل از فعل معین «داشتن» قرار می‌گیرد، در مثال (۱۱) «من» موضوع مشترک است، هر دو فعل از لحاظ شخص و شمار با فاعل مطابقه دارند، نشانگر رابط همپایگی بین دو فعل قرار نمی‌گیرد، تجزیه‌ناپذیر هستند و از آنجایی که دو جزء فعلی در مجاور یکدیگر نیستند و افزوده «از ترس» بین آنها قرار گرفته است آهنگی واحد ندارند با توجه به این ویژگی‌ها مثال (۱۱) دارای ساخت متوالی است.

۱۲) **داشتم عاشق می‌شدم**. به خودم گفتم: پسر، فرار کن... (نجفی ا. ، ۱۳۷۸)

در مثال (۱۲) فعل معین «داشتن» به همراه فعل ایستای «عاشق شدن» محمولی واحد هستند که رویداد واحد «عاشق شدن» را توصیف می‌کنند و نشانه موصولی «که» بین فعل معین و فعل اصلی قرار نمی‌گیرد بلکه قبل از فعل معین «داشتن» قرار می‌گیرد، در مثال (۱۲) «من» موضوع مشترک است، هر دو فعل از لحاظ شخص و شمار با فاعل مطابقه دارند، نشانگر رابط همپایگی بین دو فعل قرار نمی‌گیرد، تجزیه‌ناپذیر هستند و از آنجایی که دو جزء فعلی در مجاورت یکدیگر قرار دارند، آهنگی واحد دارند با توجه به این ویژگی‌ها مثال (۱۲) دارای ساخت متوالی است.

اکنون که متوالی بودن داده‌های پژوهش بررسی شدند در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود که ساخت فعل متوالی نمود تقریبی در زبان فارسی دارای چه نوع رابطه‌ی الحاق-پیوندی است. در مثال‌های (۴) تا (۸) فعل لحظه‌ای «افتادن» جزء دوم ساخت را تشکیل می‌دهد درنتیجه به منظور اجتناب از تکرار تنها دو نمودار یکی از ساخت ماضی مستمر و یکی از ساخت مضارع مستمر به عنوان نمونه شاهد انتخاب شده است و در مثال‌های (۹) و (۱۰) فعل لحظه‌ای «خفه شدن» جزء دوم ساخت را تشکیل می‌دهد بنابراین مثال (۹) به عنوان نمونه شاهد انتخاب شده است. بر اساس نمودارهای (۱) تا (۵) ساخت فعل متوالی نمود تقریبی دارای الحاق هسته‌ای است زیرا دو هسته باهم محمولی واحد را تشکیل می‌دهند، هر دو فعل از لحاظ مشخصه شخص و شمار با موضوع نحوی ترجیحی مطابقه دارند و فعل «داشتن» محمول نیست بلکه توصیف‌گرست که باتوجه به فعل بعدی عملگر نمود تقریبی را برای کل ساخت رمزگذاری می‌کند بنابراین دارای رابطه‌ی الحاق-پیوند ناهمپایگی هسته‌ای است.

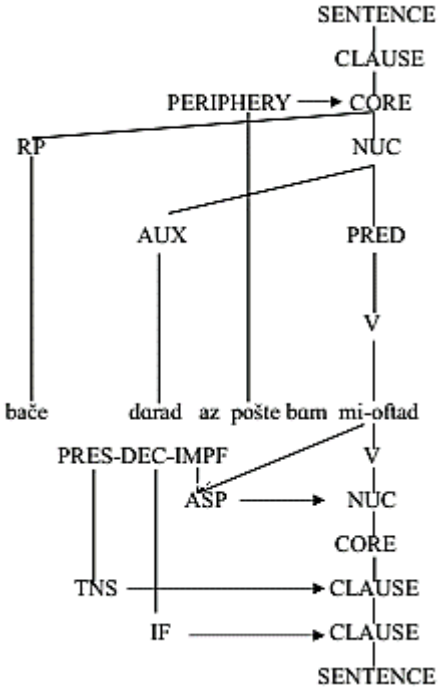

نمودار ۲ - ناهمپایگی هسته‌ای مثال (۸)

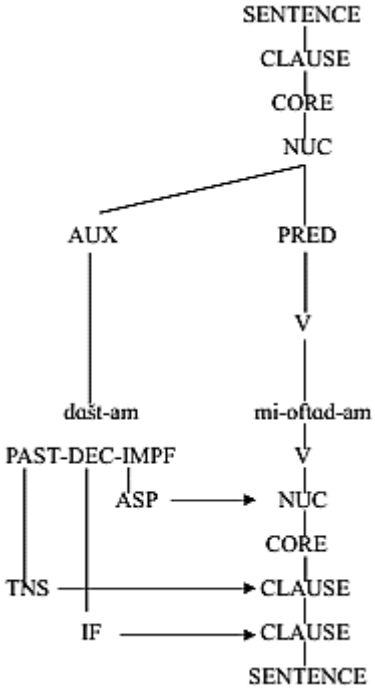

نمودار ۱ - ناهمپایگی هسته‌ای مثال (۷)

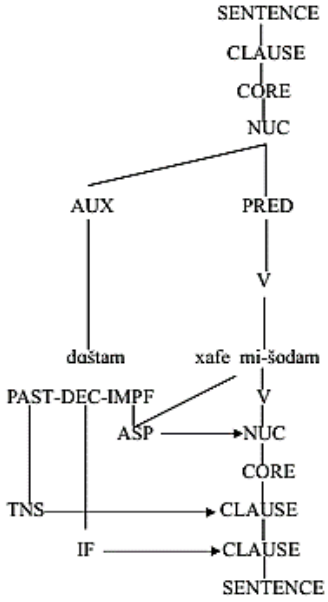

نمودار ۴ - ناهمپایگی هسته‌ای مثال (۱۱)

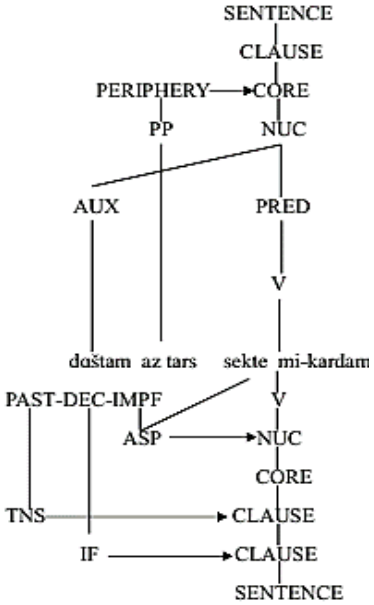

نمودار ۳ - ناهمپایگی هسته‌ای مثال (۹)

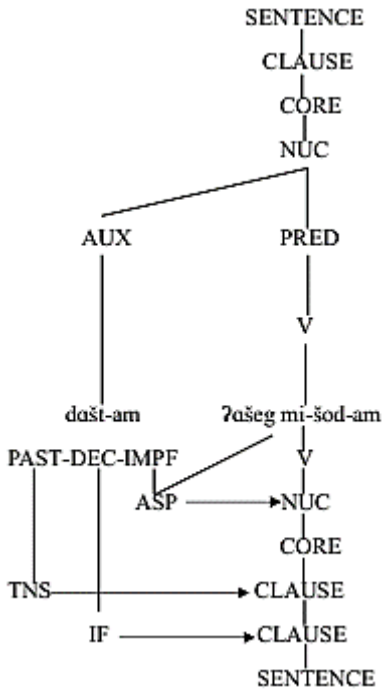

نمودار ۵- ناهمپایگی هسته‌ای مثال (۱۲)

۵-نتیجه‌گیری

نتایج بررسی بیانگر آن است که تمامی داده‌های پژوهش دارای ساخت متوالی هستند و در چارچوب دستور نقش و ارجاع نمود تقریب یکی از نمودهای مرحله‌ای است که از دو فعل تشکیل شده است، بیانگر رویدادی واحد است و مطابق شکل (۲) دارای بالاترین رابطه‌ی میان‌بندی است. همانطورکه در نمودارهای (۱) تا (۵) مشاهده می‌شود این ساخت دارای الحاق هسته‌ای است و بازنمایی فعل‌های معین «داشتن» به عنوان عملگر نمود و فعل کمکی نشان می‌دهد که این ساخت دارای پیوند ناهمپایه است زیرا این فعل نقش محمولی ندارد و توصیف‌گری است که مفهوم نمود تقریب را به فعل اصلی اضافه می‌کند در نتیجه نمود تقریب ساخت فعل متوالی زبان فارسی در چارچوب دستور نقش و ارجاع دارای رابطه الحاق-پیوند ناهمپایگی هسته‌ای است که در هر دو زمان دستوری حال و گذشته کاربرد دارد. در مثال (۴) فعل «افتادن» در لحظه اتفاق می‌افتد بنابراین در گروه افعال لحظه‌ای قرار می‌گیرد و بیانگر نمود تقریب است و در مثال (۱۲) فعل «عاشق شدن» از افعال ایستا است که در این مثال فعل «داشتن» بیانگر نمود تقریب برای رویداد «عاشق شدن» است در نتیجه براساس داده‌های پژوهش، فعل «داشتن» درصورتی بیانگر نمود تقریب

است که بعد از آن افعال «لحظه‌ای» یا افعال «ایستا» قرار بگیرند. بر این اساس ویژگی‌های کلی ساخت فعل متوالی نمود تقریبی در جدول (۱) آمده است:

جدول ۱ -نوع الحاق-پیوند ساخت متوالی نمود تقریبی

نوع ساخت	**متوالی**
نوع نمود	**تقریب**
اجزاء ساخت	**فعل معین «داشتن» + افعال لحظه‌ای یا افعال ایستا**
نوع الحاق	**هسته‌ای**
نوع پیوند	**ناهمپایگی**
نوع رابطه الحاق پیوند	**ناهمپایگی هسته‌ای**

کتابنامه

ابوالحسنی چیمه، ز. (۱۳۸۳، ۷-۸ آذرماه). افعال نمودی در زبان فارسی. مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی (ص. ۳۲-۲۵). انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

احمدی گیوی، ح. (۱۳۸۰). دستور تاریخی فعل. قطره.

احمدی گیوی، ح.، و انوری، ح. (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی. فاطمی.

انوشه، م. (۱۳۹۷). نمود دستوری در ساخت فعل های پیاپی در زبان فارسی: رویکردی کمینه گرا. پژوهش های زبانشناسی، ۲۰(۱)، ۹۱-۷۳. http://doi.org/10.22108/JRL.2018.113736.1266

پایگاه دادگان زبان فارسی. (۱۴۰۳). https://pldb.ihcs.ac.ir

جهان پناه تهرانی، س. (۱۳۶۳). جعل‌های لحظه‌ای وتداوم. زبان‌شناسی، ۱(۲)، ۶۴-۱۰۰.

داوری، ش.، و نغزگوی کهن، م. (۱۳۹۶). افعال معین در زبان فارسی. نویسه پارسی.

رضایی، و. (۱۳۹۱). بررسی نحوی و معنایی فعل های ایستا در زبان فارسی. زبان شناسی و گویش های خراسان، ۴(۷)، ۲۳-۳۸. https://doi.org/10.22067/lj.v4i7.24958

رضایی، و. (۱۳۹۴). فعل متوالی یا دوگانه. مقاله ارائه‌شده در همایش زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد.

رضایی، و.، و مکارمی، ژ. (۱۴۰۰). نمود پیش نگر و نوع عمل در زبان فارسی. پژوهش های زبان شناسی، ۲۳(۱)، ۱۱۳-۱۳۲. https://doi.org/10.22108/JRL.2021.130216.1595

صفا، پ. (۱۳۸۰). نمود و نقش های آن در زبان. مدرس ، ۲۳(۵)، ۹۵-۱۱۴.

فرشیدورد، ف. (۱۳۹۱). دستور مختصر تاریخی زبان فارسی. زوار.

ماهوتیان، ش. (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی از دیدگاه رده شناختی. مرکز.

مکارمی، ژ. (۱۴۰۰). تعامل نمود دستوری و واژگانی در زبان فارسی براساس رویکرد نقش گرا.رساله دکتری :دانشگاه رازی.

معزی پور، ف. (۱۳۹۹). دستور نقش و ارجاع و دستوری شدگی شواهدی از معین شدگی در فارسی. زبان شناسی و گویش های خراسان، ۱۲(۳)، ۱۳۷-۱۸۸. https://doi.org/10.22067/jlkd.2021.39567

موسوی، س. (۱۳۸۹). ساخت فعل های متوالی در زبان فارس. انتشارات دانشگاه اصفهان.

نجفی، ا. (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی عامیانه. نیلوفر.

نجفی، پ.، رحیمیان، ج.، خرمایی، ع.، و مولودی، ا. (۱۴۰۱). ساخت مرحله ای در زبان فارسی (تحلیل پیکرده بنیاد در چارچوب دستور نقش و ارجاع). زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۱۴(۴)، ۱-۳۸. https://doi.org/10.22067/jkld.2022.75545.1090

نغزگوی کهن، م. (۱۳۸۹). افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی، ادب‌پژوهی، ۴(۱۴)، ۹۳-۱۱۰.

هدایت، ص. (۱۳۹۴). بوف کور. برگرفته از https://taaghche.com

Aikhenvald, A. (2018). *Recognizing serial verb.* Oxford University Press.

Aikhenvald, A., & R. M. (2006). *Serial verb constructions: A cross-linguistic typology.* Oxford University Press.

Comrie, B. (1976). *Aspect.* Cambridge University Press.

Dik, S. K. (1997). *The theory of Functional Grammar. Part1: The structure of the clause*. Mouton de Gruyter.

Freed, A. F. (1979). *The semantics of English aspectual complementation.* D. Reidel.

Heine, B. (1994). On the genesis of aspect in African languages: The proximative. *Berkely Linguistics Society , 20*, 35-46.

Kilian-Hatz, C. (2006). Serial verb constructions in Khwe (Centeral-Khoisan). In A. A. Dixon (Ed.), *Serial verb construction A cross-linguistic typology* (pp. 108-123). Oxford university Press.

Olson, M. (1997). *A semantic and pragmatic model of lexical and grammatical aspect*. Garland.

Pavey, E. L. (2010). The structure of language an introduction to grammatical analysis. Cambridge University Press.

Romaine, S. (1999). The grammaticalization of Proximative in Tok Pisin. *Language , 75* (2), 32-46.

Smith, C. (1997). The parameter of aspect. Reidel

Taleghani, H. A. (2008). *Modality, aspect and negation in Persian.* John Benjamins.

Van Valin, J., & Lapolla, R. (1997). *Syntax: Structure, meaning and function.* Cambridge University Press.

Van Valin, R. (2005). *Exploring the syntax-semantics interface.* Cambridge University Press.

Vendler, Z. (1967). *Linguistics in philosophy*. Cornell University Press.

Journal of Linguistics and Khorasan Dialects
https://jlkd.um.ac.ir

DOI: https://doi.org/10.22067/jlkd.2025.91197.1289

Quarterly Journal of Linguistics & Khorasan Dialects
Vol. 16. No. 4 /Serial Number.37 (Winter 2025)

Investigating the Competitive Effect of Valence and Figure-Ground Phenomenon on Vocabulary Recall using Eye Tracking

Mohammadreza Pahlavannezhad[1]
Full Professor in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0001-9808-1352

Sepideh Elmi[2]
PhD Candidate in Cognitive Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
(Corresponding author)
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0002-5349-402x

Received: December 12, 2024 ⁘ Revised: January 6, 2025
Accepted: January 6, 2025 ⁘ Published Online: February 23, 2025

How to cite this article:
Pahlavannezhad M. R., & Elmi, S. (2025). Investigating the Competitive Effect of Valence and Figure-Ground Phenomenon on Vocabulary Recall using Eye Tracking. Journal of Linguistics and Khorasan Dialects, 16 (4), 67-86. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/jlkd.2025.91197.1289

Abstract

In light of the critical role of recall in daily life, this study explored two key factors affecting recall: emotional valence (positive, negative, or neutral emotions) and the figure-ground phenomenon, where one element is more prominent (figure) and the other recedes into the background (ground). Using eye-tracking technology, the study examined whether the figure-ground phenomenon applies to word recall, whether emotional valence or word placement has a stronger effect, whether fixation duration correlates with recall, and whether gender influences recall performance. This study involved 30 participants (men and women) and used a quasi-experimental design. Data analysis was conducted with SPSS (version 26). The results showed that word placement as a "figure" alone did not significantly impact recall ($p>0.05$). However, words with strong negative emotional valence were more frequently recalled—even when placed as "ground"—compared to neutral words in the "figure" position. This difference was statistically significant ($p<0.01$), indicating that negative

1. Email: pahlavan@um.ac.ir
2. Email: sepideh.elmi@mail.um.ac.ir

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

emotional valence has a stronger influence on recall than word placement. Neutral words in the “figure” position were more likely to be recalled than emotionally valenced words (positive or negative) in the “ground” position ($p<0.05$). There was no significant correlation between fixation duration and word recall. Additionally, men and women showed no significant differences in recalling the first word, with both groups favoring words with strong negative emotional valence. However, men more often recalled neutral words in the “figure” position, while women more frequently recalled positively valenced words in the “ground” position as the second word.

Keywords: Valence, Figure-Ground Phenomenon, Recall, Eye Tracking.

نشریه علمی
زبانشناسی و گویش های خراسان
https://jlkd.um.ac.ir

DOI: https://doi.org/10.22067/jlkd.2025.91197.1289

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان، شماره ۳۷، زمستان ۱۴۰۳
مقالهٔ پژوهشی

بررسی اثر رقابتی بار هیجانی و پدیدهٔ شکل - زمینه بر یادآوری واژگان با استفاده از دستگاه ردیاب چشمی

محمدرضا پهلوان‌نژاد
استاد گروه زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران[1]
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0001-9808-1352
سپیده علمی
دانشجوی دکتری زبانشناسی شناختی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)[2]
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0002-5349-402x

صص ۶۷-۸۶

ارجاع به این مقاله:
پهلوان‌نژاد، م. ر.، و علمی، س. (۱۴۰۳). «بررسی اثر رقابتی بار هیجانی و پدیدهٔ شکل - زمینه بر یادآوری واژگان با استفاده از دستگاه ردیاب چشمی»، در نشریهٔ علمی زبانشناسی و گویش‌های خراسان، زمستان، صص ۶۷-۸۶.
https://doi.org/10.22067/jlkd.2025.91197.1289

چکیده

باتوجه به نقش پراهمیت یادآوری ، این موضوع از ابعاد متعدی مورد بررسی قرار گرفته است؛ برای مثال هیجانات که بار هیجانی را شامل می‌شود و پدیدهٔ شکل - زمینه یا مفهومی که در آن یک موجودیت غالب بوده و«شکل» نامیده می‌شود در حالی که موجودیت دیگر در پس‌زمینه قرار گرفته و به‌عنوان «زمینه» شناخته می‌شود. پژوهش حاضربا استفاده از از فن‌آوری ردیابی چشم در پی پاسخ به سوالاتی از این قبیل است که آیا پدیده‌ی شکل-زمینه(محل قرارگیری واژگان به صورت مرکز و اطراف) در به خاطر سپاری واژگان نیز صدق می‌کند؟در به یادآوری واژگان «بار هیجانی واژگان» یا «محل قرارگرفتن واژگان» مؤثرتر هستند؟ مقدار زمان تثبیت چشم با میزان یادآوری واژه ارتباط دارد؟ جنسیت در به‌خاطرآوردن واژگان تاثیر دارد؟ حجم نمونه ۳۰ نفرزن و مرد بود. روش پژوهش شبه‌آزمایشی است. تحلیل آمار توصیفی با استفاده از نرم‌افزار Spss نسخه

دریافت: ۲۲ /۰۹/ ۱۴۰۳ ⁘ بازنگری: ۱۷ /۱۰/ ۱۴۰۳ ⁘ پذیرش: ۱۷/ ۱۰/ ۱۴۰۳ ⁘ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵

پست الکترونیکی:
1. pahlavan@um.ac.ir
2. sepideh.elmi@mail.um.ac.ir

۲۶ صورت گرفت. نتایج پژوهش نشان داد قرارگرفتن واژه در جایگاه «شکل» به‌تنهایی تأثیر معناداری بر یادآوری آن ندارد ($p > 0.05$) ؛ واژه‌های دارای بار هیجانی منفی بالا، حتی در جایگاه «زمینه» با درصد بیشتری نسبت به واژه‌های خنثی در جایگاه «شکل» یادآوری شدند. این تفاوت از نظر آماری معنادار بود ($p < 0.01$) به عبارتی بار هیجانی منفی نسبت به جایگاه واژه نقش‌برجسته‌تری در یادآوری دارد. واژه‌های خنثی در جایگاه «شکل» نسبت به سایر واژه‌های هیجانی (مثبت‌تر، مثبت و منفی) در جایگاه «زمینه» در اولویت یادآوری بودند ($p <0.05$) . بین مدت‌زمان تثبیت چشم و میزان به یادآوری واژه همبستگی معناداری مشاهده نشد. ، تفاوت معناداری بین زنان و مردان در انتخاب نخستین واژه نبود و هر دو گروه عمدتاً واژه‌های دارای بار هیجانی منفی بیشتر را به یاد آوردند. مردان بیشتر واژه‌های خنثی را در جایگاه «شکل» و زنان واژه‌های هیجانی با بار مثبت را در جایگاه «زمینه» به عنوان دومین واژه به خاطر آوردند.

کلیدواژه‌ها: بار هیجانی، پدیدهٔ شکل - زمینه، یادآوری، دستگاه ردیاب چشمی

۱-مقدمه

اهمیت حافظه در عملکرد زندگی روزمره و تعاملات انسان غیرقابل‌انکار است، یکی از فرایندهای مهم حافظه، یادآوری[1] است. (یزدانی و همکاران، ۱۳۹۸) یادآوری به فرایند ذهنی انتقال یادگیری قبلی یا تجربه گذشته به آگاهی فعلی گویند (واژه‌نامهٔ انجمن روان‌شناسی امریکا، ۲۰۲۵) [2] به دلیل اهمیت این موضوع حوزه‌های متعددی به بررسی یادآوری پرداخته‌اند یکی از این حوزه‌ها هیجان بوده که به طور اخص در علم زبان‌شناسی بار هیجانی[3]است. همان‌طور که کن سینگر[4] و همکاران (۲۰۰۷) در پژوهشی نشان دادند اطلاعات با بار هیجانی بهتر از اطلاعات بدون بار هیجانی یادآوری می‌شوند. بار هیجانی به‌عنوان یکی از ابعاد هیجانی کلام نشان می‌دهد که احساسات فرد مثبت، منفی یا خنثی هستند. (وزارد[5]، ۲۰۲۲) همچنین اشاره به‌شدت خوشایند یا ناخوشایند بودن احساسات مثبت و منفی دارد (فلدمن و راسل[6]،۱۹۹۹). برای مثال «قتل» واژهٔ دارای بار هیجانی بسیار منفی است این در حالی است که واژهٔ «ناراضی» منفی و نسبت به خیانت کمتر برانگیزاننده است و واژهٔ «درخت» واژه‌ای خنثی محسوب

1. Recall
2. APA Dictionary
3. Valence
4. Kensinger
5. Vazarad
6. Feldman & Russell

می‌شود. (بردلی و لنگ[1]،۱۹۹۹).

یادآوری از جنبهٔ دیگری نیز مورد بررسی قرار گرفته است یکی از این جنبه‌ها پدیدهٔ شکل – زمینه[2] است. پدیدهٔ شکل – زمینه عبارت است از موجودیت‌هایی که یکی غالب و برجسته است و نمود بیشتری دارد که «شکل» نامیده می‌شود و موجودیتی که غالباً در زمینه قرار دارد و نمود کمتری نسبت به شکل دارد «زمینه» است. (اوانز[3]،۲۰۰۶)این پدیده در ادراک دیداری برای اولین‌بار در یک تک‌نگاری کلاسیک توسط روبین (۱۹۵۸) نشان داده شد و مورد بررسی قرار گرفت. روبین با این مشاهدات شروع کرد که نمایشگرهای ساده شامل دو ناحیه مجاور که توسط یک لبه درخشنده‌ای از هم جدا شده‌اند، موجب ادراک یک ناحیه به‌عنوان «شکل» و منطقهٔ دیگر به‌عنوان «زمینه» ادراک می‌شوند. (وسرا و سی اوریلی[4]،۱۹۹۸). متلین (۱۹۸۳) بیان می‌کند که «شکل» غالب‌تر و روشن‌تر است. (نلسون و پالمر[5]،۲۰۰۷). کورن، وارد و اننس (۱۹۹۹) شکل را برجسته‌تر از زمینه توصیف می‌کنند. (نلسون و پالمر،۲۰۰۷). استرنبرگ (۱۳۹۶) نیز با بررسی جزئی‌تر اثر شکل و زمینه، بیان می‌کند که شکل عبارت است از: «هر شیئی که در برابر پس‌زمینه‌ای که «برجسته‌نشده» است، «برجسته‌شده» باشد و زمانی که شکلی در زمینه‌ای وجود دارد توجه به زمینه ممکن، اما دشوار است»؛ بااین‌حال، فرایندهای تشکیل‌دهندهٔ زمینه‌ساز شکل – زمینه تقریباً ناشناخته باقی‌مانده است، شکل با خاطرسپاری بهتر (دیویس[6]، ۱۹۸۵) قضاوت‌های سریع‌تر و دقیق‌تر (بایلیس و درایور[7]، ۱۹۹۵ به نقل از نلسون و پالمر،۲۰۰۷) نسبت به زمینه همراه است. در واقع، بسیاری از تفاوت‌های ثابت شده بین شکل و زمینه عبارت است از اینکه: شکل بهتر به‌خاطر سپرده می‌شود، سریع‌تر پردازش می‌شود، واضح‌تر تعریف می‌شود، آگاهی را به خود اختصاص می‌دهد . (نلسون و پالمر،۲۰۰۷).

باتوجه‌به جستجوهای صورت‌گرفته، مطالعاتی مجزا در هر یک از حوزه‌های «بار هیجانی واژگان» و «پدیده شکل – زمینه» بر یادآوری صورت گرفته است. برای مثال، کن سینگر و کورکین (۲۰۰۳) تأثیر بار هیجانی (منفی و خنثی) محرک‌ها (واژه‌ها و چهره‌ها) را بر عملکرد حافظه بررسی کردند. نتایج پژوهش نشان داد که بار هیجانی واژگان در

1. Bradley & Lang
2. Phenomenon of figure–ground
3. Evans
4. Vecera & O'Reilly
5. Nelson, R. A., & Palmer
6. Davis
7. Baylis & Driver

بازشناسی تأثیری ندارد، اما در یادآوری، واژگان با بار هیجانی بهتر از کلمات خنثی یادآوری می‌شوند. این یافته‌ها بر تأثیر بار هیجانی بر حافظه بلندمدت و نداشتن تأثیر آن بر حافظه کاری دلالت دارند. بااین‌حال، تضادی در این زمینه وجود دارد که در برخی مطالعات دیگر این تأثیر به طور قوی‌تری گزارش شده است.

زارع و میرحسینی (۱۳۹۱) در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی اثر مداخله‌ای تصویرسازی ذهنی تعاملی و بار هیجانی کلمات بر یادآوری و بازشناسی»، به این نتیجه رسیدند که میزان واژه‌های یادآوری شده با بار هیجانی بیشتر از واژه‌های خنثی بوده است و میزان بازشناسی نیز در واژگان مثبت بیشتر بود. این نتایج نشان می‌دهند که بار هیجانی می‌تواند تأثیرگذار باشد، اما در مقایسه با نتایج کن سینگر و کورکین، این تأثیرات در زمینه‌های مختلف متفاوت گزارش شده است. این تفاوت‌ها می‌تواند ناشی از نوع تنظیمات تجربی یا تفاوت‌های فرهنگی و فردی در انتخاب واژگان باشد.

کازویی و همکاران (۲۰۰۰) در پژوهشی بر روی هیجانات و نقش آن‌ها در یادآوری و بازشناسی به این نتیجه رسیدند که داستان‌های با بار هیجانی بیشتر از داستان‌های خنثی به یادآورده می‌شوند. این یافته‌ها با پژوهش‌های قبلی که نشان داده‌اند بار هیجانی به‌طورکلی بر یادآوری تأثیر مثبت دارد، همخوانی دارند. بااین‌حال، مطالعات دیگری که در شرایط مشابه انجام شده‌اند، نتایج متناقضی ارائه کرده‌اند که لزوم بررسی عوامل زمینه‌ای و تأثیر نوع بار هیجانی بر میزان یادآوری را نشان می‌دهند.

در مورد پدیده شکل – زمینه نیز نتایج متناقضی مشاهده شده است. به طور خاص، نلسون و پالمر (۲۰۰۷) در مقاله‌ای با عنوان «اشکال آشنا در نمود شکل – زمینه جلب‌توجه می‌کنند»، پنج آزمایش را گزارش کردند که تأثیر عوامل شکل – زمینه بر توجه را بررسی می‌کردند. فرض پژوهش آن‌ها براین‌اساس بود که سرنخ‌های شکلی مانند شکل آشنا، توجه را به سمت شکل جلب می‌کنند. نتایج پنج آزمایش ارائه شده با این فرضیه همخوانی داشت که نشانه‌های شکلی در نمایش‌های شکل – زمینه توجه را به سمتی جلب می‌کند که تمایل دارد به‌عنوان شکل در نظر گرفته شود. این شواهد نشان می‌دهند که توجه و سازماندهی شکل – زمینه رابطه نزدیکی دارند. بااین‌حال، نتایج پژوهش‌های دیگر مانند کریک و زنگویل (۱۹۳۹) که نشان داده‌اند آستانه‌های بالاتری برای تشخیص یک هدف با مغایرت کمتر روی شکل در مقایسه باهدف روی زمینه وجود دارد، تضاد قابل‌توجهی با این یافته‌ها دارند. این تضاد به‌ویژه در زمینه ادراک بصری و نقش زمینه در توجه و ادراک مطرح می‌شود.

باتوجه‌به پژوهش‌های صورت‌گرفته و همان‌طور که پیش‌تر بدان اشاره شد، به‌یادآوردن موضوعی مهم در آموزش، درمان و سایر زمینه‌ها است که به دلیل همین اهمیت توسط پژوهشگران حوزه‌های مختلف و از ابعاد مختلفی مورد

بررسی قرار گرفته است. برای مثال، همان‌طور که در پژوهش‌هایی که پیش‌تر از نظر گذراندیم، در دو حیطه بار هیجانی واژگان و پدیده شکل – زمینه نیز موضوع به‌یادآوردن به‌صورت جداگانه بررسی شده بود، اما مطابق با جستجوهای صورت‌گرفته در این موضوع، مطالعه‌ای که به بررسی پدیده شکل – زمینه در زمینه واژگان - به‌خصوص استفاده از فناوری‌های موجود که می‌تواند بر دقت پژوهش بیفزاید - پرداخته باشد، وجود ندارد؛ لذا باتوجه‌به جای خالی این‌گونه پژوهش‌ها، برآن شدیم تا باهدف بررسی اثر رقابتی «بار هیجانی» و «پدیده شکل – زمینه» بر «یادآوری» به مطالعه حاضر بپردازیم.

پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌ها برآمده است؛ این سؤالات عبارت‌اند از اینکه ۱- آیا پدیدهٔ شکل – زمینه (محل قرارگیری واژگان به‌صورت مرکز و اطراف) در به‌خاطر سپاری واژگان نیز صدق می‌کند؟ ۲- در به‌یادآوردن واژگان کدام یک از مؤلفه‌های «بار هیجانی واژگان» یا «محل قرارگرفتن واژگان» مؤثرتر هستند؟۳-مقدار زمان تثبیت چشم با میزان یادآوری واژه ارتباط دارد؟۴ - آیا جنسیت باتوجه‌به هیجان و محل قرارگرفتن واژگان در به‌خاطرآوردن آن‌ها (واژگان) مؤثر است؟

۲-روش تحقیق

این پژوهش از نوع شبه‌آزمایشی است. متغیرهای مستقل عبارت‌اند از: بار هیجانی واژگان، طول مدت تثبیت چشم و جایگاه (شکل – زمینه) قرارگیری واژگان و متغیر وابسته: یادآوری است. با توجه به نتایج پژوهش ها که به بررسی عملکرد حافظه کاری فرایندهای شناختی در کودکان پرداخته و مشخص شد تفاوت های مرتبط با سن در عملکرد حافظه کاری موثر است (ضیایی، استاجی و کامیابی گل، ۱۴۰۲)؛ لذا جامعهٔ آماری این پژوهش شامل تمامی افراد بزرگسال ۱۸ تا ۴۵ سال با جنسیت مرد و زن، دارای تحصیلات از دیپلم تا دکترا، ساکن شهر تهران بود که جهت کنترل متغیرهای مداخله‌گر، این افراد جهت ورود به پژوهش فارسی‌زبان بودند که زبان اول آن‌ها فارسی بود، به لحاظ بینایی مشکل خاصی نداشتند (استفاده از عینک جهت رفع عیوب انکساری مشکلی نداشت)، اختلال خواندن نداشتند، در سال گذشته سوگ ندیده بودند و یا تغییر وضعیت خانوادگی (نامزد، متأهل، مطلقه، بچه‌دارشدن) نداشتند؛ خانم‌ها نیز باردار نبودند. حجم نمونه بر اساس حضور حداقل ۱۵ آزمودنی در هر گروه مطالعات آزمایشی صورت گرفت بنابراین ۳۰ آزمودنی ۱۵ زن و ۱۵ مرد در این پژوهش شرکت کردند.

۳-ابزار پژوهش

دستگاه ردیاب چشمی

جهت سنجش نقاط موردتوجه آزمودنی در حین آزمایش دستگاه ردیاب چشمی Eye tribe HZ۶۰ که عبارت است از یک مانیتور ۱۵ اینچی جهت ارائهٔ واژگان، دستگاه دریافت‌کنندهٔ امواج مادون‌قرمز برای ثبت حرکات چشم با سرعت نمونه‌برداری ۶۰ هرتز در ثانیه، نرم‌افزار پای‌گیز[1] جهت ثبت حرکات چشم به‌علاوه تحلیل داده‌های ثبت شده، نرم‌افزارسایکوپای[2] که – نرم‌افزار رایانه‌ای کدبازی[3] است که جهت طراحی تکالیف رفتاری از آن استفاده می‌شود – جهت طراحی آزمایش و نحوهٔ ارائهٔ محرک‌ها در این پژوهش مورداستفاده قرار گرفت. این دستگاه مقادیر خطای اندازه‌گیری محل تثبیت‌های چشم را محاسبه کرده و گزارش می‌کند علاوه بر این شاخص دیگری با عنوان نسبت ردیابی نیز قابل محاسبه است که عبارت است از درصد زمانی که چشم‌های آزمودنی توسط دستگاه ردیابی شده است. معیار سنجش دستگاه مرتبط باهدف این پژوهش نیز عبارت بودند از طول مدت تثبیت چشم و منطقهٔ (شکل یا زمینه) نگاه است.

پرسش‌نامهٔ بسته پاسخ محقق ساخته

پنج واژه از فهرست واژگان ANEW انتخاب شد که به نظر پژوهشگران از لحاظ طول، تعداد واج، انتزاعی یا عینی‌بودن، بار هیجانی منفی، خنثی و مثبت و بسامد کاربرد روزانه با معیارهای آزمایش هماهنگ بود. سپس جهت هنجاریابی این پنج واژه پرسش‌نامهٔ محقق ساخته‌ای دارای پنج سؤال طراحی شد که پنج مؤلفه به تفکیک سه مؤلفهٔ (بار هیجانی: مثبت، خنثی، منفی)، یک‌میزان (انتزاعی یا عینی) بودن و یک بسامد واژگان در زندگی روزمره را از طریق طیف لیکرت ۷ درجه‌ای می‌سنجید و این پرسش‌نامه به‌صورت برخط به ۱۰۰ نفر از افراد ۱۸ تا ۴۵ سال به‌صورت نمونه‌گیری در دسترس ارسال شد، میانگین داده‌ها محاسبه شد و واژه‌ها جهت ورود به پژوهش غربال شدند.

آزمون یادآوری

این آزمون جهت سنجش میزان تأثیر بار هیجانی و منطقهٔ قرارگیری واژگان در یادآوری بدون نشانهٔ[4] واژگان طراحی شد. این آزمون به‌صورت باز پاسخ بوده و ۲ دقیقه بعد از مشاهده‌ی واژگان از آزمودنی‌ها خواسته شد تا واژه‌هایی که

1. Py Gaze
2. Psychopy
3. Open source
4. Free recall

در خاطر دارند را به ترتیبی که به یادآوردند با شماره‌گذاری روی کاغذ بنویسند.

۴-روش اجرا

پنج واژه از فهرست واژگان ANEW توسط پژوهشگران انتخاب شد که پس از بررسی اولیه توسط وبسایت متن‌یار[1] از لحاظ بارهیجانی به سه دسته‌ی دارای بارهیجانی(مثبت، منفی و خنثی) تقسیم‌بندی شدند. سپس واژه‌ها جهت هنجاریابی با توجه به نیاز پژوهش به تدقیق بار هیجانی، (انتزاعیت/عینیت) و بسامد، به وسیله‌ی پرسشنامه‌ی برخط طیف لیکرت ۱ تا ۷ از کمترین(۱) به بیشترین (۷) بررسی شدند و از لحاظ الف-بارهیجانی به سه گروه واژه‌ی مثبت‌تر و مثبت (عشق با میانگین M= 6.15، صبر با میانگین M= 5.06)، خنثی (ذهن با میانگین M=3.89)، دو واژه‌ی منفی‌تر و منفی(قتل با میانگین M=1.4 و خشم با میانگین M=3.01) ، ب- انتزاعیت (عشق با میانگین M=4.98، صبر با میانگین M= 5.06، ذهن با میانگین M=5.9، قتل با میانگین M=4.07 و خشم با میانگین M=4.94)، ج-بسامد واژگان (عشق با میانگین M= 5.07، صبر با میانگین M=4.88، ذهن با میانگین M=3.9، قتل با میانگین M=4.42 و خشم با میانگین M=4.97) غربال شدند، سپس بر اساس اهداف پژوهش که مطالعهٔ اثر رقابتی محل قرارگیری واژه و بار هیجانی بود این واژه‌ها در قالب چهار تصویر جداگانه طراحی شدند و در چهار بخش[2] به‌وسیله نرم‌افزار آزمون رفتاری سایکوپای و بر روی صفحهٔ نمایشگر قرار گرفتند. بین هر بخش (تصویر دارای واژه) آزمون یک تصویر پرکننده[3] وجود داشت که در آن به‌جای هر واژه مستطیلی خالی بود که برای بررسی رد چشمی افراد جهت مطالعهٔ ترجیح آزمودنی بر نگاه به شکل با واژهٔ خنثی یا زمینه با واژهٔ دارای هیجان بود؛ بین هر تصویر ۲ ثانیه فاصله وجود داشت که به‌صورت خودکار به تصویر دیگر منتقل می‌شد. چیدمان واژگان بر اساس نظریهٔ شکل – زمینه صورت گرفت بدین صورت که واژهٔ خنثی به‌صورت شکل[4] در وسط صفحهٔ مانیتور قرار داشت و واژگان مثبت و منفی در انتهای حاشیهٔ صفحه (راست – چپ) و (بالا – پایین) با چیدمانی که هر واژه یک‌بار در چهار بخش آزمون در جایگاه بالا، پایین، راست و چپ قرار می‌گرفت لازم به ذکر است چیدمان واژگان دارای بار هیجانی مثبت‌تر، مثبت، منفی‌تر و منفی در چهار طرف صفحه‌نمایش جهت کنترل اثر مداخله‌گر مکان در پژوهش بر یادآوری آزمودنی‌ها صوت گرفت و اندازهٔ واژه‌ها و فاصله‌ای که با هم و با واژهٔ مرکز و حاشیهٔ صفحهٔ نمایشگر داشتند

1. Text-Mining.ir
2. Trial
3. Filler
4. Figure

محاسبه و یکسان‌سازی شد. پس از نهایی‌شدن طراحی آزمون، مرحلهٔ دوم اجرای آزمون بر روی آزمودنی‌ها بود. در این مرحله، آزمودنی‌ها پس از احراز ملاک‌های ورود به پژوهش که شامل (سن، جنسیت، عدم مشکل بینایی، عدم اختلال خواندن، فارسی‌زبان بودن به‌عنوان زبان اول، عدم تغییر وضعیت خانوادگی و سوگوار نبودن طی سال گذشته) بود. لازم به ذکر است آزمودنی‌ها به انتخاب خود و داوطلبانه در این پژوهش شرکت کردند. پذیرایی مختصری از این افراد به عمل آمد. فرایند اجرای پژوهش توسط آزمونگر به آزمودنی‌ها به طور مختصر – به صورتی که در روند پژوهش تداخلی ایجاد نشود – توضیح داده شد؛ سپس در محیطی که به لحاظ مزاحمت صدا یا محرک کنترل شده بود آزمودنی‌ها روبروی مانیتور نشسته و مانیتور مطابق با قد هر آزمودنی تنظیم می‌شد سپس دقت‌سنجی[1] و اعتباریابی دستگاه انجام شد، از آزمودنی‌ها خواسته شده بود واژگانی که در صفحهٔ نمایش ظاهر می‌شود به‌دقت ببینند و به‌خاطر بسپارند و پس از آزمون بر روی برگه‌ای که در اختیار آن‌ها قرار داده خواهد شد به ترتیب یادآوری با شماره واژه‌های به یاد آورده شده را بنویسند. آزمودنی‌ها با فشردن دکمهٔ فاصله[2] وارد آزمون می‌شدند و تصاویر که هر کدام ۲ ثانیه ظاهر می‌شدند و سپس پرکننده‌ها نیز ۲ ثانیه نمایش داده می‌شد می‌دیدند و پس از چهار تصویر و چهار پرکننده‌ای مرحلهٔ آزمون پایان می‌یافت سپس از آزمودنی‌ها خواسته می‌شد که پس از یک دقیقه (جهت خنثی‌کردن اثر حافظهٔ حسی که بین ۲۰ تا ۳۰ ثانیه در حافظهٔ حسی باقی می‌ماند) واژگانی که در حافظهٔ کاری به‌خاطر سپرده بودند را با شماره به ترتیب یادآوری بر روی کاغذ بنویسند.

۵-یافته‌ها

به‌منظور توصیف داده‌های حاصل در بخش ابتدایی پژوهش که عبارت است از هنجاریابی بار هیجانی، انتزاعیت و بسامد واژگان منتخب از شاخص‌های فراوانی توصیفی میانگین و انحراف معیار استفاده شد که در جدول شماره ۱ قابل‌مشاهده است.

جدول ۱. جدول هنجاریابی بار هیجانی واژگان

بار هیجانی	حجم نمونه	کمینه	بیشینه	میانگین	انحراف استاندارد
*قتل	۱۰۰	۱	۳	۱٫۴	۰٫۵۱۲۴۷
خشم	۱۰۰	۲	۴	۳٫۰۱	۰٫۴۸۱۸۹

1. Calibration
2. Space

بار هیجانی	حجم نمونه	کمینه	بیشینه	میانگین	انحراف استاندارد
ذهن	۱۰۰	۱	۷	۳٫۸۹	۱٫۵۳۰۱۴
*عشق	۱۰۰	۴	۷	۶٫۱۵	۰٫۹۱۴۲۵
صبر	۱۰۰	۳	۷	۵٫۰۶	۱٫۰۳۲۹۹

مطابق با اطلاعات جدول بالا، واژگان از نظر بار هیجانی طیف لیکرت ۷ درجه‌ای مورد هنجاریابی قرار گرفتند پاسخ شرکت‌کنندگان از منفی‌ترین واژه که عدد ۱ را به خود اختصاص می‌داد تا ۷ که مثبت‌ترین واژه در نظر گرفته می‌شد به شرح زیر است: به ترتیب واژهٔ قتل با نمرهٔ میانگین M=۱٫۴ منفی‌ترین واژه است، واژهٔ خشم M=۳٫۰۱ ، ذهن واژهٔ خنثی با میانگین نزدیک به ۴ یعنیM=۳٫۸۹ خنثی شمرده شده است سپس صبر واژهٔ مثبت باM= ۵٫۰۶ و عشق مثبت‌ترین واژه M=۶٫۱۵ در نظر گرفته شده است.

جدول ۲. هنجاریابی میزان انتزاعی بودن واژگان

انتزاعیت	حجم نمونه	کمینه	بیشینه	میانگین	انحراف استاندارد	خطای استاندارد
*قتل	۱۰۰	۲	۶	۴٫۰۷	۱٫۰۱۷۵۷	۰٫۱۰۱۷۵۷
خشم	۱۰۰	۱	۷	۴٫۹۷	۱٫۴۰۳۱۴	۰٫۱۴۰۳۱۴
ذهن	۱۰۰	۴	۷	۵٫۹	۰٫۷۵۸۷۹	۰٫۰۷۵۸۷۹
عشق	۱۰۰	۱	۷	۴٫۹۸	۱٫۵۱۰۷۷	۰٫۱۵۱۰۷۷
*صبر	۱۰۰	۳	۷	۵٫۸۱	۱٫۰۹۸۱۶	۰٫۱۰۹۸۱۶

جدول ۲ نشانگر درجه‌ی انتزاعی بودن واژگان پژوهش هستند که از طریق طیف لیکرت ۷ درجه‌ای مورد هنجاریابی قرارگرفتند (پاسخ شرکت‌کنندگان از عینی‌ترین واژه که عدد۱ را به خود اختصاص می‌داد تا ۷ که انتزاعی‌ترین واژه در نظر گرفته می‌شد بدین صورت است: هر پنج واژه در محدوده‌ی بالای عدد ۴ و بین ۴ تا ۶ که انتزاعی محسوب می‌شدند قرار دارند در جهت تشریح بیشتر جزئیات همانطور که در جدول بالا قابل مشاهده است واژه‌ی ذهن و صبر بیشترین درجه‌ی انتزاعی بودن و قتل کمترین درجه‌ی انتزاعی بودن را به خود اختصاص داده‌اند. همانطور که در جدول ۳ قابل مشاهده است از میانگین های محاسبه شده به عنوان نماینده‌ی نمونه جهت انجام آزمون t و بررسی نرمال بودن نمونه ها استفاده شد و سطح معنا داری آزمون کمتر از مقدار ۰٫۰۵ به دست آمد که نشانگر مشابهت انتزاعی بودن این واژگان است و اجازه‌ی ورود این واژگان به پژوهش حاضر را صادر نمود.

جدول ۳. آزمون t بر روی میانگین‌ها جهت بررسی مشابهت انتزاعی بودن کلمات

سطح اطمینان ۹۵ درصد		تفاوت میانگین	سطح معناداری	df	t
بالا	پایین				
۶٫۰۷۲۲	۴٫۲۱۹۸	۵٫۱۴۶	۰	۴	۱۵٫۴۲۶

جدول ۴. هنجاریابی بسامد واژگان

بسامد	حجم نمونه	کمینه	بیشینه	میانگین	انحراف استاندارد	خطای استاندارد
قتل	۱۰۰	۱	۷	۴٫۴۲	۱٫۱۳۸۶۷	۰٫۱۱۳۸۶۷
خشم	۱۰۰	۱	۷	۴٫۹۴	۱٫۳۹۱۳۲	۰٫۱۳۹۱۳۲
ذهن	۱۰۰	۱	۷	۳٫۹	۱٫۴۳۱۹۶	۰٫۱۴۳۱۹۶
عشق	۱۰۰	۲	۷	۵٫۹	۰٫۹۵۶۱۶	۰٫۰۹۵۶۱۶
صبر	۱۰۰	۲	۷	۴٫۸۸	۱٫۲۰۸۳۹	۰٫۱۲۰۸۳۹

با بررسی جدول ۴ درمی‌یابیم که عدد انحراف استاندارد از میانگین‌های به‌دست‌آمده به‌عنوان نمایندهٔ نمونه، جهت انجام آزمون t و بررسی نرمال بودن نمونه‌ها استفاده شد و سطح معنی‌داری آزمون کمتر از مقدار ۰.۰۵ به دست آمد که نشان‌دهندهٔ مشابهت بسامد این واژگان در زندگی افراد است و بنابراین این واژگان به پژوهش حاضر وارد شدند.

جدول ۵. آزمون t بر روی میانگین‌ها جهت بررسی مشابهت بسامد کلمات در زندگی افراد

سطح اطمینان ۹۵ درصد		تفاوت میانگین	سطح معنی‌داری	df	t
بالا	پایین				
۵٫۷۲۶۸	۳٫۸۸۹۲	۴٫۸۰۸	۰	۴	۱۴٫۵۲۹

در ادامه به بررسی یافته‌ها و نتایج به‌دست‌آمده در پاسخ به پرسش‌های پژوهش می‌پردازیم.

۱-آیا پدیدهٔ شکل - زمینه (محل قرارگیری واژگان در جایگاه شکل) در به‌خاطر سپاری واژگان نیز صدق می‌کند؟

همان‌طور که در جدول ۶ قابل‌مشاهده است، نتایج به‌دست‌آمده از آزمون فی و کرامر به بررسی ارتباط دو متغیر اسمی می‌پردازند و میزان فی به‌دست‌آمده برابر با ۰.۱۳۴ است و ازآنجایی‌که مقدار سطح معناداری بیشتر از ۰.۰۵ است؛

بنابراین بین دو متغیر در جایگاه شکل بودن[1] واژه و به‌یادآوردن واژه، رابطهٔ معناداری وجود ندارد.

جدول ٦. نتایج آزمون فی و کرامر دو متغیر در جایگاه شکل بودن واژه و به‌یادآوردن واژه

	مقدار	سطح معنی‌داری
آزمون فی	۰/۱۳۴	۰/۴۶۴
آزمون کرامر	۰/۱۳۴	۰/۴۶۴
ضریب همبستگی	۰/۱۳۲	۰/۴۶۴

۲– در به‌یادآوردن واژگان کدام یک از مؤلفه‌های «بار هیجانی واژگان» یا «محل قرارگرفتن واژگان» اولویت دارند؟

در پاسخ به این سؤال از آمار توصیفی (درصد و مد) به‌یادآوردن کلمات با بار هیجانی متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است. باتوجه‌به جدول ۷ ، درصد واژگان دارای بار هیجانی منفی‌تر با ۴۳.۱ دارای بالاترین درصد یادآوری است پس از آن واژهٔ خنثی که در جایگاه شکل صفحه قرار داشت با ۱۶.۷ درصد به یاد آورده شده است.

جدول ۷. درصد واژگان دارای بار هیجانی منفی‌تر

	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
*خنثی	۶	۲۰	۲۰
مثبت	۵	۱۶/۷	۳۶/۷
مثبت‌تر	۲	۶/۷	۴۳/۳
منفی	۴	۱۳/۳	۵۶/۷
*منفی‌تر	۱۳	۴۳/۳	۱۰۰
مجموع	۳۰	۱۰۰	

۳–مقدار زمان تثبیت چشم با میزان یادآوری واژه ارتباط دارد؟

باتوجه‌به بررسی مقدار زمان تثبیت چشم بر روی محرک (واژه) همان‌طور که در تصویر ۱ قابل‌مشاهده است مرکز صفحه بیشترین زمان تثبیت چشم را داشته است که مطابق با نقشهٔ گرمایی[2] -رنگ‌های نارنجی و قرمز – مشخص

1. Figure
2. Heatmap

است؛ این در حالی است که باتوجه‌به نمودار ۱ و جدول ۷ واژهٔ قتل که منفی‌تر قلمداد شده است بیشترین میزان یادآوری را به خود اختصاص داده است؛ لذا در پاسخ به این سؤال باید گفت مقدار زمان تثبیت چشم با میزان یادآوری واژه ارتباطی ندارد برعکس میزان تثبیت چشم با جایگاه شکلیت مرتبط است.

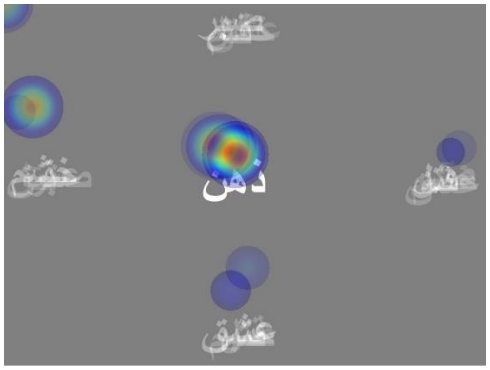

شکل ۱. تلفیق تصاویر (داده) با دستگاه ردیاب چشمی

۴-آیا جنسیت باتوجه‌به هیجان و محل قرارگرفتن واژگان در به‌خاطرآوردن آن‌ها (واژگان) مؤثر است؟

جدول ۸. رابطهٔ بار هیجانی و جنسیت آزمودنی

	مقدار	سطح معناداری
آزمون فی	۰/۷۶۳	۰/۰۰۲
آزمون کرامر	۰/۷۶۳	۰/۰۰۲
ضریب همبستگی	۰/۶۰۷	۰/۰۰۲

باتوجه‌به نتایج به‌دست‌آمده از جدول ۸ آنجایی که مقدار سطح معناداری کمتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین بین دو متغیر بار هیجانی واژه و جنسیت آزمودنی‌ها رابطهٔ مثبت معنادار وجود دارد. این موضوع در نمودار ۱ به تفکیک نشان‌داده‌شده است.

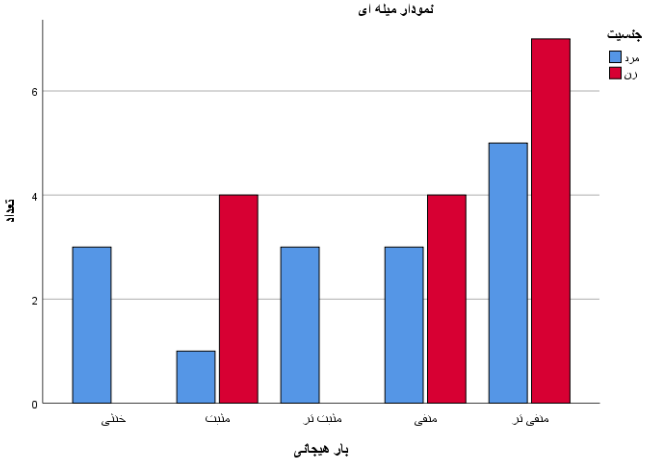

نمودار ۱ . تفکیک جنسیت در به‌یادآوردن واژگان

جنسیت زن واژهٔ هیجانی به ترتیب (منفی‌تر، مثبت و منفی) را یادآوری نموده است؛ این در حالی است که در جنسیت مرد نیز ابتدا واژهٔ منفی‌تر سپس واژهٔ خنثی به یاد آورده شده است.

۶-بحث و نتیجه‌گیری

مطابق با نتایج پژوهش‌های پیشین، واژه‌های هیجانی با سرعت و دقت بیشتری نسبت به واژه‌های خنثی پردازش می‌شوند. همچنین، قرارگرفتن واژه‌ها در جایگاه شکل نیز باعث پردازش سریع‌تر نسبت به زمینه می‌شود؛ بنابراین، هم هیجان و هم پدیده شکل – زمینه در پردازش اطلاعات نقش مؤثری ایفا می‌کنند که این امر تأثیر قابل‌توجهی در یادآوری دارد. این پژوهش، همچون پژوهش‌های پیشین، به بررسی پدیده شکل – زمینه و بار هیجانی واژه‌ها پرداخت، با این تفاوت که اثر رقابتی این دو عامل بر یادآوری مورد بررسی قرار گرفت. همان‌طور که یافته‌ها نشان داد، به نظر می‌رسد قرارگرفتن واژه‌ها در جایگاه شکل به‌تنهایی برای تسهیل یادآوری کافی نیست. به‌عبارت‌دیگر، اگر واژه‌ای خنثی در مرکز صفحه (جایگاه شکل) قرار گیرد، این امر صرفاً به دلیل قرارگیری در جایگاه شکل، یادآوری آن را تسهیل نخواهد کرد. برعکس، اگر واژه‌ای با بار هیجانی بالا (خصوصاً بار هیجانی منفی) در جایگاه زمینه قرار گیرد، نسبت به واژه خنثی که در جایگاه شکل است، بهتر یادآوری می‌شود. این نشان می‌دهد که بار هیجانی منفی بالا نسبت به موقعیت قرارگیری واژه در شکل – زمینه تأثیر بیشتری در یادآوری دارد.

اما نکته جالب‌توجه در این پژوهش این است که این الگو تنها در مورد واژه‌های با بار هیجانی منفی صدق می‌کند

و در مورد واژه‌های خنثی که در جایگاه شکل قرار دارند، یادآوری نسبت به واژه‌های هیجانی (خواه مثبت، منفی یا ترسناک) که در جایگاه زمینه قرار دارند، اولویت دارد. این یافته حاکی از آن است که اثر بار هیجانی منفی بر یادآوری از اهمیت بیشتری برخوردار است تا اثر جایگاه شکل – زمینه.

در مورد عدم ارتباط زمان تثبیت چشم و یادآوری، یافته‌های پژوهش نشان داد که بیشترین زمان تثبیت چشم که نشانگر توجه بیشتر به جایگاه شکل (مرکز صفحه) است، به واژه‌های ذهنی تعلق داشت. بااین‌حال، این مدت‌زمان تثبیت چشم با اولویت یادآوری واژه‌ها ارتباطی نداشت. این نتیجه بر خلاف انتظارات پژوهش‌های پیشین است که به رابطه مستقیم بین مدت‌زمان تثبیت چشم و یادآوری اشاره داشتند. این موضوع در مورد هر دو جنسیت (مردان و زنان) صدق می‌کند و نشان می‌دهد که توجه بیشتر به موقعیت‌های خاص (مانند جایگاه شکل) ممکن است ارتباطی با یادآوری دقیق و سریع آن واژه‌ها نداشته باشد.

این یافته با پژوهش سایلیک و همکاران (۲۰۱۸) که نشان داد زنان به محرک‌های هیجانی بیشتر از مردان توجه می‌کنند، هم‌راستا نبود. درحالی‌که زنان مدت‌زمان بیشتری به محرک‌های هیجانی توجه دارند، این تأثیر در یادآوری واژه‌ها در این پژوهش مشاهده نشد. این موضوع می‌تواند به تفاوت‌های روش‌شناختی یا شرایط تجربی برگردد که باعث شده تا در این پژوهش رابطه‌ای بین زمان تثبیت چشم و یادآوری مشاهده نگردد.

در زمینه نقش جنسیت در اولویت یادآوری واژه‌ها بر اساس پدیده شکل – زمینه و بار هیجانی، یافته‌های پژوهش نشان داد که هر دو جنسیت واژه‌هایی با بار هیجانی منفی (مانند واژه «قتل») را به یاد آورده‌اند. این نتیجه می‌تواند نشان‌دهنده اولویت بار هیجانی بر پدیده شکل – زمینه باشد. بااین‌حال، تفاوت‌های جنسیتی در یادآوری واژه‌ها مشاهده شد. مردان در یادآوری دومین واژه، واژه‌ای خنثی که در جایگاه شکل قرار داشت را به یاد آوردند، درحالی‌که زنان واژه‌ای با بار هیجانی مثبت که در جایگاه زمینه قرار داشت را به یاد آوردند. این بخش از یافته‌ها با پژوهش‌های کرت و دی‌جلدر (۲۰۱۲) و سایلیک و همکاران (۲۰۱۸) هم‌راستا است که نشان دادند زنان نسبت به محرک‌های هیجانی حساسیت بیشتری نشان می‌دهند و بیشتر تحت‌تأثیر هیجانات قرار می‌گیرند.

پژوهش حاضر نشان داد که بار هیجانی واژه‌ها و پدیده شکل – زمینه تأثیرات قابل‌توجهی بر یادآوری و پردازش واژه‌ها دارند. براین‌اساس در حوزه آموزش زبان، این پژوهش نشان می‌دهد چگونه ویژگی‌های روانشناسی زبان و زبانشناسی کاربردی می‌توانند نقش مهمی در درک و تقویت ارتباطات آموزشی داشته باشند(ملکیان و همکاران،۱۴۰۳) بدین ترتیب که می‌توان از واژه‌های هیجانی (ویژه با بار هیجانی منفی) برای تقویت یادآوری واژه‌ها

بهره برد. همچنین، طراحی مواد آموزشی بصری که واژه‌ها را در زمینه‌های خاص قرار دهند، می‌تواند یادآوری و پردازش را تسهیل کند. در زمینه تدریس داستان‌گویی، استفاده از محتوای هیجانی می‌تواند یادگیری را تسریع کند. علاوه بر این، توجه به تفاوت‌های جنسیتی در یادآوری واژه‌ها به معلمان این امکان را می‌دهد که روش‌های تدریس خود را بر اساس ویژگی‌های جنسی دانش‌آموزان تنظیم کنند. این یافته‌ها به‌ویژه برای زبان‌آموزان مبتلا به اختلالات شناختی مفید بوده و می‌توانند به طراحی تمرینات مؤثرتر برای تقویت یادآوری کمک کنند.

محدودیت‌ها و پیشنهادهای پژوهش

هر پژوهشی باتوجه به شرایط خاص خود دارای محدودیت‌هایی است و این پژوهش نیز از این محدودیت‌ها مستثنی نیست، برای مثال در این مطالعه تنها متغیر خنثی یعنی واژهٔ ذهن در – جایگاه شکل در مرکز صفحهٔ نمایشگر قرار گرفت درحالی‌که در آزمایش‌های ادامه‌دار چندبخشی می‌توان جای واژه‌های دارای بار هیجانی قرارداد و بالعکس واژه‌های خنثی در جایگاه زمینه قرار بگیرند و مجدداً آزمایش تکرار شود؛ همچنین در آزمایش حاضر تنها پدیدهٔ شکل – زمینه بررسی شده است اما می‌توان در پژوهش‌های آتی چینش واژه‌ها مطابق با ادراک بالابه‌پایین و پایین‌به‌بالا باشد و اثر چینش واژه‌ها باتوجه‌به این موارد مورد بررسی قرار گیرد به‌علاوه با استفاده از دستگاه ردیاب چشمی می‌توان چینش واژه‌ها به‌صورت افقی و تعقیب نگاه آزمودنی‌ها و به‌یادآوردن واژه‌ها دارای بار هیجانی مختلف در زبان‌های مختلف را مورد بررسی قرارداد. با جستجوهای صورت‌گرفته پیکرهٔ زبانی به زبان فارسی دارای انتزاعیت، بسامد و حتی بار هیجانی دقیق واژگان فارسی در کشور وجود نداشته و برای آزمایش‌هایی که نیازمند دقت بالای بار هیجانی واژگان است همچنان باید هر پژوهش به‌صورت جداگانه عمل نموده و واژگان موردنیاز پژوهش را هنجاریابی نماید که این موضوع اتلاف زمان و انرژی زیادی را با خود به همراه خواهد داشت.

منابع

استرنبرگ، ر. ج.، و استرنبرگ، ک .(۱۳۹۶). روان‌شناسی شناختی (س. ک. خرازی و ا. حجازی، مترجمان). سمت.

حقیقی، ف.، و زارع، ح. (۱۳۹۲). اثر بسامد (حس آشنایی) تکلیف و انتظار آزمون در فراخوانی و بازشناسی واژگان. فصلنامه علمی پژوهش در یادگیری آموزشگاهی و مجازی، ۱(۱)، ۵۸–۷۳.

زارع، ح.، و صالح‌میرحسینی، و. (۱۳۹۱). بررسی اثر مداخله‌ای تصویرسازی ذهنی تعاملی و بار هیجانی کلمات بر یادآوری و بازشناس. روانشناسی تربیتی، ۸(۲۵)، ۱۳۷–۱۵۳.

ضیایی، ا.، استاجی، ع.، و کامیابی‌گل، ع. (۱۴۰۲). بررسی تأثیر آموزش آگاهی واجی بر عملکرد حیطه مفاهیم ریاضی دانش‌آموزان دختر پایه دوم دبستان. زبانشناسی و گویش‌های خراسان، ۱۵(۴)، ۷۵–۱۰۵.
https://doi.org/10.22067/jlkd.2023.84486.1203

محمودعلیلو، م.، طهماسب‌پور، م.، و یاقوتی آذری، ش. (۱۳۹۷). حافظه بازشناسی و یادآوری در بیماران وسواسی جبری. مجله پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تبریز، ۴۰(۲)، ۷۲–۷۸.

ملکیان، س.، عادل، س. م.، داودی، م.، و غنی‌آبادی، س. (۱۴۰۳). زبان و مراقبت: بررسی کیفی ادراکی زبان‌آموزان ایرانی بر اساس نظریه مراقبت نادینگز و لوگ‌استروپ. زبانشناسی و گویش‌های خراسان، ۱۶(۳)، ۴۷–۷۱.
https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.90210.1279

یزدانی، س.، شریفی، ش.، فروغی‌پور، م.، و کامیابی‌گل، ع. (۱۳۹۸). مؤلفهٔ بینایی–فضایی حافظهٔ رویدادی در بیماران مبتلا به ام.اس. فارسی‌زبان. مجله دانشگاه علوم پزشکی مازندران، ۱۷۴، ۸۲–۹۵.

American Psychological Association. (n.d.). *APA dictionary of psychology*. Retrieved January 18, 2025, from https://dictionary.apa.org/

Bradley, M. M., & Lang, P. J. (1999). *Affective norms for English words [ANEW]: Stimuli, instruction manual and affective ratings [Corpus, Rating Study No. C-1]*. The Center for Research in Psychophysiology, University of Florida.

Craik, K. J. W., & Zangwill, O. L. (1939). Observations relating to the threshold of a small figure within the contour of a closed-line figure. *British Journal of Psychology*, *30*(2), 139–150.

Davis, J. M. (1985). *An examination of the status of the ground in figure–ground perception* (Unpublished doctoral dissertation). Rutgers University.

Evans, V. (2006). *Cognitive linguistics*. Edinburgh University Press.

Feldman Barrett, L., & Russell, J. A. (1999). The structure of current affect: Controversies and emerging consensus. *Current Directions in Psychological Science*, *8*(1), 10–14.

Kazui, H., Mori, E., & Hashimoto, M. (2000). Impact of emotion on memory. *British Journal of Psychiatry*, *177*, 343–347. https://doi.org/10.1192/bjp.177.4.343

Kensinger, E. A., & Corkin, S. (2003). Effect of negative emotional content on working memory and long-term memory. *Emotion*, *3*(4), 378–393. https://doi.org/10.1037/1528-3542.3.4.378

Kensinger, E. A., Garoff-Eaton, R. J., & Schacter, D. L. (2007). Effects of emotion on memory

specificity in young and older adults. *Journal of Gerontology: Psychological Sciences*, *62*(3), 208–215. https://doi.org/10.1093/geronb/62.4.p208

Kousta, S. T., Vigliocco, G., Vinson, D. P., Andrews, M., & Del Campo, E. (2011). The representation of abstract words: Why emotion matters. *Journal of Experimental Psychology: General*, *140*(1), 14–34. https://doi.org/10.1037/a0021446

Kret, M. E., & De Gelder, B. (2012). A review on sex differences in processing emotional signals. *Neuropsychologia*, *50*(7), 1211–1221. https://doi.org/10.1016/j.neuropsychologia.2011.12.022

Nelson, R. A., & Palmer, S. E. (2007). Familiar shapes attract attention in figure-ground displays. *Perception & Psychophysics*, *69*(3), 382–392.

Rubin, E. (1958). Figure and ground. In D. C. Beardslee & M. Wertheimer (Eds.), *Readings in perception* (pp. 194–203). Van Nostrand. (Original work published in 1915).

Saylik, R., Szameitat, A. J., & Raman, E. (2018). Sex differences in emotion recognition and working memory tasks. *Frontiers in Psychology*, *9*, 1072. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2018.01072

Vazard, J. (2022). Feeling the unknown: Emotions of uncertainty and their valence. *Erkenntnis.* https://doi.org/10.1007/s10670-022-00583-1

Vecera, S. P., & O'Reilly, R. C. (1998). Figure-ground organization and object recognition processes: An interactive account. *Journal of Experimental Psychology: Human Perception and Performance*, *24*(2), 441–462. https://doi.org/10.1037//0096-1523.24.2.441

پیوست‌ها

پیوست ۱. نمونه‌ی به‌دست‌آمده از دستگاه ردیاب چشمی یک بخش آزمون (آزمودنی مرد)

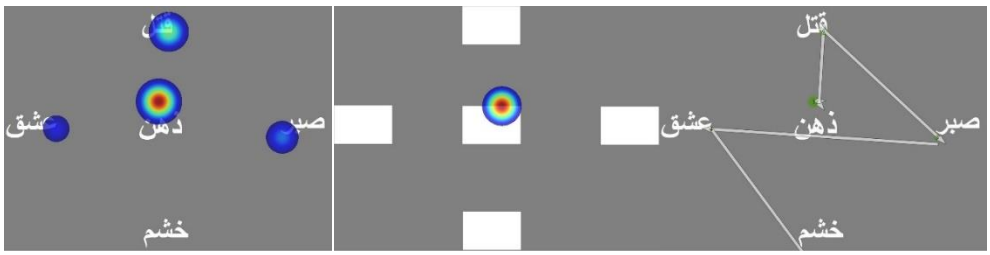

الگوی ترتیب اولویت نگاه‌کردن (مرد) نقشه گرمایشی تصویر پرکننده (مرد) نقشه گرمایشی تصویر آزمون (مرد)

پیوست ۲. نمونه‌ی به‌دست‌آمده از دستگاه ردیاب چشمی یک بخش آزمون (یک آزمودنی زن)

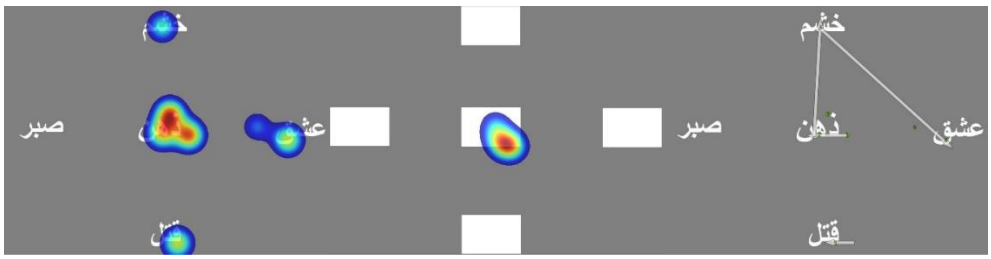

الگوی ترتیب اولویت نگاه‌کردن (زن) نقشه گرمایشی تصویر پرکننده (زن) نقشه گرمایشی تصویر آزمون (زن)

.

Journal of Linguistics and Khorasan Dialects
https://jlkd.um.ac.ir

DOI: https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89859.1275

Quarterly Journal of Linguistics & Khorasan Dialects
Vol. 16. No. 4 /Serial Number:37 (Winter 2025)

Morph Movement as a Vowel Hiatus Resolution in Kalhori Kurdish: An Optimality-Theoretic Account

Tahereh Jafari[1]
PhD Candidate in Linguistics, Razi University, Kermanshah, Iran
HTTPS://ORCID.ORG/0009-0008-8614-7615

Mehdi Fattahi[2]
Assistant Professor in Linguistics, Razi University, Kermanshah, Iran
(Corresponding author)
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0002-1882-5591

Received: September 18, 2024 ⁘ Revised: December 2, 2024
Accepted: December 3, 2024 ⁘ Published Online: February 23, 2025

How to cite this article:
Jafari, T., & Fattahi, M. (2025). Morph Movement as a Vowel Hiatus Resolution in Kalhori Kurdish: An Optimality-Theoretic Account. Journal of Linguistics and Khorasan Dialects, 16 (4), 87-110. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89859.1275

Abstract

The phenomenon of morph movement is extremely rare and, in Kalhori Kurdish, it applies to the third-person singular pronominal clitic, motivated by the need to avoid vowel hiatus. Fattahi and Kord Zafranlou Kambouzia (2013) investigated one example of this method for resolving vowel hiatus in Kalhori Kurdish. Introducing another contextual example different from the one in the aforementioned study, the study presented new findings on morph movement and compared with the results of previous research in this field. Furthermore, analyses related to morph movement were conducted within the framework of Parallel Optimality Theory, with the aim of discovering the relevant constraints and ranking them to determine why, despite more common methods like deletion, insertion, and glide formation, this instance of vowel hiatus in Kalhori Kurdish is resolved solely through morph movement. The research was conducted phonologically based on data collected through 20 hours of

1. Email: t.jafari@stu.razi.ac.ir
2. Email: m.fattahi@razi.ac.ir

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

interviews with 15 Kalhori Kurdish speakers. The results showed that morph movement, in addition to occurring in the context of verb suffixes, takes place in proximity to emphatic clitics, and this movement happens not only in the case of a three-vowel hiatus but also with a two-vowel hiatus. The optimality analyses also revealed the existence of active constraints in this dialect that do not permit vowel hiatus resolution through more common methods, thus necessitating the use of morph movement.

Keywords: Morph Movement, Optimality Theory, Vowel Hiatus, Kalhori Kurdish.

نشریه علمی
زبانشناسی و گویش های خراسان
https://jlkd.um.ac.ir

DOI: https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89859.1275

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان، شمارهٔ ۳۷، زمستان ۱۴۰۳
مقالهٔ پژوهشی

حرکت تکواژ به‌عنوان راهکار رفع التقای واکه‌ها در کردی کلهری: تحلیلی در نظریهٔ بهینگی

طاهره جعفری

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران [1]

HTTPS://ORCID.ORG/0009-0008-8614-7615

مهدی فتاحی

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسندهٔ مسئول) [2]

HTTPS://ORCID.ORG/0000-0002-1882-5591

صص ۸۷-۱۱۰

ارجاع به این مقاله:

جعفری، ط.، و فتاحی، م. (۱۴۰۳). «حرکت تکواژ به‌عنوان راهکار رفع التقای واکه‌ها در کردی کلهری: تحلیلی در نظریهٔ بهینگی»، در نشریهٔ علمی زبانشناسی و گویش‌های خراسان، زمستان، صص ۸۷-۱۱۰.

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.89859.1275

چکیده

حرکت تکواژ پدیده‌ای بسیار کمیاب است که در کردی کلهری بر پی‌بست ضمیری سوم‌شخص مفرد اعمال می‌شود، و انگیزهٔ آن رفع التقای واکه‌هاست. فتاحی و کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۹۲) به بررسی یک نمونه از این روش از رفع التقای واکه‌ها در کردی کلهری پرداخته‌اند. در این پژوهش، افزون‌بر معرفی نمونه‌ای متفاوت از نمونهٔ پژوهش مذکور، یافته‌های جدیدی به‌دست آمده و با یافته‌ها و نتایج پژوهشی پیشین در این زمینه مقایسه گردید. همچنین، در این مطالعه تحلیل‌های مربوط به حرکت تکواژ در چارچوب نظریهٔ بهینگی موازی انجام شده است، تا از طریق کشف محدودیت‌های مرتبط و رتبه‌بندی آن‌ها مشخص گردد که چرا باوجود روش‌های رایج‌تری همچون حذف و درج، این مورد از التقای واکه‌ها در کردی کلهری صرفاً با حرکت تکواژ رفع می‌شود. پژوهش به‌صورت واج‌نگاری و بررسی داده‌هایی انجام شد که از طریق ۲۰ ساعت مصاحبه با ۱۵ گویشور کردی کلهری گردآوری شده بود. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که حرکت تکواژ علاوه‌بر بافت

دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۲۸ ⁘ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۹/۱۲ ⁘ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۳ ⁘ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵

پست الکترونیکی:

1. t.jafari@stu.razi.ac.ir
2. m.fattahi@razi.ac.ir

افعال پسوندی در مجاورت با پی‌بست تأکیدی نیز حرکت می‌کند و این حرکت نه فقط در مواجهه با التقای سه واکه، بلکه در التقای دو واکه نیز رخ می‌دهد. تحلیل‌های بهینگی نیز وجود محدودیت‌های فعالی را در این گویش آشکار کرد که رفع التقای واکه‌ها در این مورد خاص را با روش‌های رایج‌تر مجاز ندانسته و به همین سبب، راهکار حرکت تکواژ اعمال می‌گردد.

واژگان کلیدی: حرکت تکواژ، التقای واکه‌ها، نظریهٔ بهینگی، کردی کلهری

۱. مقدمه

براساس ینسن[1] (۲۰۰۴) جابه‌جایی یا قلب[2] به معنای وارونه‌شدن و جابه‌جایی ترتیب دو آوای معمولاً مجاور است، برای مثال اگر ترتیب واجی سه واج به‌صورت ۱،۲،۳ باشد، با تغییر این ترتیب به ۱،۳،۲ گفته می‌شود فرآیند قلب بر آن‌ها اعمال شده‌است. وی این جابه‌جایی را در سطح آواها معرفی نموده و مثال‌هایی از زبان لیتوانیایی[3] برای این فرآیند بررسی کرده‌است. نمونه‌هایی از قلب در زبان‌های ایرانی ازجمله فارسی نیز یافت می‌شود. برای مثال تلفظ «تاسکی» به‌جای «تاکسی»، «کربیت» به‌جای «کبریت»، «قُلف» به‌جای «قُفل» و نمونه‌هایی از این قبیل، شواهدی بر جابه‌جایی یا قلبِ واجی در زبان فارسی هستند. افزون بر فرآیند قلب در سطح واجی و آوایی، این فرآیند در سطوح صرفی–واجی و به هنگام ترکیب تکواژها با یکدیگر نیز رخ می‌دهد. اما نوع دوم، یعنی جابه‌جایی در سطح تکواژها، فرآیندی نسبتاً نادر است و تنها یک نمونه از جابه‌جایی یا قلبِ تکواژ در گویش کلهری از زبان کردی مشاهده شده‌است، که برای اولین بار فتاحی و کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۹۲) به وجود آن پی برده، و آن را در قالب واج‌شناسی قاعده‌بنیاد زایشی بررسی کرده‌اند. آن‌ها حرکت تکواژ به دلایل صرفی–واجی را جزو کم‌بسامدترین فرآیندها در زبان‌ها معرفی نموده، و چنین نمونه‌ای را در ترکیب پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد، در ساختار افعال پسوندیِ کُردی کلهری بررسی کرده‌اند، که التقای چند واکه را عامل حرکت و جابه‌جایی پی‌بست ضمیری یادشده می‌دانند. نتیجهٔ دیگری که از این مطالعه به‌دست آورده‌اند این است که شخص‌ها و شمارهای دیگرِ پی‌بست‌های ضمیری در مقایسه با پی‌بست ضمیری سوم‌شخص مفرد، باوجود عدم ضرورت در این امر جابه‌جا می‌شوند، طوری که با صورت اصلی و ترتیب اولیهٔ خود در گوناگونی آزاد قرار می‌گیرند.

1. John.T. Jensen
2. Metathesis
3. Lithuanian

در مقالهٔ حاضر ابتدا بافت جدیدی معرفی می‌شود که پی‌بست ضمیری یادشده در آن نیز دچار جابه‌جایی می‌شود. سپس تأثیر یافته‌ها بر پژوهش فتاحی و کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۹۲) در رد یا تأیید نتایج آن بررسی می‌شود. افزون بر آن، تحلیل‌ها در چارچوب نظریهٔ بهینگی موازی به انجام می‌رسند تا مشخص گردد چرا باوجود راهکارهای رایج‌تری چون درج غلت و حذف واکه، در نمونهٔ حاضر التقای واکه‌ها به روش کمیابِ حرکت تکواژ برطرف می‌شود.

۲. پیشینهٔ پژوهش

التقای واکه‌ها در بسیاری از زباهای ایرانی پدیده‌ای نشاندار تلقی می‌شود، که راهکارهایی چون درج، غلت‌سازی، حذف، و ادغام به‌عنوان روش‌های رایج در رفع این وضعیت به‌کار می‌روند. علاوه‌بر این، حرکت تکواژ نیز روش بسیار نادری است که در موارد محدودی چون پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد در کردی کلهری مشاهده شده‌است.

فتاحی (۱۳۹۳) غلت‌سازی واکه را به‌عنوان یکی از راهکارهای رفع التقای واکه‌ها در چارچوب رویکرد «توالی هماهنگ» بررسی می‌کند. وی تحلیل‌ها را بر پایهٔ داده‌هایی از کردی کلهری انجام می‌دهد و به این طریق مفاهیم اصلی در بهینگی اعم از تسلط، تعارض، تعدی و سازوکار نظریهٔ بهینگی را معرفی می‌کند.

بدخشان و زمانی (۱۳۹۳) غلت‌سازی را با رویکردی هم‌زمانی در گویش کلهری مطالعه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که محدودیت [REL-CONST] برخلاف بسیاری از زبان‌های دنیا در کردی کلهری رتبهٔ پایینی دارد. همچنین به این نتیجه می‌رسند که غلت‌سازی در این گویش نه‌تنها بر واکه‌های افراشته، بلکه بر واکه‌های غیرافراشته‌ای چون /e/ نیز اعمال می‌شود.

فتاحی و چوب‌ساز (۱۳۹۴) با بررسی داده‌هایی از سه گویش کلهری، سورانی و اردلانی از زبان کردی براساس نظریهٔ بهینگی، به وجود تنوع بیشتر در راهکارهای رفع التقای واکه‌های کردی کلهری نسبت‌به گونه‌های سورانی و اردلانی پی می‌برند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد علاوه‌بر حذف واکه و غلت‌سازی که در کلهری، سورانی و اردلانی مشترک است، کردی کلهری تنوع بیشتری در اتخاذ این راهکارها دارد و ادغام را به‌عنوان روشی دیگر در رفع التقای واکه‌ها به‌کار می‌برد؛ روشی که در گونه‌های سورانی و اردلانی به‌کار نمی‌رود.

جم (۱۳۹۴) راهکارهای برطرف‌کردن التقای واکه‌ها در زبان فارسی را در چارچوب نظریهٔ بهینگی بررسی می‌کند. وی پنج راهکارِ درج همخوان میانجی، حذف یکی از واکه‌ها، ادغام دو واکه، تشکیل غلت، و تبدیل واکه‌ها به واکهٔ مرکب را به‌عنوان راهکارهای رفع این وضعیت معرفی می‌کند، اما از حرکت تکواژ به‌عنوان راهکار دیگر سخنی به میان نمی‌آورد، که دلیل آن می‌تواند کمیاب‌بودن و بسامد پایین این فرآیند در زبان‌ها، و به تبع مواجه‌نشدن وی با این

وضعیت باشد. او از این پژوهش نتیجه می‌گیرد که التقای واکه‌ها یا در بازنمایی واجی و یا در مرحلهٔ مابین بازنمایی واجی و آوایی رخ می‌دهد، که در حالت اول، نمی‌توان از بروز آن جلوگیری کرد، بلکه پس از بروز می‌توان آن را «برطرف» نمود. اما در صورت بروز در مرحلهٔ میانی، به دو روش از بروز آن «جلوگیری» می‌شود؛ یکی با حذف‌نکردن همخوان‌های چاکنایی، و دیگری با اجتناب از تلفظ سریع آن واژه‌هایی که التقای واکه‌هایشان با درج همخوان‌های چاکنایی برطرف می‌شود.

رضی‌نژاد (۱۳۹۸) راهکارهای مختلف رفع التقای واکه‌ها در ترکی آذربایجانی، گویش مشگین‌شهری را براساس رویکرد بهینگی بررسی می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در صورت واژه‌سازی از نوع ترکیب، V1 حذف می‌گردد. به هنگام اتصال پسوند دارندهٔ واکه به ستاک یا پسوند قبلی، فرآیند درج همخوان میانجی اعمال می‌شود، هنگام افزودن پسوند دارندهٔ واکه‌ای با مشخصهٔ [+افراشته]، V2 حذف می‌شود و در نهایت با اتصال پسوند دارای واکهٔ [—افراشته] به ستاک یا پسوند قبلی، فرآیند درج همخوان میانجی رخ می‌دهد.

احمدی، زاهدی، و غلامی (۱۳۹۸) رفع التقای واکه‌ها در کردی میانی را با بررسی هشتاد کلمهٔ ساده، صرفی و ترکیبی، و در چارچوب نظریهٔ بهینگی مطالعه می‌کنند. آن‌ها فرآیند غلت‌سازی و سپس حذف را به‌عنوان رایج‌ترین روش‌های رفع التقای واکه‌ها در کردی میانی معرفی می‌کنند. بنابر بررسی‌های آن‌ها، فرآیند حذف تنها زمانی بروز می‌یابد که دو واکهٔ التقایافته هر دو افتاده باشند و به همین دلیل اجازهٔ غلت‌سازی نداشته باشند.

جم (۱۴۰۲) چگونگی رفع التقای واکه‌های کشیده با واکهٔ تکواژ جمع را در زبان فارسی بررسی می‌کند. وی استدلال می‌کند که التقای واکه‌ها، که ناشی از افزودن تکواژ جمعِ / an - / به اسم‌های مختوم به واکهٔ کشیدهٔ /uː/ است با درج غلت [w] رفع می‌شود، درحالی‌که التقای واکه‌ها در اسامی مختوم به واکه‌های /iː/ و /aː/ با غلت [j] رفع می‌شود. در جریان رفع التقای واکه‌ها به روش یادشده، واکه‌های کشیدهٔ /uː/ و /iː/ نیز کوتاه‌تر تلفظ می‌شوند. وی راهکارهای اتخاذشده را در چارچوب نظریهٔ بهینگی تبیین می‌کند.

فتاحی و جعفری (۱۴۰۳) تنوع در رفع التقای واکه‌ها در واژه‌بست‌های کری کلهری را بررسی نموده و دلیل تنوع در انتخاب راهکارهای مختلفِ درج، غلت‌سازی و حذف در رفع یک مشکل واحد (التقای واکه‌ها) را به امکانات نظام واجی و محدودیت‌های حاکم بر آن نسبت می‌دهند. آن‌ها براساس بررسی‌های انجام‌شده نتیجه می‌گیرند که اولین راهکار در رفع التقای واکه‌ها در واژه‌بست‌ها درج غلت متناظر با V1 است، مگر در صورتی که غلت متناظر با این واکه در نظام واجی و آوایی این گویش یافت نشود. در این صورت غلت‌سازیِ V2 به‌عنوان اولویت دوم در انتخاب

راهکارها اتخاذ می‌شود، مگر در صورتی که غلت متناظر با واکهٔ دوم نیز در نظام واجی و آوایی این گویش جایی نداشته باشد. در نهایت راهکار سوم، یعنی حذف واکه اتخاذ می‌شود. همچنین نتیجه می‌گیرند که واژه‌بست‌ها رفع القای واکه‌ها به روش حذف را تا حد ممکن به تعویق می‌اندازند.

۳. مفاهیم نظری

پرینس و اسمولنسکی (۱۹۹۳) برای اولین بار نظریهٔ بهینگی را معرفی کردند. این نظریهٔ از مجموعه‌ای از محدودیت‌های جهانیِ نقض‌پذیر تشکیل شده است که رتبه‌بندی زبان‌ویژه‌ای دارند، به این معنا که ماهیت محدودیت‌ها در همهٔ زبان‌ها یکسان است و این رتبه‌بندی و نحوهٔ تعامل محدودیت‌ها نسبت به یکدیگر است که تفاوت‌های زبانی و حتی تنوع‌های درون‌زبانی را تبیین می‌کنند. سازوکار این نظریه به این صورت است که پس از ورود درون‌داد به بخش مولد، این بخش با اعمال تغییرات نامحدود بر صورت درون‌داد بی‌نهایت گزینهٔ مختلف تولید می‌کند که در وهلهٔ بعدی این گزینه‌ها برای رقابت با هم، وارد بخش ارزیاب می‌شوند. ارزیاب که از مجموعه‌ای محدودیت‌های پایایی و نشانداریِ رتبه‌بندی‌شده تشکیل شده است، به بررسی و ارزیابی گزینه‌ها می‌پردازد تا در نهایت گزینهٔ بهینه از صافی محدودیت‌ها انتخاب شود و به‌عنوان صورت برنده و صحیح زبانی اعلام گردد. از نگاه این نظریه، این محدودیت‌های جهانیِ نقض‌پذیر هستند که صورت‌های آوایی متناوبِ تکواژها را به وجود می‌آورند، نه قواعد. در هر زبان، محدودیت‌ها رتبه‌بندی خاص خود را دارند و همین تفاوت در رتبه‌بندی‌هاست که باعث ایجاد زبان‌های مختلف می‌شود. نمودار زیر خلاصه‌ای از سازوکار نظریهٔ بهینگی را نشان می‌دهد.

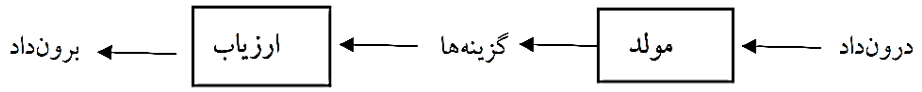

شمای کلی سازوکار نظریهٔ بهینگی (مک‌کارتی، ۲۰۰۲: ۱۰)

این نظریه از مجموعه‌ای از محدودیت‌های نشانداری[1] و پایایی[2] تشکیل می‌شود و براساس تعاملات بین این محدودیت‌ها، تفاوت در صورت‌های تکواژها و واج‌ها را توضیح می‌دهد. سازوکار آن به این صورت شرح داده می‌شود که پس از ورود درون‌داد به بخش مولد، این بخش بی‌نهایت گزینهٔ ممکن تولید کرده، و بخش ارزیاب این

1. markedness constraints
2. faithfulness constraisnt

گزینه‌ها را به‌کمک مجموعهٔ محدودیت‌های نقض‌پذیر ارزیابی می‌کند، سپس از بین گزینه‌های رقیب، صورت بهینه را انتخاب می‌کند (کاخر[1]، ۱۹۹۹). به بیان پرینس و اسمولنسکی (۱۹۹۳، ۲۰۰۴)، نگاشت صورت زیربنایی به صورت روساختی در یک مرحله رخ می‌دهد. هنگامی که دو یا چند محدودیت در تعارض قرار می‌گیرند، آنجاست که اهمیت رتبه‌بندی‌ها آشکار می‌شود. در این حالت، صورت بهینه گزینه‌ای است که کمترین میزان تخطی از بلندمرتبه‌ترین محدودیت را مرتکب شده باشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که بروندادِ حاصل از رقابت محدودیت‌های بخش ارزیاب نتیجهٔ یک روند مقایسه‌ای است (بی‌جن‌خان، ۱۳۸۴ : ۴۰)

۴. روش پژوهش

به‌طور کلی پنج روشِ درج، حذف، غلت‌سازیِ واکه، ادغام، و جابه‌جایی تکواژ راهکارهای هستند که در کردی کلهری جهت رفع التقای واکه‌ها به‌کار می‌روند. داده‌های جدول زیر هرکدام رفع التقای واکه‌ها به یکی از روش‌های ذکرشده را نشان می‌دهند. التقای واکه‌ها در مثال (۱) به‌روش درج غلت بین دو واکه برطرف شده؛ در مثال (۲) به‌روش حذف یکی از واکه‌ها، در مثال (۳) از طریق تبدیل واکه به غلت متناظر آن، در مثال (۴) از طریق ادغام دو واکه و تشکیل یک واکهٔ جدید، و در مثال (۵) به‌روش جابه‌جایی تکواژ برطرف شده‌است. در روش غلت یکی از واکه‌ها خاصیت هجایی‌بودن خود را از دست می‌دهد و به غلت متناظرِ خود تبدیل می‌شود. در روش ادغام نیز دو واکه به یک واکه تبدیل می‌شوند، که واکهٔ جدید از مشخصه‌های هر دو واکهٔ سازنده‌اش را دارد؛ در مثال شمارهٔ (۳) واکهٔ افراشتهٔ پسینِ گردِ ستاک، یعنی /u/ با واکهٔ افراشتهٔ پیشینِ غیرگردِ شناسه، یعنی /i/ ادغام شده و به واکهٔ افراشتهٔ گردِ پیشینِ /y/ تبدیل شده‌اند، که ترکیبی از مشخصه‌های هردو واکهٔ سازنده‌اش را در خود دارد. حرکت تکواژ، مانند آنچه در مثال شمارهٔ (۵) مشاهده می‌شود زمانی رخ می‌دهد که رفع التقای واکه‌ها به یکی از چهار روشِ دیگر ممکن نباشد. به بیانی دیگر جابه‌جایی تکواژ زمانی رخ می‌دهد که روش‌های درج، حذف، ادغام، و غلت‌سازیِ واکه برای رفع التقای واکه‌ها پذیرفتنی نباشند و گزینه‌های تولیدشده به یکی از این چهار روش، هرکدام به‌دلیل تسلط محدودیت‌هایی مسلط حذف می‌شود و از دور رقابت کنار می‌رود. در جدول زیر داده‌هایی از کردی کلهری نمایش داده شده‌است که رفع لتقای واکه‌ها به پنج روش معرفی‌شده را نشان می‌دهند. در همهٔ مثال‌های این پژوهش نمایش داده‌ها به‌صورت بازنمایی زیرساختی به بازنمایی روساختی انجام شده‌است، تا اگر تغییری رخ می‌دهد قابل مشاهده باشند.

1. René Kager

جدول ۱- روش‌های مختلف رفع التقای واکه‌ها در کردی کلهری

مثال (۱) /rɑ.zi.-im/→ [rɑ.zi-.**j**-im]

پ.ب.فع[۱].۱.ش.ج ـ میان- راضی

«راضی هستیم.»

مثال (۲)/gow.rɑ.-**æ**.sæ/ → [gow.rɑ-.sæ]

پ.ب.فع.۳.ش.م-بزرگ

«بزرگ است.»

مثال (۳) /be.-ɑ.-im/→[b-ɑ-**j**m]

شن.۱.ش.ج-آمدن-پیش.ال

«بیاییم.»

مثال (۴) /b**u**-**i**n/ → [b**y**n]

شن.۳.ش.ج-باشیدن

«باشیم.»

مثال (۵) /sæ.n-**ɪ**:.-ow/→[sæ.n-o.w-**ɪ**:]

پ.ب.ضم.۳.م-پس‌گرفتن.گذ

«پس‌اش گرفت.»

برای گردآوری داده‌های این پژوهش پیکره‌ای ۲۰ساعته شامل مصاحبه با ۱۵ گویشور کردی کلهری تهیه شد. داده‌ها پس از جمع‌آوری به‌کمک الفبای آوانگاری بین‌المللی (IPA) واج‌نگاری شدند و سپس تکواژها تقطیع و مرز بین آن‌ها با خط تیره مشخص شد. در ادامه بررسی ترتیب تکواژهای مرتبط و مقایسهٔ جایگاه آن‌ها با یکدیگر وجود تغییر

۱. پ.ب = پی‌بست، ضم= ضمیری، فع= فعلی، ۱= اول،۲= دوم، ۳= سوم، ج= جمع، م= مفرد، ش= شخص، گذ= گذشته، میان= میانجی، تأ= تأکیدی، مع= معرفه، ک= کسره، اض= اضافه، شن= شناسه، پیش ال= پیشوند التزامی

در جایگاه تکواژ پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد را آشکار نمود. پس از شناسایی این تغییر، تحلیل بر روی داده‌ها آغاز شد.

۵. یافته‌ها

پس از مطالعه و بررسی پیکرهٔ گردآوری‌شده به‌دست آمد که به صورت کلی پی‌بست‌های ضمیری کردی کلهری، چه آن‌هایی که نقش مضافٌ‌الیهی دارند و چه آن‌هایی که نقش مفعولی، به همراه صورت‌های متناوب‌شان درجدول زیر خلاصه می‌شوند.

جدول ۲- پی‌بست‌های ضمیری کردی کلهری

پی‌بست‌های ضمیری (اضافی)	مفرد	جمع
اول‌شخص	/-em/= [-em]~[-m]	/-eman/= [-e.man]~[- man]
دوم‌شخص	/-ed/= [-ed]~[-d]	/-edan/= [-e.dan]~[-dan]
سوم‌شخص	/-ɪː/= [-ɪː]~[-ɪ̯ː]	/-ɪːɪ̯ːan/= [ɪː.ɪ̯ːan]~[-ɪ̯an]
پی‌بست‌های ضمیری (مفعولی)	مفرد	جمع
اول‌شخص	/-æm/= [-æm]~[-m]	/-æman/=[-æ.man]~[-man]
دوم‌شخص	/-æd/= [-æd]~[-d]	/-ædan/= [-æ.dan]~[-dan]
سوم‌شخص	/-ɪː/	/-ɪːɪ̯ːan/= [-ɪː.ɪ̯ːan]~[-an]

با توجه به گزارشی که فتاحی و جعفری (۱۴۰۳) از رفتار واژه‌بست‌ها در مواجهه با التقای واکه‌ها ارائه داده‌اند، این تکواژها درج غلت متناظر با V1 را به‌عنوان اولین راهکار برای رفع التقای واکه‌ها به‌کار می‌برند، مگر در صورتی که غلت متناظر با این واکه در این گویش وجود نداشته باشد. در این صورت راهکار دوم یعنی تبدیل V2 به غلت را اعمال می‌کنند، مگر در صورتی که غلت متناظر با V2 نیز در این گویش یافت نشود، که در این صورت راهکار سوم

و نهاییِ حذف واکه را به‌کار می‌برند. به عبارت دیگر، وقتی رفع التقای واکه‌ها در واژه‌بست‌ها به روش حذف صورت می‌گیرد، یعنی شرایط رفع این وضعیت با راهکارهای اول و دوم یعنی درجِ غلت و غلت‌سازی فراهم نبوده‌است که این تکواژها روش حذف به‌عنوان راهکار سوم را برای رفع التقای واکه‌ها را به‌کار برده‌اند. اما با توجه به آنچه پیش‌تر بیان شد، بر پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد، یعنی تکواژ تک‌واحدیِ[1] /ɪ:/ که تنها از یک واکهٔ کشیده تشکیل می‌شود حرکت و جابه‌جایی اعمال می‌شود، تا به این طریق التقای واکه‌ها برطرف شود. البته نوع واکه یا واکه‌هایی که با این پی‌بست التقا ایجاد می‌کنند بر نوع راهکار مناسب برای رفع مشکل التقای واکه‌ها تأثیرگذار است. پیش از شروع تحلیل‌ها دربارهٔ این فرآیند جدید، لازم است ابتدا ترتیب اصلی و اولیهٔ پی‌بست‌های ضمیری در قالب مثال‌هایی نشان داده شود. به این ترتیب جدول شمارهٔ (۳) مثال‌هایی از پی‌بست‌های ضمیری و جایگاه اصلیِ آن‌ها را در شرایطی نشان می‌دهد که دچار التقای واکه‌ها نشده‌اند، پس حرکت و جابه‌جایی بر آن‌ها اعمال نمی‌شود. در مثال‌های (۱) و (۲) پی‌بست‌های ضمیری نقش مفعولی دارند و به مقوله‌های فعلی متصل شده‌اند؛ در مثال‌های (۳) و (۴) نیز که پی‌بست‌های ضمیری نقش اضافی دارند به مقوله‌های اسمی متصل شده‌اند.

جدول ۳- جایگاه اصلی پی‌بست‌های ضمیری(مفعولی و مضافٌ‌الیهی)

مثال[2] (۶)	/dy.n-ɪ:.d-æm/ → [dy.n-ɪ:.d-æm] پ.ب.ضم.۱.ش.م-شن.۳.م-دیدن.گذ «می‌بیندَم/ مرا می‌بیند.»	مثال (۷)	/di-me.n-æ.dɑn/ → [di-me.n-æ.dɑn] پ.ب.ضم.۲.ش.ج-شن.۱.ج-دیدن.گذ «دیدیم‌تان/ شما را دیدیم.»
مثال (۸)	/ʧəw.-ej.l-ɪ:/ → [ʧəw.-ej.l-ɪ:] پ.ب.ضم.۳.ش.م-پس.ج-چشم «چشم‌هایش»	مثال (۹)	/bɑw.g-e.mɑn/ → [bɑw.g-e.mɑn] پ.ب.ضم.۱.ش.ج- پدر «پدرمان»

جدول شمارهٔ(۴) شامل مثال‌هایی از پی‌بست‌های ضمیری کردی کلهری (مفعولی و مضافٌ‌الیهی) است که برای رفع التقای واکه‌ها به یکی از روش‌های مشخص‌شدهٔ پیشین، یعنی به‌ترتیب درج، غلت‌سازیِ واکه، یا حذف واکه

1. Mono-segmental

۲. در تمام مثال‌ها نقطه بین نویسه‌ها مرزنمای هجا و خط تیره بین آن‌ها مرزنمای تکواژاست.

عمل کرده‌اند و در آن‌ها ترتیب اصلی و اولیهٔ پی‌بست‌های ضمیری حفظ شده‌است. مثال‌های (۱۰) و(۱۱) التقای واکه‌ها با درج غلت بین دو واکهٔ التقایافتهٔ پی‌بست و میزبان رفع شده‌است. به‌منظور تشخیص بهتر، در همهٔ مثال‌ها واکه‌های تغییریافته پررنگ شده‌اند. در مثال (۱۲) رفع التقای واکهٔ پی‌بست ضمیری و میزبانِ آن با تبدیل واکهٔ پی‌بست به غلت انجام گرفته‌است. مثال‌های (۱۳) و (۱۴) نیز نشان می‌دهند التقای ایجادشده بین واکهٔ پی‌بست و میزبان با حذف واکهٔ پی‌بست رفع شده‌است.

جدول ۴- رفع التقای واکه‌ها در پی‌بست‌های ضمیری به روشی غیر از حرکت تکواژ

مثال (۱۰) / xɑ.łu. e.mɑn/→ [xɑ.łu.-w-e.mɑn]

پ.ب.ضم.۱.ش.ج- میان-دایی

«دایی‌مان»

مثال (۱۱) /di. æ.dɑn/→[di.-j-æ.dɑn]

پ.ب.ضم.۳.ش.ج- میان- دید

«دیدِتان/ شما را دید.»

مثال (۱۲) se.dɑ.-ɪː/ → [se.dɑ ɪ̯ː] /

پ.ب.ضم.۳.ش.م صدا

«صدایش»

مثال (۱۳) bɑbɑ- edɑn/□ [bɑ.bɑ.-dɑn]

پ.ب.ضم.۳.ش.ج- بابا

«بابایتان»

مثال (۱۴) /xɑ.læ.-em/□ [xɑ.læ-m]

پ.ب.ضم.۱.ش.م- خاله

« خاله‌ام»

گام بعدی شناسایی بافت‌هایی است که در آن‌ها شناسهٔ سوم‌شخص‌مفرد حرکت می‌کند و به جایگاهی دیگر منتقل می‌شود. چنانچه فتاحی و کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۹۲) مطرح کرده‌اند، این فرآیند در ساختِ افعالِ پسوندیِ زمان گذشته در کردی کلهری، که با پسوندِ گذشته‌ساز/i-/ گذشته می‌شوند رخ می‌دهد. به بیانی دیگر زمانی این پی‌بست بین تکواژ گذشته‌ساز یادشده و پسوند فعلی /ow-/ قرار می‌گیرد، به جایگاه بعد از این پسوند انتقال می‌یابد. لازم است بیان شود در حالت عادی و در صورت عدم جابه‌جاییِ پی‌بست، ترتیب قرارگیری پسوند در جایگاه پایانی گروه فعلی

است. اکنون آگاهی از ترتیب اصلی و سپس جابه‌جایی پی‌بست، با بررسی فعلِ «بازش فراخواند/ صدا زد» به‌دست می‌آید. طبق معمولِ فرآیندهای واجی، صورت زیرساختی و قبل از تغییر بین دو ممیز، و صورت روساختیِ پس از جابه‌جایی بین دو قلاب نوشته می‌شوند.

مثال (۱۵)

۱ ۲ ۳ → ۱ ۳ ۲

ʧe.r -i. -ɪː. -ow / → [ʧe.r-i. -j-o.w -ɪː] /

پس- پ.ب.ضم.۳.ش.م- گذ- صدازدن

«بازش فراخواند/ صدا زد.»

با وجود اینکه در بافت فعل‌های پسوندی پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد جابه‌جا می‌گردد، به نظر نمی‌رسد این عمل امری ساخت-وابسته باشد و تنها در ساخت فعل‌های پسوندی رخ دهد، بلکه بافت-وابسته‌بودن آن محتمل‌تر است. برای اثبات این مدّعا دست‌کم یک بافت دیگر در کردی کلهری وجود دارد که در آن پی‌بست حرکت می‌کند، اما این بار در یک گروه اسمی، و نه در ساخت فعل پسوندی. پی‌بست تأکیدی /-iʃ/ در کردی کلهری، در صورت به‌کارگیری در گروه‌های اسمی‌ای که خواه وابستهٔ اسمی داشته باشند و خواه فقط شامل هستهٔ گروه اسمی باشند در حاشیهٔ گروه قرار می‌گیرد. مثال‌های جدول (۴) جایگاه و ترتیب اصلیِ این پی‌بست را نشان می‌دهند.

جدول ۵ جایگاه و ترتیب اصلیِ پی‌بست تأکیدی /-iʃ/

مثال (۱۶) [ke.tɑ.w iʃ]

پ.ب.تأ - کتاب

«کتاب هم/ نیز»

مثال (۱۷) [ke.tɑ.w-æ.ge-jʃ]

پ.ب.تأ- پ.ب.مع- کتاب

«کتاب را هم»

مثال (۱۸) [ke.tɑ.w ə ri.jɑ.zi. j æ.ge jʃ

پ.ب.تأ- پ.ب.مع- میان- ریاضی- ک.اض- کتاب

«کتاب ریاضی را هم/نیز»

مثال (۱۹) [ke.tɑ.w-ə ri.jɑ.zi sæ.xt-æ.ge-**jʃ**]

پ.ب.تأ- پ.ب.مع- سخت- ریاضی- ک.اض-کتاب

«کتابِ ریاضیِ سخت را هم»

مثال (۲۰) [ke.tɑ.w-ə ri.jɑ.zi sæ.xt-æ.gæ.-m-**iʃ**]

پ.ب.تأ- پ.ب.ضم.۱.ش.م- پ.ب.مع- سخت- ریاضی- پ.ب.اض- کتاب

«کتاب ریاضی سختم را هم/نیز»

در همهٔ این مثال‌ها باوجود افزوده‌شدن وابسته‌های مختلف به گروه اسمی پی‌بست تأکیدی همچنان جایگاه اصلی خود را حفظ کرده و در حاشیهٔ گروه اسمی قرار دارد، حتی در ساخت‌هایی که شامل پی‌بست ضمیریِ غیر از سوم‌شخص‌مفرد هستند، مانند مثال (۲۰). اما مثال‌های دیگری در این گویش می‌توان یافت که در آن‌ها پی‌بست تأکیدی در جایگاه اصلی خود قرار ندارد، و آن در بافت‌هایی است که با پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد تشکیل خوشهٔ واژه‌بستی می‌دهند، یعنی در سطح صرف با هم پیوند می‌خورند. در این حالت پی‌بست ضمیری به جایگاه بعد از پی‌بست تأکیدی منتقل می‌شود. اینکه گفته می‌شود حرکت از جانب پی‌بست ضمیری اتفاق می‌افتد با دلیل بررسی خواهد شد.

جدول ۶- جابه‌جایی پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد

مثال (۲۱) /ke.tɑ.w æ.gæ. ɪː . iʃ/ → [ke.tɑ.w-æ.ge-j.ʃ-ɪː]

پ.ب.تأ پ.ب.ضم.۳.ش.م - پ.ب.مع کتاب

«کتابش را هم/نیز»

مثال (۲۲) /ʧe.r i. ɪː. iʃ/ → [ʧe.r-i.-j-i.ʃ-ɪː]

پ.ب.تأ پ.ب.ضم.۳.م گذ- میان-صدازدن

«صدایش هم زد.»

در نمونه‌های (۲۱) و (۲۲) پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد از ترتیب اولیهٔ خود خارج شده و به جایگاه پس از پی‌بست تأکیدی منتقل شده است. دلایلی که در تبیین حرکت این پی‌بست می‌توان به آن‌ها استناد کرد به این قراراند؛ نخست اینکه این پی‌بست تکواژی است تک‌واحدی و سبُک، بنابراین جابه‌جایی آن محتمل‌تر و شدنی‌تر است؛ دوم اینکه با درج غلتِ متناظر با واکهٔ/ɪː/ (پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد) به‌عنوان راهکار جایگزینِ حرکت تکواژ، به نظر می‌رسد بسته به نوع واکه‌های پیش یا پس از غلت درج‌شده، شرایطی آوایی به وجود می‌آید که تولید و همچنین ادراک توالی آن‌ها را به‌دلیل کم‌بودن سرنخ‌های آوایی[1] دشوار می‌کند؛ و سوم اینکه حذف پی‌بست ضمیری یا تکواژ گذشته‌ساز به‌عنوان تکواژهایی تک‌واحدی، به‌منزلهٔ حذف کامل و نماندن اثری از آن‌هاست، که این امر مانع انتقال معنا و ایجاد ارتباط صحیح می‌شود. در مقابلِ حرکتِ تکواژِ پی‌بستِ ضمیری، برعکس بافت‌های دیگر و البته متنوع‌تری وجود دارند که پی‌بست ضمیری ترتیب اولیهٔ خود را حفظ نموده و به جایگاهی دیگر منتقل نمی‌شود. مثال‌های زیر این وضعیت را نشان می‌دهند.

جدول ۷- نمونه‌هایی از عدم حرکت تکواژِ پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد

مثال (۲۳)	/sæ.n e.m ɪː/ → [sæ.n e.m ɪː] پ.ب.ضم.۳.ش.م- شن.۲.ش.م- دیدن.ح «می‌بینی‌اش.»	مثال (۲۴)	/dy.n i.d ɪː/ → [dy.n i.d ɪː] پ.ب.ضم.۳.ش.م- شن.۱.ش.م- خریدن.گذ «خریدمش.»
مثال (۲۵)	/ bə.r i. ɪː/ →[bə.r i. ¬-j ɪː] پ.ب.ضم.۳.ش.م- میان-گذ-بریدن «خدایش.»	مثال (۲۶)	/ xwə. dɑ. ɪː/ → [xwə. dɑ. ɪ̯ː] پ.ب.ضم.۳.ش.م- خدا «بُریدش.»

1. acoustic cue

مثال (۲۷) / mæ.mu.-ɪː/ → [mæ.mu. w -ɪː]

پ.ب.ضم.۳.ش.م- میان- عمو

«پسرش هم.»

مثال (۲۸) [/ ko.ri.ʃ ɪː/ → ko.ri.ʃ ɪː]

پ.ب.ضم.۳.ش.م- پ.ب.تأ-پسر

«عمویش.»

داده‌های جدول فوق نشان می‌دهند پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد همیشه دچار جابه‌جایی نمی‌شود. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که دلیل جابه‌جایی آن در بعضی بافت‌ها چه می‌تواند باشد. برای یافتن پاسخ این پرسش می‌توان تحلیل‌ها را به این سمت هدایت کرد که بافت‌هایی مانند فعل‌های پسوندی و پی‌بست تأکیدی چه اشتراک‌ها و شباهت‌هایی از نظر آوایی با هم دارند که در آن‌ها این جابه‌جایی شکل می‌گیرد. در ادامه و با انجام تحلیل‌ها و یافتن پاسخ اولیه به این پرسش‌ها انتظار می‌رود که بتوان تعمیم توصیفی صحیحی از این تناوب (جابه‌جای و عدم جابه‌جایی پی‌بست ضمیری در شرایط ویژه) به‌دست آورد تا سپس در چارچوب بهینگی تحلیل نهایی صورت بگیرد و محدودیت‌های نشانداری و فعال در این نگاشت‌ها شناسایی شوند.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

آنچه از مشاهدهٔ مثال (۱۵) و مثال‌های (۲۱) و (۲۲) به‌دست می‌آید این است که در این نمونه‌ها، پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد که یک عنصر تک‌واحدی و متشکل از واکهٔ /ɪː/ است، بین دو واکهٔ متعلق به پسوند گذشته‌ساز و پی‌بست تأکیدی، و یا متعلق به پسوند معرفه و پی‌بست تأکیدی قرار گرفته و با آن‌ها تشکیل یک خوشهٔ سه‌واکه‌ای می‌دهد، یعنی سه واکه با هم التقا ایجاد می‌کنند. در ابتدا لازم است این نکتهٔ مهم بیان شود که التقای سه واکه به خودیِ خود دلیل جابه‌جایی پی‌بست ضمیری نیست، چراکه طبق بخش‌های پیشین رفع این مشکل با دو بار اعمال فرآیند درج، غلت‌سازی و یا هر دوی آن‌ها ممکن می‌بود. همچنین مثال‌هایی دیگر از این گویش نشان می‌دهند که در التقای دو واکه نیز واکهٔ پی‌بست ضمیری، به‌عنوان یک تکواژ تک‌عنصری جابه‌جا می‌شود. برای مثال در نمونهٔ (۲۸) /ko.r-ɪː.-iʃ/→[ko.r-i.ʃ-ɪː] به معنای«پسرش هم»، جابه‌جایی تکواژ در التقای دو واکه نیز به وقوع پیوسته است. همچنین بیان این نکته ضروری است که تولید این صورت‌های زبانی با راهکارهایی غیر از جابه‌جایی پی‌بست، به تولید ساخت‌هایی غیردستوری نمی‌انجامد، بلکه از نظر آوایی تولید و ادراک آن‌ها را براساس کم‌شدن سرنخ‌های آوایی

دشوار می‌کند. این سختی به مرور زمان باعث ایجاد «گوناگونی آزاد[1]» بین صورت جابه‌جاشده و ترتیب اصلی آن شده‌است، به‌گونه‌ای که امروزه تولید و ادراک این صورت‌های آوایی با ترتیب اصلی برای گویشوران بسیار نشاندار و البته سخت می‌نماید. این ترتیب اصلی و سخت را می‌توان در گفتار کودکان مشاهده کرد، زیرا کودکان در مراحل اولیهٔ زبان‌آموزی ابتدا با کمک تعمیم‌دهی[2] و الگوگیری به تولید ساخت‌های اصلی و اولیه می‌پردازند، هرچند تولید آن‌ها سخت باشد. در نتیجه صورتِ [di.jɪ:.ɪ:ow] به معنای «پیدایش کرد.» نه یک جملهٔ نادستوری، بلکه دستوری است، اما تولید آن به‌مراتب سخت‌تر از گونهٔ دیگر آن، یعنی [di.jo.wɪ:] است؛ در گزینهٔ نخست رفع التقای سه واکهٔ /i-ɪ:-o/ با درجِ دو غلت متناظر با واکه‌های ماقبل رفع شده، درحالی‌که در گزینهٔ دوم این مشکل با راهکارهایی متفاوت، یعنی درج یک غلت و حرکت یکی از واکه‌ها به جایگاهی دیگر، برطرف شده‌است.

پیش‌تر بیان شد که با درج غلتِ متناظر با واکهٔ/ɪ:/ (پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد) به‌عنوان راهکار جایگزینِ حرکت تکواژ، به نظر می‌رسد بسته به ویژگی آواهای پیش یا پس از غلت درج‌شده، شرایطی آوایی به وجود می‌آید که تولید و همچنین ادراک توالی آن‌ها، به‌دلیل کم‌بودن سرنخ‌های آوایی دشوار شود. تحلیل بهینگی از حرکت تکواژ را می‌توان با الگو قراردادنِ همین جمله آغاز کرد. از بررسی و مشاهدهٔ همهٔ نمونه‌هایی که دچار حرکت تکواژ می‌شوند اطلاعات مناسبی دریافت می‌شود. اول اینکه حرکت تکواژ نیز حاصل نوعی نگاشت غیرپایاست و انگیزهٔ اولیهٔ آن رفع التقای واکه‌ها و کسب رضایت محدودیت ONSET است، به این معنا که این محدودیت نشانداری بر محدودیت پایاییِ مخالفِ حرکت تکواژ یعنی LINEARITY مسلط است. این محدودیت در بهینگی به‌صورت زیر تعریف می‌شود.

محدودیت Linearit: در نگاشت درون‌داد به برون‌داد هرگونه جابه‌جایی مجاز نیست، و به‌ازای هر مورد جابه‌جایی باید یک نشان تخطی اختصاص یابد.

تابلوی اولیه از حرکت تکواژ برای رفع التقای واکه‌ها به قرار زیر است.

تابلوی ۱- رابطهٔ تسلط Onset >> Linearity

/kor- ɪ:- iʃ/	ONSET	LINEARITY
a. ☞ ko.ri.ʃɪ:		*
b. ko.rɪ:.iʃ	*W	L

1. free variation
2. generalization

با کشف رابطهٔ تسلطِ Onset >> Linearity در تابلوی فوق، حرکت تکواژ به‌هنگام التقای واکه‌ها تبیین شد. اکنون درستی این تابلو با بررسی یکی از داده‌های جدول (۶)، که در آن‌ها حرکت تکواژ رخ نداده‌است سنجیده می‌شود. اگر برون‌داد تابلو، یعنی گزینهٔ برنده همان صورت صحیح زبانی باشد، این نتیجه حاصل می‌شود که حرکت تکواژ به‌درستی تبیین شده‌است. به این ترتیب صورت /sæ.n-e.m-ɪ:/ به‌عنوان درون‌داد به تابلوی زیر وارد می‌شود.

تابلوی ۲- تبیین عدم حرکت تکواژ براساس رابطهٔ تسلط Onset >> Linearity

/ sæ.n-e.m-ɪ: /	ONSET	LINEARITY
a. ☞ sæ.n-e.m-ɪ:		
b. sæ.n-ɪ:-.em	*W	L

در گزینهٔ صحیح و برندهٔ [sæ.n -e.m -ɪ:] التقای واکه‌ها و به‌تبع آن جابه‌جایی تکواژ رخ نمی‌دهد، درنتیجه توسط هیچ‌یک از محدودیت‌های این تابلو جریمه نمی‌شود. بنابراین تبیین مواردی که در آن‌ها حرکت تکواژ رخ نمی‌دهد توسط همان رابطهٔ تسلطی که حرکت تکواژ را تبیین می‌کند، نشان می‌دهد به این معناست که رابطهٔ تسلط ONSET >> LINEARITY به‌درستی صحیح است. انگیزهٔ حرکت تکواژ از طریق کشف رابطهٔ تسلط ONSET >> LINEARITY در تابلوی (۱) به‌دست آمد، اما به نظر می‌رسد گزینهٔ نادرستِ *[korɪ:ɪ̯:iʃ] بدون تخطی از محدودیت LINEARITY گزینه‌ای بهینه‌تر برای برنده‌شدن باشد، و به همین سبب گزینهٔ صحیح و برندهٔ (a) را به چالش می‌کشد. دلیل برنده‌نشدن این گزینه را باید از محدودیتی مسلط بر LINEARITY جُست که گزینهٔ برنده برای کسب رضایت آن ناچار به حرکت تکواژ بوده‌است؛ به عبارتی تخطی از این محدودیت نوعی تخطی مهلک به‌حساب می‌آید. به همین سبب *[korɪ:ɪ̯:iʃ] دچار این خطا شده و با اتخاذ راهکار درج غلت، از دور رقابت خارج می‌شود. بنابر بررسی‌های انجام‌شده بر روی حرکت تکواژ، این نتیجه حاصل می‌شود که دو عنصر افراشتهٔ غیرگرد اجازه ندارند در یک هجا کنار یکدیگر قرار بگیرند؛ اگر فرآیندی مانند درج غلت متناظر با واکهٔ افراشتهٔ غیرگردِ /ɪ:/ منجر به قرارگرفتن این غلت در کنار واکه یا غلت افراشتهٔ غیرگرد در یک هجا شود، از محدودیت یادشده تخطی به عمل می‌آید. در نتیجه تکواژ /ɪ:/ برای رفع التقای خود با واکه‌های افراشتهٔ غیرگرد، ازمحدودیت کم‌اهمیت‌ترِ LINEARITY تخطی نموده و راهکار حرکت را انتخاب می‌کند. به این ترتیب، پس از ارائهٔ تعمیم توصیفی و تعریف محدودیت جدید، اولویت آن نسبت‌به LINEARITY سنجیده می‌شود.

تعمیم توصیفی (۷): در کردی کلهری قرارگرفتن غلتِ نرم[1] /I:/ که یک عنصر افراشتهٔ غیرکرد است در کنار عناصر افراشتهٔ غیرگرد در یک هجا مجاز نیست؛ این وضعیت برای پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد با حرکت تکواژ برطرف می‌شود.

منظور از «افراشته» در تعمیم فوق، به‌صورت پیش‌فرض واکهٔ افراشتهٔ سخت[2] است، در غیر این صورت لازم است به نرم‌بودن عنصر افراشته اشاره شود.

محدودیت $\mathbf{OCP}\begin{bmatrix}\mathbf{+high}\\ \mathbf{-round}\end{bmatrix}_{\mathbf{rhyme}}$ **:** در نگاشت درون‌داد به برون‌داد، قرارگرفتن دو عنصر افراشتهٔ غیرگرد در کنار هم در یک هجا مجاز نیست، و به‌ازای هر بار رخ‌دادن این وضعیت باید یک نشان تخطی اختصاص یابد.

بنابر مک‌کارتی (۲۰۰۸: ۴۱) در تعیین یک رتبه‌بندی صحیح و معتبر برقراری سه شرط، مهم و اساسی می‌نماید. این سه شرطِ مهم شامل وجود تعارض[3] بین محدودیت‌ها، وجود صورت برنده[4]، و عدم گسست[5] بین آن‌ها است.

در تابلوی زیر سه شرط لازم برای اثبات رابطهٔ تسلط $\text{OCP}\begin{bmatrix}+\text{high}\\ -\text{round}\end{bmatrix}_{\text{rhyme}} >> \text{LINEARITY}$ برقرار است؛ بین LINEARITY و $\text{OCP}\begin{bmatrix}+\text{high}\\ -\text{round}\end{bmatrix}_{\text{rhyme}}$ تعارض وجود دارد؛ توافقی بین آن‌ها برای انتخاب دو گزینهٔ رقیب مشاهده نمی‌شود؛ اولی گزینهٔ (b) را بر گزینهٔ (a) ترجیح می‌دهد و دومی گزینهٔ (a) را بر گزینهٔ (b) ترجیح می‌دهد؛ در تابلو هیچ گسستی مشاهده نمی‌شود، یعنی محدودیت دیگری وجود ندارد که مانند $\text{OCP}\begin{bmatrix}+\text{high}\\ -\text{round}\end{bmatrix}_{\text{rhyme}}$ گزینهٔ (a) را برنده اعلام کند؛ گزینهٔ برنده نیز مشخص است. این تابلو نشان می‌دهد که چرا التقای واکه‌های پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد و میزبان آن نمی‌تواند به‌روش درج غلت بین دو واکه برطرف شود؛ درواقع اگر این فرآیند رخ دهد و مانند گزینهٔ (b) غلتِ /I:/ بین دو واکه درج شود، دو عنصر افراشتهٔ غیرگرد در یک هجا کنار همقرار می‌گیرند و به‌دلیل تخطی از محدودیت مهمِ $\text{OCP}\begin{bmatrix}+\text{high}\\ -\text{round}\end{bmatrix}_{\text{rhyme}}$ گزینهٔ مورد بحث از دور رقابت خارج می‌شود. هدف تابلوی زیر تعیین تسلط $\text{OCP}\begin{bmatrix}+\text{high}\\ -\text{round}\end{bmatrix}_{\text{rhyme}}$ بر LINEARITY است، اما به‌منظور درک بهتر اینکه گزینهٔ پایا نیز شانسی برای پیروزی در این رقابت ندارد، وضعیت آن را در گزینهٔ C می‌توان مشاهده کرد. این گزینه نیز به‌دلیل تخطی از

1. lax
2. tense
3. conflict
4. winner
5. disjunction

ONSET بهینه نیست، پس نمی‌تواند برون‌داد این تابلو باشد. وجود نقطه‌چین بین ONSET و **rhyme** OCP $\begin{bmatrix} +\text{high} \\ -\text{round} \end{bmatrix}$ مشخص‌نبودن رابطهٔ تسلط آن‌ها نسبت‌به یکدیگر را نشان می‌دهد.

تابلوی ۳- رابطهٔ تسلط Onset , Ocp $\begin{bmatrix} +\text{high} \\ -\text{round} \end{bmatrix}$ rhyme >>LINEARITY

/ko.r- ɪː.- iʃ/	ONSET	rhyme OCP $\begin{bmatrix} +\text{high} \\ -\text{round} \end{bmatrix}$	LINEARITY
a. ☞ ko.ri.ʃɪː			*
b. ko.rɪː.ɪ̯ː.iʃ		*W	L
c. ko.r ɪː. iʃ	*W	*W	L

گزینه‌های نادرستی چون [kor-ɪː-ʃ]* و [kor-iʃ]* در معنای «پسرش هم/نیز» می‌توانند گزینهٔ برنده را به‌چالش بکشند، زیرا به‌دلیل عدم تخطی از هیچ‌کدام از محدودیت‌های تابلوی فوق از گزینهٔ برنده عملکرد بهتری دارند. پرسش این است که چرا این گزینه‌ها با اعمال حذف واکه و بدون تخطی از محدودیت‌های فوق برنده نشده‌اند؟ دلیل عدم رفع التقای واکه‌ها به روش حذف نیز به محدودیت یا محدودیت‌هایی مسلط برمی‌گردد، که در راستای عدم تخطی از آن‌ها، جابه‌جایی تکواژ و تخطی از LINEARITY رخ داده‌است. در هر دو گزینهٔ نادرستِ فوق یکی از واکه‌ها که متعلق به تکواژ واژگانی است حذف شده‌است؛ در اولی واکهٔ /i/ از تکواژ /iʃ/، و در دومی واکهٔ /ɪː/، که خود نقش یک تکواژ را ایفا می‌کند. محدودیتی که رفع التقای واکه‌ها در مثال‌های فوق را به‌روش حذف نمی‌پسندد MAX_{LEX} نام دارد، و طبق تعمیم توصیفی‌ای که براساس نقش آن ارائه می‌شود تعریف می‌گردد.

تعمیم توصیفی (۸): در کردی کلهری حذف عناصر متعلق به تکواژ واژگانی مجاز نیست، این وضعیت درمورد پی‌بست‌های ضمیری با حرکت تکواژ برطرف می‌شود.

محدودیت Max_{lex} : در نگاشت درون‌داد به برون‌داد، حذف عنصر متعلق به تکواژ واژگانی مجاز نیست، و به‌ازای هر مورد حذفِ اینچنین باید یک نشان تخطی اختصاص یابد.

بنابراین حذف واکهٔ متعلق به تکواژ واژگانی تخطی از محدویت Max_{lex} به شمار می‌آید، که هر دو گزینهٔ فوق [kor-ɪː-ʃ]* و [kor-iʃ]* هرکدام یک بار از این محدودیت تخطی می‌کنند دلیل وجود نقطه‌چین و نامشخص‌بودن رتبه‌بندی دو محدودیت Max_{lex} و Ocp $\begin{bmatrix} +\text{high} \\ -\text{round} \end{bmatrix}$ rhyme این است که بین آن‌ها تعارض برقرار نیست، طوری که صورت برنده با تخطی از یکی از آن‌ها به‌دست آمده باشد.

تابلوی ۴- رابطهٔ تسلط Onset , Max_{lex}, Ocp $\begin{bmatrix} +\text{high} \\ -\text{round} \end{bmatrix}_{rhyme}$>>Linearity

/kor- ɪː- iʃ/	ONSET	MAX_{LEX}	$_{rhyme}$ OCP $\begin{bmatrix} +\text{high} \\ -\text{round} \end{bmatrix}$	LINEARITY
a. ☞ ko.ri.ʃɪː				*
b. ko.riʃ		*W		L
c. ko.rɪːʃ		*W		L
d. ko.rɪː.ɪ̯ː.iʃ			*W	L
e. ko.rɪː- iʃ	*W			
/di- ɪː-ow/				
a. ☞di.jo.wɪː				*
b. di.jow		*W		L
c. di.jɪː.ɪ̯ːow			*W	L
e. di.ɪː.ow	*W			

بنابراین دلیل و انگیزهٔ اصلی در رفع التقای واکهٔ (تکواژ) /ɪː/ ، به‌روش حرکت و جابه‌جاییِ آن، جلوگیری از ظهور غلت متناظر آن در محیط عناصر افراشتهٔ غیرگرد است، چراکه اولین راهکار در رفع التقای واکه‌ها درج غلت است؛ حتی در مواردی که غلت موردنظر در محیطی غیر از محیط یادشده قرار بگیرد، تکواژ /ɪː/ مجبور به جابه‌جایی نیست و با درج غلت متناظرِ آن بین دو واکه، توالی آن‌ها برطرف می‌شود، درست مانند

مثال [da.łe.g-ɪː-.ɪ̯ː-u-.baw.g-ɪː] ←/da.łe.g-ɪː-.u-.baw.g-ɪː/ به‌معنای «پدرش و مادرش». در این مثال التقای واکه‌ها با درج غلت ɪ̯ /ː/ برطرف شده‌است، زیرا اجازهٔ قرارگرفتن در محیط عناصر افراشتهٔ گرد را دارد. شکل زیر نمودار هاسهٔ تابلوی شمارهٔ (۴) را به نمایش می‌گذارد.

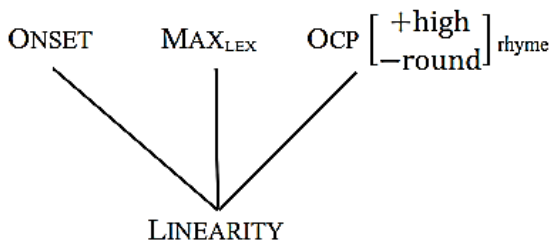

شکل ۱ - نمودار هاسهٔ تابلوی شمارهٔ (۴)

در پژوهش حاضر حرکت تکواژ به‌عنوان یکی از فرآیندهای کم‌بسامد و نادر بررسی شد، که در کردی کلهری به‌منظور رفع التقای واکه‌ها بر پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد اعمال می‌شود. پیش‌تر، فتاحی و کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۹۲) به وجود این فرآیند در کردی کلهری پی برده‌اند و انگیزهٔ آن را رفع التقای چند واکه معرفی نموده‌اند؛ همچنین وقوع آن را تنها به بافت افعال پسوندی با پسوند [-ow] نسبت داده‌اند. این پژوهش با این هدف انجام شد که علاوه‌بر معرفی بافتی دیگر برای حرکت تکواژ، محدودیت‌های مرتبط با این فرآیند و رتبه‌بندی بین آن‌ها در چارچوب نظریهٔ بهینگی شناسایی شوند و از این طریق مشخص گردد که چرا باوجود راهکارهای رایج‌تر، راهکار نادر حرکت تکواژ برای رفع این وضعیت اعمال شده‌است. به این ترتیب در پژوهش حاضر ضمن تأیید یافته‌های پژوهش یادشده، مبنی‌بر حرکت تکواژ پی‌بست ضمیری سوم‌شخص‌مفرد در بافت افعال پسوندی به‌منظور رفع التقای چند واکه، نشان داده‌شد که این تکواژ در بافت مجاور با پی‌بست تأکیدی و در رفع التقای دو واکه نیز دچار حرکت می‌شود. افزون بر آن، این نتیجه نیز حاصل می‌شود که محدودیت‌هایی در این گویش فعال هستند که رفع التقای واکه‌ها در این وضعیت را به‌روش‌های رایج‌تر مجاز نمی‌دانند و به همین دلیل حرکت تکواژ را ترجیح می‌دهند.

کتابنامه

احمدی، م.، زاهدی، م.، و غلامی، و. (۱۳۹۸). التقای واکه ها و رفع آن در کردی میانه. مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۷(۳)، ۱-۱۵.

بی‌جن‌خان، م. (۱۳۸۴). واج‌شناسی: نظریهٔ بهینگی. سمت

بدخشان، ا.، و زمانی، م. (۱۳۹۳). غلت‌سازی در گویش کلهری. علم زبان، ۲(۲)، ۹۷_۱۱۶.
http://doi.org/10.22054/ls.2014.1083

جم، ب. (۱۳۹۴). راه‌کارهای برطرف کردن التقای واکه‌ها در زبان فارسی. زبانشناسی و گویش های خراسان۷ (۱۲)، ۷۹-۱۰۰. http://doi.org/10.22067/lj.v7i12.48166

جم، ب. (۱۴۰۲). چگونگی رفع التقای واکه‌های کشیده با واکهٔ تکواژ جمع در زبان فارسی. مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۱۱(۲)، ۱- ۱۶. http://doi.org/10.22126/jlw.2022.8199.1657

رضی نژاد، س. م. (۱۳۹۸). برطرف کردن التقای واکه‌ها در ترکی آذربایجانی. نشریه پژوهش های زبان شناسی، ۱۱(۱)، ۶۱_۷۲. http://doi.org/10.22108/jrl.2018.109523.1172

فتاحی، م. (۱۳۹۰). فرایندهای صرفی-واجی در کردی کلهری. (پایان‌نامهٔ منتشرنشدهٔ کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی). دانشگاه علامه طباطبایی.

فتاحی, م.، و کرد زعفرانلو کامبوزیا، ع. (۱۳۹۲). فرایند حرکت تکواژ به دلایل صرفی- واجی: بررسی نمونه‌ای در کردی کلهری. پژوهشهای زبانی، ۴(۲)، ۱۲۱-۱۴۰. http://doi.org/10.22059/jolr.2014.50276

فتاحی، م. (۱۳۹۳). غلت‌سازی واکه به عنوان راهکاری برای رفع التقای واکه‌ها بررسی نمونه‌ای در کردی کلهری. پژوهش های زبان شناسی تطبیقی، ۴(۷)، ۲۶۳_۲۷۵.

فتاحی، م.، و چوب‌ساز، ی. (۱۳۹۴). تنوع بیشتر راهکارهای رفع التقای واکه‌ها در کردی کلهری نسبت به سایر گویش‌های کردی. سومین همایش ملی زبانشناسی و آموزش زبان فارسی: چشم‌انداز پژوهش‌های زبان در قرن ۲۱ (صص. ۱۲۱-۱۲۲). دانشگاه فردوسی مشهد.

فتاحی، م.، و جعفری، ط. (۱۴۰۳). اولویت در انتخاب راهکارهای رفع التقای واکه‌ها: تحلیلی بهینگی از واژه‌بست‌های کُردی کلهری. علم زبان. (زیر چاپ). http://doi.org/10.22054/ls.2024.80126.1664

Jensen, J. T. (2004). *Principles of generative phonology: An introduction.* John Benjamins.

Kager, R. (1999). *Optimality theory.* Cambridge University Press.

McCarthy, J. (2008). *Doing optimality theory.* Blackwell.

McCarthy, J. (2002). *A thematic guide to optimality theory*. Cambridge University Press.

Prince, A., & Smolensky, P. (1993). *Optimality theory: Constraint interaction in generative grammar*. Blackwell.

Prince, A., & Smolensky, P. (2004). *Optimality theory: Constraint interaction in generative grammar* (1st ed.). Blackwell.

Journal of Linguistics and Khorasan Dialects
https://jlkd.um.ac.ir

DOI: https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.90569.1283

Quarterly Journal of Linguistics & Khorasan Dialects
Vol. 16. No. 4/Serial Number.37 (Winter 2025)

Acoustic Features and Rate of Change of Diphthongs in Khaf Dialect

Navid Firuzi[1]
Assistant Professor in Persian Language and Literature, Shahrood University of Technology, Shahrood, Iran (Corresponding author)
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0001-9234-2478

Mohammad Sahebi[2]
Assistant Professor in Lexicography Department, Persian Language and Literature Academy, Tehran, Iran
HTTPS://ORCID.ORG/0000-0003-4734-9448

Received: November 2, 2024 ⁘ Revised: December 5, 2024
Accepted: December 8, 2024 ⁘ Published Online: February 23, 2025

How to cite this article:
Firuzi, N., & Sahebi, M. (2025). Acoustic Features and Rate of Change of Diphthongs in Khaf Dialect. Journal of Linguistics and Khorasan Dialects, 16 (4), 111-127. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.90569.1283

Abstract

This study introduced the diphthongs of the Khafi dialect and provided examples of words containing these diphthongs. It then examined the experimental results for measuring the acoustic characteristics of these diphthongs. The aim was to provide a precise and scientific phonetic transcription of the lexical units of this dialect. The findings are crucial for compiling a Khafi dialect dictionary and gathering its popular literature. The acoustic characteristics of the aforementioned diphthongs in monosyllabic words were analyzed. This study followed the methodology proposed by Tsukada (2008). According to this method, the mean frequencies of the first and second formants of the onset and offset of the Khafi diphthongs were first calculated and examined. Then, the vowel space of this dialect's diphthongs was charted. The paper further discussed the rate of changes of the frequency of the first and second formants of the Khafi diphthongs. It concluded with a measurement of

1. Email: navidfiruzi60@yahoo.com
2. Email: mohammad_sahebi61@yahoo.com

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

the duration of these diphthongs. The results indicated that the first formant movement of the Khafi diphthongs shifts from an open vowel to a closed vowel, and the second formant, with the exception of [ou], shows a trend towards fronting.

Keywords: Khafi Dialect, Diphthongs, Acoustic Phonetics, Formant Frequencies, Rate of Change.

نشریه علمی
زبانشناسی و گویش های خراسان
https://jlkd.um.ac.ir

DOI: https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.90569.1283

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان، شمارهٔ ۳۷، زمستان ۱۴۰۳
مقالهٔ پژوهشی

مشخّصه‌های آکوستیکی و نرخِ تغییراتِ واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خواف

نوید فیروزی

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه صنعتی شاهرود، شاهرود، ایران (نویسندهٔ مسئول) [1]

HTTPS://ORCID.ORG/0000-0001-9234-2478

سیدمحمد صاحبی

استادیار گروه فرهنگ‌نویسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران [2]

HTTPS://ORCID.ORG/0000-0003-4734-9448

صص ۱۱۱-۱۲۷

ارجاع به این مقاله:

فیروزی، ن.، و صاحبی، س. م. (۱۴۰۳). «مشخّصه‌های آکوستیکی و نرخِ تغییراتِ واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خواف»، در نشریهٔ علمی زبانشناسی و گویش‌های خراسان، زمستان، صص ۱۱۱-۱۲۷.

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.90569.1283

چکیده

در این پژوهش، پس از معرّفی و بررسی واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خوافی و ذکر نمونه‌هایی از کلماتِ دارایِ این نوع واکه‌ها، نتایج آزمایشی که برای اندازه‌گیری مشخّصه‌های آکوستیکی این واکه‌ها انجام پذیرفته، ذکر، بررسی و تحلیل شده‌است. مقالهٔ حاضر بخشی از تحقیق مفصلی است که با هدف آوانگاری دقیق و علمی واحدهای واژگانی این گویش صورت گرفته و نتایج آن برای تألیف فرهنگ گویشِ خوافی و نیز گردآوری ادبیاتِ عامیانهٔ آن ضروری است. در این مقاله، مشخّصه‌های آکوستیکی واکه‌های مذکور در واژه‌های تک‌هجایی بررسی گردیده‌است. این پژوهش مطابقِ روش سوکَده (۲۰۰۸) صورت گرفته‌است؛ براساس این شیوه، نخست میانگینِ بسامدِ سازه‌هایِ اول و دومِ آغازه و پایانهٔ واکه‌هایِ دوگانهٔ خوافی محاسبه و بررسی شده و سپس فضای واکه‌های مرکب این گویش ترسیم گردیده‌است. در ادامهٔ مقاله، نرخِ تغییراتِ بسامدِ سازه‌هایِ اول و دومِ واکه‌هایِ دوگانهٔ خوافی محاسبه و تحلیل شده‌است. مقاله با اندازه‌گیری دیرش این واکه‌ها به پایان می‌رسد.

دریافت: ۱۲ /۰۸/ ۱۴۰۳ ⁘ بازنگری: ۱۵ /۰۹/ ۱۴۰۳ ⁘ پذیرش: ۱۸/۰۹/ ۱۴۰۳ ⁘ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵

پست الکترونیکی:

1. navidfiruzi60@yahoo.com
2. mohammad_sahebi61@yahoo.com

نتیجهٔ کلّیِ این پژوهش نشان می‌دهد که حرکتِ سازهٔ اوّلِ واکه‌هایِ دوگانهٔ خوافی از واکه‌ای باز به سمت واکه‌ای بسته است و حرکتِ سازهٔ دوم آن‌ها، غیر از [ou]، در جهت پیشین‌شدگی است.

کلیدواژه‌ها: گویشِ خوافی، واکه‌های دوگانه، آواشناسی آکوستیک، سازه‌های بسامدی، نرخ تغییرات.

۱. مقدّمه

خواف جنوبی‌ترین شهرستان استان خراسانِ رضوی است و از شرق به کشور افغانستان، از شمال به شهرستان‌های تایباد، باخرز، زاوه و رشتخوار، از غرب به گناباد و از جنوب به زیرکوه و قائنات پیوسته‌است (نک: بختیاری، ۱۳۹۳: ۴۶-۴۷؛ بلنداختر نشتیفانی، ۱۳۹۶: ۳۱). شهرستان خواف چهار بخش دارد: مرکزی، سنگان، جلگهٔ زوزن و سلامی، و شامل شهرهای خواف (مرکز)، قاسم‌آباد، سنگان، سلامی و نشتیفان است (نک: احراری رودی، ۱۳۹۶: ۱۵). شهر خواف در قدیم رود نامیده می‌شده و طبق نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۵ش، ۳۳۱۸۹ نفر جمعیت داشته‌است.[۱] در آثار جغرافیایی و دیگر منابع بازمانده از سده‌های سوم تا سیزدهم هجری قمری، به خواف اشاره شده‌است (برای نمونه نک: بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۹۱؛ مقدسی، ۱۴۱۱: ۳۰۰؛ یاقوت حموی بغدادی، ۱۹۹۵: ۳۹۹؛ سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۴۲۴؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۵-۱۳۷۸: ۱۹۷؛ بلنداختر نشتیفانی، ۱۳۹۶: ۳۱؛ احراری رودی، ۱۳۹۶: ۵-۲)که این نکته حاکی از قدمت و اهمیت فراوان گویش خوافی است.

اغلب قریب به اتفاق مردم شهرستان خواف به زبان فارسی و تعداد بسیار اندکی از آن‌ها به بلوچی سخن می‌گویند. در جغرافیای شهرستان خواف گویش‌های متنوّعی به کار می‌رود که تفاوت‌های برجسته‌ای، به‌ویژه از نظر آوایی، دارند؛ از جملهٔ این گویش‌ها می‌توان به سنگانی و نشتیفانی اشاره کرد، ما در این پژوهش به فارسیِ رایج در شهر خواف، مرکز شهرستان، پرداخته‌ایم و از این پس، از آن با عنوان گویش خوافی یاد خواهیم کرد. خوافی یکی از گویش‌های اصیلِ زبان فارسی است. گویش مذکور بسیاری از ویژگی‌هایِ زبان فارسی نو در دورانِ رشد و تکوین (از آغاز تا اوایل قرن هفتم ق.) و حتّی در مواردی، خصایصی از زبان فارسیِ میانه را در خود حفظ کرده‌است. گویش خوافی در شمار گویش‌های خراسانی (در مقایسه با گویش‌های افغانی و تاجیکی) قرار می‌گیرد (ایونسیان، ۱۴۰۳: ۱؛ نیز نک: شریفی و صبوری، ۱۳۹۷: ۱۵۶). دایرهٔ واژگانِ خوافی غنی است و ویژگی‌های قابل توجّهِ آوایی، واجی، لغوی و صرفی

---

۱. نک: www.amar.org.ir

فراوانی در آن دیده می‌شود. البته این گویش نیز همچون دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی در آستانهٔ زوال و فراموشی است؛ ارزشمندی و در معرض زوال بودنِ گویش خوافی ضرورت پژوهش در آن و ثبت دقیقِ ویژگی‌های منحصربه‌فرد آن را توجیه می‌نماید.

در این پژوهش، پس از اشاره‌ای به پیشینهٔ تحقیقات دربارهٔ گویش خوافی، واکه‌های دوگانهٔ[1] این گویش با ذکر نمونه‌هایی معرّفی و بررسی خواهند شد. سپس به روش‌شناسی تحقیق و در پایان به شرح نتایج آن می‌پردازیم. نتایجِ این تحقیق در آوانگاری دقیق و درستِ این گویش که برای تألیف فرهنگ گویشِ خوافی و نیز گردآوری ادبیاتِ عامیانهٔ آن ضروری است، کاربرد و اهمیتِ به‌سزایی دارد. افزون بر این، روشِ ثبت داده‌های این پژوهش به صورتی است که می‌تواند مورد استفادهٔ پژوهشگرانی قرار گیرد که در آینده از این داده‌ها در نرم‌افزارهای تایپ صوتی، ترجمهٔ صوتی و بازسازی گویش‌های ازیادرفته به کمک هوش مصنوعی بهره خواهند بُرد.

در جریان تولیدِ واکهٔ دوگانه، اندام‌هایِ گویایی حالت‌های خود را تغییر می‌دهند و هر واکهٔ دوگانه با یک حرکتِ پیوسته در آن‌ها تولید می‌شود (حق‌شناس، ۱۳۹۳: ۱۰۵)؛ و این یعنی در طیف‌نگاشتِ[2] واکه‌های دوگانه، بسامدِ[3] سازه[4]ها تغییر می‌کند و در آن با حرکتِ سازه‌ای مواجه می‌شویم (مدرسی قوامی، ۱۳۹۵: ۲-۴). مسیرِ حرکتِ سازه‌ای را می‌توان با محاسبهٔ نرخ تغییراتِ[5] (ROC) بسامدهای سازه‌ای بررسی کرد؛ محاسبه و مقایسهٔ نرخ تغییرات روشی مؤثّر و قابلِ اطمینان در درکِ تمایزات بین واکه‌های دوگانه و تشخیص تفاوت‌های آکوستیکی و تولیدیِ آن‌هاست (دی‌تردینگ[6]، ۲۰۰۰: ۹۴-۹۶؛ گی[7]، ۱۹۶۸: ۱۵۷۲)؛ بنابراین در مقالهٔ پیش رو، نرخِ تغییراتِ بسامدِ سازه‌هایِ اول و دومِ واکه‌هایِ دوگانهٔ خوافی، با مقیاس هرتز[8]، بررسی و تحلیل می‌شود.

در این جستار می‌کوشیم به دو پرسش پاسخ دهیم: ۱. گویش خوافی دارای کدام واکه‌های دوگانه است؟ ۲. مشخّصه‌های آکوستیکی هریک از این واکه‌ها چیست و اندازهٔ آن‌ها چقدر است؟

1. diphthongs
2. spectrogram.
3. frequency.
4. formant.
5. rate of change (ROC).
6. Deterding.
7. Gay.
8. Hertz.

۲. پیشینهٔ پژوهش

امیری‌نژاد (۱۳۷۵: ۲۰-۲۲) در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود، گویشِ خوافی را دارای چهار واکهٔ دوگانهٔ [ei]، [ɑi]، [ou] و [ui] دانسته‌است؛ ساعدی (۱۳۹۰: ۲۳) نیز در مقدمهٔ کتاب فرهنگ، تلفظ واژگان و اصطلاحات در گویش مردم ولایت خواف، فقط به واکهٔ دوگانهٔ [ou] اشاره نموده‌است. مؤلفان این دو اثر به بررسی، توصیف و سنجشِ واکه‌های دوگانهٔ خوافی از منظر آکوستیکی نپرداخته‌اند و تنها به ذکر نمونه‌هایی از واژه‌های دارای این نوع واکه‌ها اکتفا کرده‌اند. صاحبی و فیروزی (۱۴۰۱) نیز در مقالهٔ خود به بررسی صوت‌شناختی و شنیداری واکه‌های سادهٔ واجی گویش خوافی در هجای باز بی‌تکیه، بر اساس نظریهٔ منبع-صافی تولید گفتار، پرداخته‌اند. نویسندگانِ مقالهٔ پیش رو پس از تحقیقاتِ متعدد دریافتند که دربارهٔ گویشِ خوافی منبع معتبر دیگری در دسترس نیست.

گلناز مدرسی قوامی (۱۳۹۵)، از روش لهیسته[1] و پیترسون[2] (۱۹۶۱) در بررسی واکه‌های مرکب فارسیِ معیار استفاده نموده و به اندازه‌گیریِ سازه‌ها، ترسیمِ نمودار فضایِ واکه‌ای، تعیین بخش‌های مختلف در تولیدِ واکهٔ مرکب با توجه به تغییرات بسامد سازهٔ دوم، اندازه‌گیری دیرشِ پیش‌غلت، هدفِ واکه‌ای اوّل، گذرِ سازه‌ایِ میانی و هدف واکه‌ایِ دوم، و نیز طبقه‌بندی و مشخّص کردن انواع واکه‌های مرکب فارسی معیار، با بررسی الگوی تغییرات بسامد سازهٔ دوم، پرداخته‌است. روش ایشان با شیوهٔ مورد استفاده در این تحقیق کاملاً متفاوت و با توجه به تاریخ چاپ مقالهٔ لهیسته و پیترسون تا حدی قدیمی است. حسینی کیونانی و همکاران (۱۳۹۳) نیز از روش جدید و اصلاح‌شدهٔ سوکَده[3] در تحلیل آکوستیکی واکه‌های مرکب گویش کردی کرمانشاهی بهره برده‌اند. در مقالهٔ پیش رو نیز از همین شیوه استفاده شده که در ادامه دربارهٔ آن توضیح خواهیم داد.

۳. واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خوافی

واکه‌هایِ دوگانهٔ گویشِ خوافی عبارت‌اند از:

- [ei]، مانندِ [sei] (نگاه)؛ [kei] (کِی)؛ [dei] (دِی)؛ [pei] (پِی).
- [ɑi]، مانندِ [dɑi] (چینه)؛ [dʒɑi] (جای)؛ [bɑi] (ارباب)؛ [tʃɑi] (چای).
- [ou]، مانندِ [dou] (فحش)؛ [lou] (لب)؛ [ʃou] (شب)؛ [gou] (گاو).
- [ui]، مانندِ [tʃui] (چوب)؛ [dʒui] (جوی)؛ [na:dʒui] (سرو)؛ [ʔaqui] (نوعی غذا شبیه به حلوا).

1. Lehiste.
2. Peterson.
3. Tsukada

اگر پسوند نشانهٔ جمع [-a]، یا دیگر تکواژهایی که با واکه آغاز می‌شوند، پس از واژه‌های مختوم به واکهٔ دوگانهٔ [ei] بیاید، جزء دوم این واکه دگرگون نمی‌شود، از جزء اول جدا نمی‌گردد و در هجای نخست باقی می‌ماند، و پسوند نشانهٔ جمع [-a] همراه با همخوان میانجی [j] در هجای دوم می‌آید، مانندِ [pei.ja] (پِی‌ها). اگر پسوند [-a] به واژه‌های مختوم به واکهٔ دوگانهٔ [ou] اضافه شود نیز با وضعیت مشابهی مواجه می‌شویم، اما در این مورد پسوند [-a] همراه با همخوان میانجی [v] در هجای دوم می‌آید، مانندِ [ʃou.va] (شب‌ها)؛ [gou.va] (گاوها). درمورد [ai] و [ui] وضعیت متفاوتی مشاهده می‌شود؛ اگر پسوند [-a]، یا دیگر تکواژهایی که با واکه آغاز می‌شوند، پس از واژه‌های مختوم به این دو توالی بیاید، جزء دوم آن‌ها به صورت همخوان تقریبی [j] ظاهر می‌شود. برش هجایی می‌خورند؛ دو جزء آن‌ها از یکدیگر جدا می‌شوند و جز دوم، یعنی همخوان [j]، در آغاز هجای بعدی قرار می‌گیرد؛ مانندِ [dʒa.ja] (جای‌ها)؛ [dʒu.ja] (جوی‌ها).

بر این اساس باید گفت در گویش خوافی [ai] و [ui] از نظر واجی، و نه از لحاظ آوایی، واکهٔ دوگانه به شمار نمی‌روند؛ زیرا دو جزء سازندهٔ واکه‌های دوگانه باید با هم در قلهٔ هجا قرار گیرند و یک واحد را تشکیل دهند؛ اما در گویش خوافی در برخی مواقع، جزء اول این توالی‌ها در قلهٔ یک هجا و جزء دوم آن‌ها در حاشیهٔ هجای بعدی واقع می‌شود (نک: مدرسی قوامی، ۱۳۹۶: ۲۳-۲۴). با در نظر داشتن همین ملاک احتمالاً می‌توان [ei] و [ou] را واج دانست و نمونه‌های ذکرشده برای این دو واکه را هم می‌توان به‌عنوان مجموعهٔ کمینه به شمار آورد.

۴. روش‌شناسی

در این بخش نخست دربابِ روش گردآوری داده‌ها و شیوهٔ مورد استفاده در این پژوهش در بررسی و تحلیل آکوستیکی واکه‌های دوگانه توضیح خواهیم داد و پس از آن به شرحِ جامعه و نمونهٔ آماری، ابزار، واژه‌ها و روش ضبط داده‌های آزمایش می‌پردازیم.

۴-۱. روش گردآوری داده‌ها

نگارندگان این سطور با انگیزهٔ حفظ و ثبتِ علمی گویش خوافی، با استفاده از راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینهٔ گویش‌های ایرانی (۱۳۹۰)، که از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتشر شده‌است، و پرسشنامهٔ مندرج در پایان اطلس گویش‌شناختی قصران داخل (دیهیم، ۱۳۸۸)، مصاحبه‌های مفصّلی با تعدادی از گویشوران متولّد و ساکن شهر خواف انجام داده‌اند. تمامی این مصاحبه‌ها و گفتارها به صورت صوتی ضبط و محتوای آن‌ها به‌دقّت و با به کار

بستن الفبای آوایی بین‌المللی[1] آوانگاری شده‌است. بدین ترتیب و همچنین با استفاده از منابعی که در بخشِ پیشینه ذکر شد، پیکره‌ای از واحدهای واژگانی و جملات خوافی فراهم آمده و مبنای پژوهش حاضر قرار گرفته‌است.

۴-۲. روش بررسی و تحلیل آکوستیکی واکه‌های دوگانه

جایگاه و ارتفاعِ آغازه[2] و پایانه[3]، نرخ تغییراتِ (ROC) بسامدِ سازه‌هایِ اوّل و دوم (F1, F2) و دیرش، مشخصه‌های اصلی در بررسی آکوستیکی واکه‌های دوگانه هستند (گی، ۱۹۶۸: ۱۵۷۰؛ حسینی کیونانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۹۶؛ مدرسی قوامی، ۱۳۹۵: ۱۱- ۱۴). روشی که سوکَده (۲۰۰۸)، در بررسیِ آکوستیکی واکه‌هایِ دوگانهٔ انگلیسیِ تولیدشده توسطِ گوینده‌هایِ استرالیایی و تایلندی به کار بُرده، در واقع صورتِ اصلاح‌شده‌ای از شیوهٔ دی‌تردینگ (۲۰۰۰) و سالبرینا[4] (۲۰۰۶) است. مطابق این روش، واکه‌های دوگانه در ۲۰ درصد و ۸۰ درصد از طول واکه در طیف‌نگاشت انتخاب می‌شوند، و این دو نقطه به‌عنوان آغازه و پایانهٔ واکه در نظر گرفته می‌شود. بسامد سازه‌های اول و دوم در نقاط آغازه و پایانه اندازه‌گیری می‌شود و پس از آن بسامدِ پایانه منهایِ بسامد آغازه و تقسیم بر ۶۰ درصد از دیرشِ واکه می‌گردد؛ و بدین ترتیب نرخ تغییرات بسامدهای سازه‌ای (برحسبِ هرتز بر ثانیه) حاصل می‌شود. انتخاب نقطهٔ بیست درصدی به دلیل آن است که تأثیر همخوانِ مجاور بر بسامدِ سازه‌های واکه کاهش داده شود. نقطهٔ هشتاد درصدی نیز به دلیل آنکه در پایانِ واکه، انرژی سازه‌ها بسیار کاهش می‌یابد و سازه‌ها معمولاً مغشوش و درهم‌آمیخته می‌شوند، به‌عنوان پایانه در نظر گرفته می‌شود (سوکده، ۲۰۰۸: ۱۹۹-۲۰۰؛ حسینی کیونانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۰۱-۱۰۲). این الگوی بررسی واکه‌های دوگانه در شکل (۱) نشان داده شده‌است.

1. IPA.
2. onset.
3. offset.
4. Salbrina.

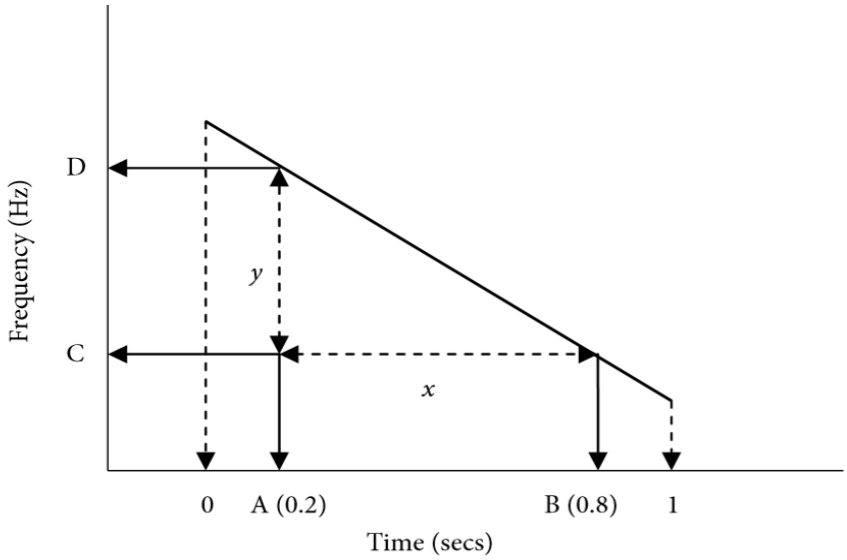

شکل ۱. الگوی بررسی واکه‌های دوگانه (سوکَده، ۲۰۰۸: ۲۰۰)

A: نقطه‌ای در محورِ زمان برابر با ۲۰ % از دیرش واکه (آغازهٔ واکه).

B: نقطه‌ای در محورِ زمان برابر با ۸۰ % از دیرش واکه (پایانهٔ واکه).

C: مقدارِ سازه در نقطهٔ B (HZ).

D: مقدارِ سازه در نقطهٔ A (HZ).

X: B – A (sec).

Y: C – D (HZ).

$ROC=\frac{Y}{X}$ (HZ/sec).

۴-۳. جامعه و نمونهٔ آماری پژوهش

جامعهٔ آماری این پژوهش گویشورانِ فارسی‌زبانِ شهر خواف بودند؛ البته ما نگارندگان این مقاله، از این نکتهٔ بدیهی که بهتر است در پژوهش‌های گویشی با گویشوران مُسِن و بی‌سواد یا کم‌سواد مصاحبه شود، به خوبی آگاهیم و در فراهم آوردنِ آواپوشه‌هایی که شامل واژه‌ها و جملاتِ دستورالعمل فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای ضبط و ثبتِ گویش‌هاست (راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینهٔ گویش‌های ایرانی)، با وسواس و پیگیریِ بسیار به مصاحبه با گویشورانِ خوافیِ واجدِ شرایطِ مذکور در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۹ پرداخته‌ایم، امّا تجربهٔ ما در انجام

آزمایش آکوستیکی واکه‌های دوگانهٔ خوافی به صورت دیگری رقم خورد. برای آنکه داده‌ها با کیفیت بالا ضبط شوند و بتوان آن‌ها را به‌صورت آکوستیکی تجزیه و تحلیل کرد، استفاده از تجهیزاتی نظیر رایانه و میکروفن حرفه‌ای و حضور گویشور در شرایط آزمایشگاهی ضروری و لازم است. در آغاز از چند مردِ کهن‌سال و بی‌سوادِ خوافی برای انجامِ آزمایش دعوت کردیم، اما متأسّفانه این افراد با دیدنِ تجهیزات و حضور در شرایطِ آزمایشگاهی دچارِ اضطراب و هراس شدند و همکاریِ مطلوبی شکل نگرفت و مشکلاتی از این دست باعث شد که نتایجِ آزمایش‌هایِ اولیه قابل قبول نباشد؛ بنابراین در نهایت، هفت گویشور مردِ باسواد بزرگ‌سال خوافی به‌عنوان نمونه انتخاب شدند؛ این گویشوران همگی متولد و مقیمِ شهرِ خواف بودند و بین ۳۹ تا ۵۷ سال سن داشتند.

۴-۴. ابزار پژوهش

برای ضبط داده‌های صوتی از یک دستگاه لپ‌تاپ، میکروفنِ حرفه‌ای و نرم‌افزار پرَت[1] بهره بردیم. تجزیه و تحلیل ویژگی‌هایِ صوتی نیز به کمکِ همین نرم‌افزار صورت گرفت و برای ترسیم نمودار از نرم‌افزار اکسل استفاده گردید.

۴-۵. واژه‌هایِ به‌کاررفته در آزمایش

برای انجام این آزمایش نخست به انتخابِ چهار واژهٔ تک‌هجاییِ رایج در گویش خوافی که دارای واکه‌هایِ دوگانهٔ [ei]، [ɑi]، [ou] و [ui] بودند، پرداختیم. ویژگیِ مهم این چهار واژه در آن است که همهٔ آن‌ها با همخوان تیغه‌ای انسدادیِ واکدار [d] یا همخوان تیغه‌ای سایشیِ واکدار [ʤ] شروع می‌شوند و از این لحاظ، واکه‌هایِ دوگانهٔ آن‌ها در بافتی نسبتاً مشابه قرار دارد. واژه‌های منتخبِ ما عبارت‌اند از:

دی	[dei]
دای (چینه)	[dɑi]
جُو	[ʤou]
جوی	[ʤui]

۴-۶. روش و چگونگیِ ضبطِ داده‌ها

آزمودنی‌ها هریک از واژه‌هایِ منتخبِ مذکور را سه بار، در محیطی آرام و با سرعت و شدتِ متوسط، در برابرِ

---

۱. Praat، نرم‌افزاری کارآمد، معتبر و بین‌المللی برای تجزیه و تحلیل صوت‌شناختی گفتار است که در مؤسسهٔ علوم آواشناختی دانشگاه آمستردام طراحی شده‌است (نوربخش، ۱۳۹۲: ۷۱).

میکروفن، با فاصلهٔ مناسب و یکسان ۳۰ سانتی‌متری، تولید کردند. داده‌های صوتی بر رویِ نرم‌افزارِ پرَت با بسامد نمونه‌برداری[1] ۲۲۰۵۰ هرتز، که برای بررسی آکوستیکی گفتار کافی است (جانسون، ۲۰۱۳: ۸۱)، ضبط شد. به این ترتیب برای هر واکه ۲۱ نمونهٔ صوتی و در مجموع ۸۴ نمونه فراهم آمد.

۵. شرحِ نتایجِ پژوهش

در این بخش نخست به بررسی بسامدِ سازه‌هایِ اوّل و دومِ آغازه و پایانهٔ واکه‌هایِ دوگانهٔ گویشِ خوافی خواهیم پرداخت. بسامدِ سازهٔ اوّل با ارتفاعِ واکه همبستگیِ منفی دارد؛ یعنی F1 واکه‌های افراشته پایین است، اما F1 واکه‌های افتاده بالاست؛ پیشین بودن واکه با بسامد سازهٔ دوم همبستگیِ مثبت دارد؛ F2 واکه‌های پیشین بالا و F2 واکه‌های پسین پایین است (جانسون، ۲۰۱۳: ۲۰۶-۲۰۷؛ هیوارد، ۲۰۰۰: ۱۴۷). در این مقاله، با استفاده از داده‌های کمّیِ مذکور، فضای واکه‌های دوگانهٔ خوافی نیز ترسیم می‌گردد. سپس نرخِ تغییرات این واکه‌های دوگانه را بررسی خواهیم کرد و در پایان گزارشی از دیرشِ آن‌ها خواهیم آورد.

۵-۱. بسامدِ سازه‌هایِ اول و دومِ آغازه و پایانهٔ واکه‌هایِ دوگانهٔ خوافی

میانگینِ بسامدِ سازه‌هایِ اوّل و دومِ آغازه و پایانهٔ واکه‌هایِ دوگانهٔ گویشِ خوافی در مقیاسِ هرتز را در جدول (۱) آورده‌ایم:

جدول ۱. میانگین F1 و F2 آغازه و پایانهٔ واکه‌هایِ دوگانهٔ خوافی (هرتز)

واکه	F1 آغازه	F1 پایانه	F2 آغازه	F2 پایانه
[ei]	۴۱۸	۲۹۰	۱۹۳۹	۲۲۷۸
[ɑi]	۵۶۶	۳۱۲	۱۲۸۲	۲۰۷۳
[ou]	۴۴۰	۳۱۸	۱۴۸۰	۹۵۱
[ui]	۳۲۲	۲۶۵	۱۳۰۷	۲۱۴۷

2. sampling frequency.

جدول (۱) را بدین ترتیب می‌توان گزارش کرد:

۵-۱-۱. واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خوافی از نظر ارتفاعِ آغازه (از زیاد به کم) بدین ترتیب‌اند: [ui]، [ei]، [ou] و [ai].

۵-۱-۲. واکه‌های دوگانهٔ خوافی از نظر ارتفاعِ پایانه (از زیاد به کم) بدین ترتیب‌اند: [ui]، [ei]، [ai] و [ou].

ارتفاع آغازهٔ [ai] از [ou] کمتر است و انتظار می‌رود که همین وضعیت درمورد ارتفاع پایانهٔ آن‌ها نیز مشاهده شود، اما در گویش خوافی عکس آن رخ داده‌است.

۵-۱-۳. واکهٔ دوگانهٔ [ei] پیشین‌ترین آغازه و [ai] پسین‌ترین آغازه را دارد، و آغازهٔ واکهٔ دوگانهٔ [ui] از [ou] پسین‌تر است. یادآوری می‌شود که طبق تحقیق صوت‌شناختی پیشین در گویشِ خوافی، واکهٔ سادهٔ [o] از واکه سادهٔ [a] پسین‌تر است (نک: صاحبی و فیروزی، ۱۴۰۱: ۳۱۴)؛ امّا در همین گویش، آغازهٔ واکهٔ دوگانهٔ [ai]، که با [a] آوانویسی شده، از آغازهٔ واکه دوگانهٔ [ou]، که با [o] آوانویسی شده، پسین‌تر است؛ بنابراین به نظر می‌رسد باید در آوانگاری [ou] تجدیدِ نظر شود. در بخشِ نتیجه‌گیری مقاله به این نکته خواهیم پرداخت.

۵-۱-۴. واکهٔ دوگانهٔ [ei] پیشین‌ترین پایانه و واکهٔ دوگانهٔ [ou] پسین‌ترین پایانه را دارد و پایانهٔ [ui] از [ai] پیشین‌تر است.

۵-۲. فضای واکه‌های دوگانهٔ خوافی

فضای واکه‌ای نمایشِ واکه‌ها در دستگاه مختصاتِ دکارتی F1 و F2 است (بی‌جن‌خان، ۱۳۹۲: ۱۵۳). محور عمودیِ این نمودار بسامدِ سازهٔ اوّل و محورِ افقیِ آن بسامد سازهٔ دوم را در مقیاسِ هرتز نشان می‌دهد. در نمودار (۱)، فضایِ واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خوافی ترسیم شده‌است:

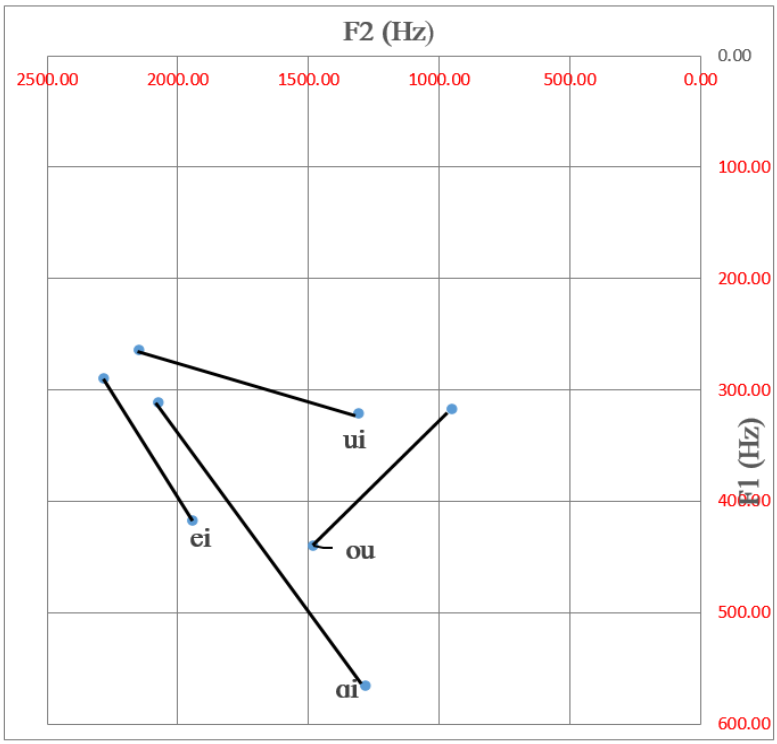

نمودار ۱. فضای واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خوافی

این نمودار داده‌های جدولِ (۱) و گزارشِ آن را عینیت و وضوح می‌بخشد. با نگاهی به نمودار (۱) می‌توان دریافت که آغازهٔ واکهٔ دوگانهٔ [ou] در مرکز، و نه در بخش پسین، فضایِ واکه‌ای قرار دارد.

۵-۳. نرخ تغییرات بسامدهای سازه‌ای واکه‌های دوگانهٔ خوافی

میانگینِ نرخ تغییراتِ بسامدِ سازه‌هایِ اوّل و دومِ واکه‌هایِ دوگانهٔ خوافی (برحسبِ هرتز بر ثانیه) در جدول (۲) آمده‌است:

جدول ۲. میانگین ROC واکه‌هایِ دوگانهٔ گویشِ خوافی (هرتز بر ثانیه)

واکه	F1 ROC	F2 ROC
[ei]	-۶۰۱	۱۵۹۸
[ɑi]	-۹۷۱	۳۰۹۱

واکه	F1 ROC	F2 ROC
[ou]	-۵۶۱	-۲۴۶۷
[ui]	-۲۳۴	۳۶۱۰

مقادیرِ منفیِ نرخِ تغییرات F1، که در تمامی واکه‌های دوگانهٔ خوافی دیده می‌شود، حاکی از آن است که در این گویش، واکهٔ دوگانه از واکه‌ایِ باز (افتاده) به سمتِ واکه‌ایِ بسته (افراشته) حرکت می‌کند. در بُعدِ دیگر، مقادیرِ مثبتِ نرخ تغییرات F2 نشان می‌دهد که مسیرِ حرکت به سمت پیشین‌شدگی بوده و مقادیرِ منفیِ آن، که فقط در واکهٔ دوگانهٔ [ou] دیده می‌شود، بیان‌گر حرکت به سمتِ پسین‌شدگی است (نک: حسینی کیونانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۱۰-۱۱۱).

داده‌های جدول (۲) را بدین ترتیب می‌توان جمع‌بندی کرد:

- واکه‌هایِ دوگانهٔ گویشِ خوافی براساسِ قدرِ مطلق نرخِ تغییرات F1 (از زیاد به کم) عبارت‌اند از: [ɑi]، [ei]، [ou] و [ui].
- واکه‌هایِ دوگانهٔ گویشِ خوافی براساسِ قدرِ مطلق نرخ تغییرات F2 (از زیاد به کم) عبارت‌اند از: [ui]، [ɑi]، [ou] و [ei].

۵-۴. دیرشِ واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خوافی

میانگینِ دیرش واکه‌های دوگانهٔ خوافی در مقیاسِ هزارم ثانیه را در جدول (۳) آورده‌ایم (در این جدول واکه‌ها برپایهٔ میزانِ دیرش از زیاد به کم مرتب شده‌اند):

جدول ۳. میانگین دیرش واکه‌های دوگانهٔ خوافی (هزارم ثانیه)

واکه	دیرش
[ɑi]	۴۳۶
[ui]	۳۹۷
[ou]	۳۷۳
[ei]	۳۶۴

نتیجه‌گیری

در پاسخ به پرسش نخست این مقاله باید گفت واکه‌های دوگانهٔ گویشِ خوافی عبارت‌اند از: [ei]، [ɑi]، [ou] و [ui].

توالی‌های [ɑi] و [ui] از نظر واجی واکهٔ دوگانه محسوب نمی‌شوند، اما می‌توان [ei] و [ou] را واج دانست.

در پاسخ به سؤال دوم این پژوهش «مشخّصه‌های آکوستیکی هریک از این واکه‌ها چیست؟» باید بگوییم در این گویش، واکهٔ دوگانهٔ [ui] افراشته‌ترین آغازه و پایانه، واکهٔ دوگانهٔ [ɑi] افتاده‌ترین آغازه، و واکهٔ دوگانهٔ [ou] افتاده‌ترین پایانه را دارد. همچنین از بُعدی دیگر در خوافی واکهٔ دوگانهٔ [ei] پیشین‌ترین آغازه و پایانه، [ɑi] پسین‌ترین آغازه، و [ou] پسین‌ترین پایانه را داراست. حرکت سازهٔ اوّلِ همهٔ واکه‌های مذکور از واکه‌ایِ افتاده به سمت واکه‌ایِ افراشته است و حرکتِ سازهٔ دومِ تمامی واکه‌های دوگانهٔ خوافی، غیر از [ou]، در جهت پیشین‌شدگی است. بیشترین و کمترین نرخِ تغییراتِ سازهٔ اوّل به ترتیب در واکه‌هایِ دوگانهٔ [ɑi] و [ui] و بیشترین و کمترین نرخِ تغییراتِ سازهٔ دوم به ترتیب در واکه‌هایِ دوگانهٔ [ui] و [ei] ملاحظه می‌شود. در گویشِ خوافی، واکهٔ دوگانهٔ [ɑi] بیشترین میزانِ کشش و [ei] کمترین میزانِ کشش را دارد.

همچنین درمورد آوانگاری گویش خوافی، براساسِ آنچه در بخش ۵-۱-۳ آوردیم و با توجّه به نمودار (۱)، که به‌وضوح نشان‌دهندهٔ مرکزی بودن آغازهٔ واکهٔ دوگانهٔ [ou] است، باید گفت آغازهٔ [ou] واکه‌ایِ پسین نیست، بلکه واکه‌ایِ مرکزی است و می‌توان برای آوانگاریِ آغازهٔ این واکهٔ دوگانه در گویش خوافی، به جای نشانهٔ [o] از [ɵ] بهره برد؛ [ɵ] واکه‌ایِ مرکزی، نیم‌افراشته و گرد، در واقع صورتِ مرکزیِ [o]، در جدول الفبای آوایی بین‌المللی است (مدرسی قوامی، ۱۳۹۲: ۹۰)؛ بنابراین به نظر می‌رسد تمامی واژه‌های دارایِ این واکهٔ دوگانه، یعنی کلماتی مانندِ «جُو»، «نُو» و «درُو» در گویش خوافی را باید با علامت [ɵu] آوانگاری نمود. فلذا آوانگاری واژه‌های مذکور در بخش ۳ این مقاله را بدین سان اصلاح می‌کنیم:

[dɵu] (فحش)؛ [lɵu] (لب)؛ [ʃɵu] (شب)؛ [gɵu] (گاو).

سپاس‌گزاری

گویشورانِ عزیزی که ما را در انجامِ این پژوهش یاری و همراهی کردند، عبارت‌اند از: آقایان عبدالغفور سلیمی، کوروش عونی، عبدالرئوف داورپناه، عبدالمجید عصاری رودی، عبدالرئوف باهنر، عزیزالله تازه‌رودی و عبدالغفور جامی.

از این عزیزان که با بزرگواری، سعهٔ صدر و درک اهمیت ثبت و ضبطِ دقیق گویش خوافی، وقتِ گران‌بهایِ خود را در اختیار ما قرار دادند، تشکر و قدردانی می‌کنیم و برای ایشان آرزوی سعادت و بهروزی داریم.

منابع

احراری رودی، ع. (۱۳۹۶). خواف در گذر تاریخ. ضریح آفتاب.

امیری‌نژاد، م. (۱۳۷۵). بررسی و توصیف گویش خواف (پایان‌نامهٔ منتشرنشدهٔ کارشناسی ارشد). دانشگاه فردوسی مشهد.

ایونسیان، ی. (۱۴۰۳). بعضی ویژگی‌های تمایزبخش مهم گویش‌های خراسانی زبان فارسی از گویش‌های گروه افغانی و تاجیکی. زبانشناسی و گویش‌های خراسان، ۱۶(۱)، ۱-۲۹. http://doi.org/10.22067/jlkd.2024.84459.1202

بختیاری، س. (۱۳۹۳). اطلس شهری استانی ایران. مؤسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.

بلاذری، ا. (۱۹۸۸). فتوح البلدان. دار و مکتبه الهلال.

بلنداختر نشتیفانی، ن. (۱۳۹۶). روزگار خواف. وثوق.

بی‌جن‌خان، م. (۱۳۹۲). نظام آوایی زبان فارسی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

جانسون، ک. (۲۰۱۳). آواشناسی آکوستیک و شنیداری. پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایرانداک) و نشر چاپار.

حافظ ابرو، ش. (۱۳۷۵-۱۳۷۸). جغرافیای حافظ ابرو. میراث مکتوب.

حسینی کیونانی، ن.، و همکاران. (۱۳۹۳). بررسی نرخ تغییرات واکه‌های مرکب گویش کردی کرمانشاهی. مجموعه مقالات دومین همایش ملی آواشناسی فیزیکی (صص. ۹۵-۱۱۵). به همت گلناز مدرسی قوامی. نویسهٔ پارسی.

حق‌شناس، ع. (۱۳۹۳). آواشناسی (فونتیک). آگه.

دیهیم، گ. (۱۳۸۸). اطلس گویش‌شناختی قصران داخل. سروش.

راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینهٔ گویش‌های ایرانی. (۱۳۹۰). فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

ساعدی، ا. (۱۳۹۰). فرهنگ، تلفظ واژگان و اصطلاحات در گویش مردم ولایت خواف. شاملو.

سیفی هروی، س. (۱۳۸۳). تاریخنامهٔ هرات. اساطیر.

شریفی، ش و صبوری، ن. (۱۳۹۷). بررسی نشانهٔ تأکید در گویش‌های فارسی خراسان. زبانشناسی و گویش‌های خراسان، ۱۰(۱۸)، ۱۵۱-۱۶۹. http://doi.org/10.22067/lj.v10i18.71224

صاحبی، س. م.، و فیروزی، ن. (۱۴۰۱). بررسی صوت‌شناختی و شنیداری واکه‌های سادهٔ واجی گویش خوافی. علم زبان، ۹(۱۵)، ۳۲۶-۳۰۰. http://doi.org/10.22054/ls.2021.63451.1485

مدرسی قوامی، گ. (۱۳۹۲). آواشناسی: بررسی علمی گفتار. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

مدرسی قوامی، گ. (۱۳۹۵). واکه‌های مرکب در زبان فارسی: یک بررسی صوت‌شناختی. نشریهٔ پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۶(۱۱)، ۱-۱۷. http://doi.org/10.22084/RJHLL.2016.1519

مدرسی قوامی، گ. (۱۳۹۶). راهنمای آوانویسی و واج‌نویسی زبان فارسی. انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

مقدسی، ا. (۱۴۱۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. مکتبه مدبولی.

نوربخش، م. (۱۳۹۲). آواشناسی فیزیکی با استفاده از رایانه. علم.

یاقوت حموی بغدادی. (۱۹۹۵). معجم البلدان. دار صادر.

Deterding, D. (2000). Measurements of the /e?/ and /??/ vowels of young English speakers in Singapore. In A. Brown, D. Deterding, & E. L. Low (Eds.), *The English language in Singapore: Research on pronunciation* (pp. 93 99). Singapore Association for Applied Linguistics.

Gay, T. (1968). Effect of speaking rate on diphthong formant movements. *Journal of Acoustical Society of America*, *44* (6), 1570-1573.

Hayward, K. (2000). *Experimental phonetics*. Longman Linguistics Library.

Salbrina, S. H. (2006). The vowels of Brunei English: An acoustic investigation. *English World-Wide*, *27*(3), 247-264. http://doi.org/10.1075/eww.27.3.03sha

Tsukada, K. (2008). An acoustic comparison of English monophthongs and diphthongs produced by Australian and Thai speakers. *English World-Wide*, *29*(2), 194-211. http://doi.org/10.1075/eww.29.2.05tsu.

.

In the Name of God

Table of Contents

An Inquiry into Social and Communicative Aspects of Metaphor in Election Debates: A Complex Dynamic Systems Approach to Metaphor Analysis	Mahmood Naghizadeh
Explanation of the Phrasal Compounds in Persian using Distributed Morphology and applying Harley' (2008) and Siddiqi' (2009) approach	Omolbanin Khazaei, Shoga Tafakkori Rezaei, Nahid EslamiHonar, Hedi Mardukhi
Proximative Aspect and Construction of Serial Verbs in Persian Language	Azadeh Sokhan Afarin, Vali Rezai
Investigating the Competitive Effect of Valence and Figure-Ground Phenomenon on Vocabulary Recall using Eye Tracking	Mohammadreza Pahlavannezhad, Sepideh Elmi
Morph Movement as a Vowel Hiatus Resolution in Kalhori Kurdish: An Optimality-Theoretic Account	Tahereh Jafari, Mehdi Fattahi
Acoustic Features and Rate of Change of Diphthongs in Khaf Dialect	Navid Firuzi, Mohammad Sahebi

Volume 16, No. 4,
Serial Number 37
Winter 2025

Concessionaire:
Ferdowsi University of Mashhad
Managing Director:
Shahla Sharifi
Editor-in-Chief:
Mohammad Reza Pahlavannezhad

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
  Professor of University of Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
  Professor of Isfahan University
- Mostafa Assi;
  Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Azam Staji; Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Azita Afarashi;
  Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Darzi;
  Professor of Tehran University
- Rahman Sahragard;
  Professor of Shiraz University
- Mehrdad Naghzguy Kohan;
  Professor of Boali Sina University, Hamadan
- Omid Tabibzadeh Qamsari;
  Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Alizadeh;
  Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Shahla Sharifi;
  Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Mohammad Reza Pahlavannezhad;
  Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Seyyed Mohammad Hosseini- Maasoum;
  Associate Professor of Payam Noor University
- Balram Shukla;
  Professor of University of Delhi, India
- Claus Valling Pedersen;
  Associate Professor of University of Copenhagen, Denmark

Executive Manager:
Seyyed Mohammad Hosseini-Maasoum

Proofreading:
Dr. Javad Mizban

English Editors:
FUM Editing English Center
(Dr. Abdullah Nowruzy)

Administrator:
Maryam Khoshbayan

Typesetter:
Mohammad Karimi Torqabeh

Printing & Binding: …
Circulation: …
Price: … Rials (Iran)
Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:
Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad, Iran
Postal code:
9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806727
E-mail: lj@um.ac.ir
Homepage: http:lj.um.ac.ir/index.

Vol 16, No. 4, Winter 2025

- **An Inquiry into Social and Communicative Aspects of Metaphor in Election Debates: A Complex Dynamic Systems Approach to Metaphor Analysis** — Mahmood Naghizadeh
- **Explanation of the Phrasal Compounds in Persian using Distributed Morphology and applying Harley' (2008) and Siddiqi' (2009) approach** — Omolbanin Khazaei, Shoga Tafakkori Rezaei, Nahid EslamiHonar, Hedi Mardukhi
- **Proximative Aspect and Construction of Serial Verbs in Persian Language** — Azadeh Sokhan Afarin, Vali Rezai
- **Investigating the Competitive Effect of Valence and Figure-Ground Phenomenon on Vocabulary Recall using Eye Tracking** — Mohammadreza Pahlavannezhad, Sepideh Elmi
- **Morph Movement as a Vowel Hiatus Resolution in Kalhori Kurdish: An Optimality-Theoretic Account** — Tahereh Jafari, Mehdi Fattahi
- **Acoustic Features and Rate of Change of Diphthongs in Khaf Dialect** — Navid Firuzi, Mohammad Sahebi

Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Vol 16, No. 4, Serial Number.37 Winter 2025

- **An Inquiry into Social and Communicative Aspects of Metaphor in Election Debates: A Complex Dynamic Systems Approach to Metaphor Analysis** — Mahmood Naghizadeh
- **Explanation of the Phrasal Compounds in Persian using Distributed Morphology and applying Harley' (2008) and Siddiqi' (2009) approach** — Omolbanin Khazaei, Shoga Tafakkori Rezaei, Nahid EslamiHonar, Hedi Mardukhi
- **Proximative Aspect and Construction of Serial Verbs in Persian Language** — Azadeh Sokhan Afarin, Vali Rezai
- **Investigating the Competitive Effect of Valence and Figure-Ground Phenomenon on Vocabulary Recall using Eye Tracking** — Mohammadreza Pahlavannezhad, Sepideh Elmi
- **Morph Movement as a Vowel Hiatus Resolution in Kalhori Kurdish: An Optimality-Theoretic Account** — Tahereh Jafari, Mehdi Fattahi
- **Acoustic Features and Rate of Change of Diphthongs in Khaf Dialect** — Navid Firuzi, Mohammad Sahebi